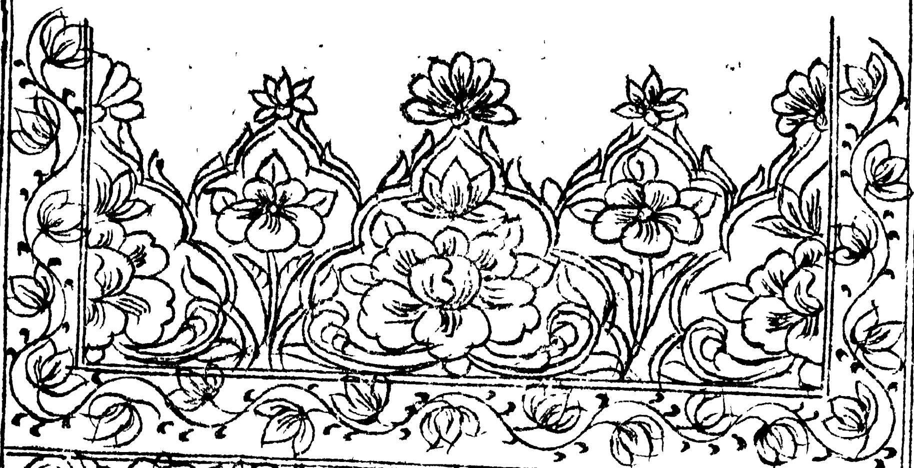
بعون صناع کن فیکان و فضل خلاق زمین و زمان نسخه

مطلب علم نجان

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان گردید

ده درم شب در یک پیاله آبخوره سکنجبین بیخ صاف نموده شیرخشت پانزده درم دران حل کرده
بیاشامند **طلای** هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع ست صندل سرخ
و صندل سفید با آب کشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند **پاشویه** که در وقت هیجان
و شدت الم مفید ست برگ بید گل بنفشه گل خطمی سفید آرد جو عنب الثعلب اکلیل الملک
بجوشانیده پاها را از زانو تا بقدم بشویند و کیسه بمالند و باید که از بالا بزیر می مالیده باشد و در هر
صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز این پاشویه عاجل النفع ست همچنین در حمیات
وقتیکه خوف سرسام باشد **نقوع** علو صفرا براند و صداع صفراوی را نافع ست عناب ده دانه
سپستان مویز منقی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموعه را در هشتاد درم آب
بخیسانند فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک هشت درم دران حل کرده صاف نموده روغن بادام
شیرین یکمثقال داخل کرده قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند و در نسخه دیگر ترمس اصفهانی
ده دانه در نقوع داخل ست **نقوع** هلیله که مسهل صفرا بود و صداع حار صفراوی را نافع ست
پوست هلیله زرد ده درم در پنجاه درم آب آلو بخیسانند پس در هاون سنگین از دسته بمالند
تا آب آلو قوت هلیله را بگیرد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم دران حلکرده صاف نموده
بیاشامند و اگر بعوض آلو آب تمر هندی کنند شاید **حب** مسهل صفرا حضرت سید سند قدس سره
در صداع صفراوی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی از هر یک یک وقیه کوفته
بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده حب ساخته با آب گرم فرو برند جمله یک شربت ست
نطول نافع برای این قسم گل نیلوفر گل بنفشه خباری پوست خشخاش نیمکوفته عنب الثعلب
اجزای مساوی در آب پخته صاف نموده در آفتابه نیمگرم کرده بر سر ریزند و اگر حدوث صداع
از غلبه بلغم باشد علامتش گرانی سر و غلبه خواب و نرمی دهان و بینی و عدم حرارت سر و سپیدی
و غلظت بول و بطوء نبض ست **دوای منضج** مستعمل درین قسم تا زمانیکه اثر قاروره ظاهر شود
صفت ماء الاصول پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمون از هر یک یک وقیه با ماء الاصول
و روغن حب الخروع یا ماء الاصول پنجاه درم با یک وقیه گلقند آفتابی بیاشامند **نسخه ماء الاصول**
پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس سلیخه سنبل الطیب شیخ ارمنی انیسون مصطکی از هر یک بجوشانند



در ذکر [illegible] قوانین علاج [illegible] درد سر است اگر سبب [illegible] دیشان آن
خواب بود [illegible] بدن خصوص گرمای سر
و غلظت [illegible] ست طلای نافع از برای این قسم صداع [illegible] طلا کرده شود و بعد از فصد قیفال حجامت ساق
[illegible] شراب آلو و تمر هندی و عناب و استعمال اغذیه از ماش مقشر و عدس و تمر هندی
[illegible] آلو [illegible] تر برگ بید و خرفه و عنب الثعلب و صندل سرخ مجموع یا آنچه میسر آید بر سر طلا نماید
طلای نافع در این قسم صداع صفت آن قند سفید ده درم هفت قاشق آب حل کرده و نیم قاشق
[illegible] قاشق گلاب داخل کرده سرد نموده بیاشامند و اگر حدوث صداع از صفرا باشد علامتش
تلخی دهن [illegible] زردی قاروره و شدت درد و گرمی سر و زردی روی و تشنگی و خشکی بینی و دهان و سرعت نبض است
منقوع نافع در این قسم جهت تلیین طبیعت صفت تمر هندی یک اوقیه آلو بخارا ده دانه شب بخیسانند
و صبح صاف نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر ده درم داخل کرده بیاشامند غذا ماش مقشر برنج با سفاناخ
و آب [illegible] تمر هندی و شیر [illegible] پخته بخورند منقوع دیگر [illegible] انواع از اول صفت تمر هندی یک اوقیه
آلو [illegible] آلو بخارا [illegible] شب بخیسانند صبح صاف نموده ترنجبین شیرخشت خراسانی از هر یک
پانزده درم [illegible] داخل کرده صاف نموده بیاشامند منقوع دیگر که اسهال صفرا کند پوست هلیله زرد

تقدم سبب با وجود نسبت و گرمی سر ضماد بعد از تلیین طبیعت که بعد اسهال برسد صفت آن آرد جو
کشنیز تر و خبازی کوفته بر سر ضماد کنند اطبا درین صداع از ادویهٔ قابضه چون صندل و برگ بید
و مامیثا ضماد می نمایند و مالکروه میدارم آنها را و اگر از حدوث سردی ساذج باشد علامتش مثل
برودت مواد غذاها و دواهای سرد علامتش تقدم وجود سبب است و سردی ملمس سر ضماد نافع
برای این قسم صداع بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش کوفته بیخته با آب پخته بروغن خیری
داخل کرده بر سر ضماد نمایند اگر صداع با دهای غلیظ باشد علامتش تمدد سر است ضماد مستعمل حضرت قبله گاهی صاحب
آرد جو گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از هر یک یک استار کوفته بگلاب و اندک روغن
گل سرخ و سرکه سرشته بر سر ضماد نمایند **دوا معمول** قدوة الاطبا والد ماجد در صداع حاره ساده
عناب خراسانی ده دانه در عرق بید مشک بست و پنج مثقال بخیسانند صبح عرق منقوع عناب گرفته و تخم
خرفه خشخاش از هر یک یک مثقال دران شیره کشیده طباشیر سفید یک دانگ گرفته بران پاشیده بیاشامند
و بسا باشد که عوض کرده شود تخم خرفه تخم خشخاش تخم کاهو تخم خیارین مقشر از هر یک مثقال و اگر عوض
کرده شود منقوع عناب بشراب نیلوفر یا شراب بنفشه یا شراب خشخاش در شدت وجع نیز صواب
باشد و مقدار شرب هر یک ازین اشربه یک اوقیه است **نقوع ملین** طبع منقول از ابن سرافیون
معمول حضرت سید سند در صداع حاره ساده هرگاه بوده باشد احتیاج تلیین طبیعت افتد آلوی سیاه
آلوی بخارا عناب از هر یک ده دانه تمر هندی یک اوقیه مویز طائفی پانزده دانه با آب گرم بخیسانند
فلوس خیار شنبر ترنجبین خراسانی از هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
یک مثقال داخل کرده بیاشامند و اگر ماده صفراوی باشد یا بخارات حاره دو مثقال پوست هلیله زرد
دو مثقال آمله منقی در نقوع داخل کرده غذا شوربا ماش و برنج که دران کدو و اسفاناخ و کاهو امثال آن
باشد و اگر تپ نباشد گوشت بزغاله یا گوشت خروس بچه داخل کنند **و از سردی ساده**
مثل پروردهٔ هوا خوردن و از چیزها سرد اگر از صداع شود علامتش تقدیم این اشیات و سردی
ملمس سر علاجش آنچه گذشت در بلغمی و سوداوی الا سهل ضماد نافع از برای این قسم
بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش برنجاسف تمام کوفته با آب پخته چیزی روغن داخل کرده
نیم گرم بر سر ضماد کنند **و از بادهای غلیظ** که در سر محتبس شوند اگر صداع حادث شود علامتش

وصاف نموده مقدار بیست تا نک مثقال یا دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند و چون ماده نضج
یابد ایارج فیقرا در ان ماء الاصول با روغن حب الخروع بیاشامند و بعد از پختگی ماده حب صبر
و حب ایارج برای اخراج ماده نیز داده میشود **نسخه حب ایارج** مستعمل درین قسم ایارج فیقرا کندر
تربد سفید یکدرم و نیم شحم حنظل هشت درم سقمونیا انیسون از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته
حب سازند جمله یک شربت است **حب صبر** صبر سقوطری چهار درم پوست هلیله کابلی یکدرم
و ثلث درمی مصطگی یکدرم گلسرخ انیسون کتیرا از هر یک دو ثلث درمی زعفران ثمن درمی
کوفته بیخته باب حب سازند شربتی دو مثقال **روغن قسط** که طلا کردن درین صداع مفید ست
قسط تلخ چهار مثقال سلیخه فلفل عاقرقرحا فرفیون از هر یک ثلثه مثقال جند بیدستر دو مثقال این همه اجزا را
نیمکوفته در دو پیاله آب بجوشانند تا نصف رسد بعد از ان صاف نموده هشتاد مثقال زیت یا روغن کنجد
داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند **روغن فرفیون** که مالیدنش بر سر
درین صداع نافع ست فرفیون پودینه کوهی از هر یک دو مثقال جند بیدستر عاقرقرحا از هر یک
یکمثقال نیمکوفته در یک پیالهٔ انگوری بجوشانند چون به نصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد
چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس در شیشه کرده نگاه دارند **صداع سوداوی**
اگر صداع حادث شود علامتش گرانی سر از بلغمی کمتر و خشکی دماغ و بدن و تیرگی رنگ و باریکی و بطوء نبض
و فکرهای فاسد و تیرگی قاروره علاجش نضج ماده نماید و گل بنفشه اصل السوس غنچهٔ گل سرخ از هر یک
سه درم جوشانیده صاف کرده شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه داخل کرده
بیاشامند تا آنکه ماده نضج یابد و علامت نضج ماده غلظت و رنگینی قاروره است پس بمطبوخ افتیمون
استفراغ سودا کنند غذا نخود آب یا گوشت بزغاله و یا مرغ فربه بحب ایارج مسهل سودا مستعمل
درین قسم صداع نسخهٔ آن افتیمون غاریقون سپید از هر یک یک درم بسفایج فستقی سه درم ایارج فیقرا
هفت درم نمک طعام دو درم و نیم هلیله سیاه پنج درم لاجورد مغسول دو درم کوفته بیخته حب سازند
شربتی دو درم و نیم **ضماد** نافع درین قسم گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته باب بیخته
روغن بنفشه و بادام و روغن بابونه و روغن نرگس باهم ضم کرده بر سر مالیدن نیز مفید ست
و اگر از **گرمی ساده** مانند راه رفتن در آفتاب و خوردن چیزهای گرم و غیر آنها از اسباب مسخنه علامتش

در صباح و یک سیر در آخر روز با آب گرم میدهند و بعد از چهار روز شیر ملتی دهند نسخه آن سنا مکی
پنج درم اسطوخودوس دو درم تربد سفید مجوف تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان سه درم
گلسرخ سه درم گلقند ده درم غاریقون آش سفید نیم درم غذا در ایام اول تا انتهای مرض
آب جو نخود و ماش انداخته و در انحطاط نخود مرغ انداخته **سدر** آنست که بوقت برخاستن چشم
تاریک شود **دوار** آنست که چنان نماید که چیزها می گردد و دوران میکند علاجش اگر در معده غثیانی
بود قی کنند و هر خلط که برآید مناسب آن بقانونی که بود در صداع آن خلط معلوم شده و در امراض
معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر معده در نفس دماغ بود علامتش خلط غالب و علاجش هم بدستور
که در صداع گذشت **سبات** خوابی بود در کمیت دراز و کیفیت قوی علامتش اگر تب عارض گردد
علاج تب بود زوال آن بزوال تب بود و اگر تب نباشد از برودت و رطوبت بود بدستور صداع
تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم پیچیدن و بازگشادن و باز بستن و نعره زدن بوی های
آرد جو بیدار کردن در هر دو قسم است **سهر** بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی ساده یا با ماده که سودا
باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفرا باشد علامت و علاج در صداع گذشت
و از رطوبت بورقیه میباشد علامتش مرکب از علامات بلغم و صفرا با شوری دهان علاجش
مرکب از علاج بل هر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن بر روغن بادام و کدو و بنفشه
در بینی و گوش مالیدن کف دست و پای و خصیتین و حوالی آن و ناف همه اقسام سهر را مفید است
نسیان فراموشی بود از سردی و خشکی و از گرمی ساده یا در غلبه صفرا بر مقدم دماغ میباشد
علامت و علاج بدستور سابق است و روغن سوسن را مالیدن بر سر نسیان حادث شده از سردی
و خشکی را نافع است **ایارج فیقرا** استفراغ با آن نافع است از برای نسیان بلغمی
ضماد برای بلغمی خردل سوده بعسل سرشته ضماد بر سر نمایند **شموم** نافع از برای این قسم
نسیان اشق را حل کرده جوزبوا کوفته با آب سرشته بشکل شمامه ساخته دائم ببویند **حمق** رعونت
از نقصان یا بطلان فکر میباشد و معجون بلادر نافع است برای این مرض وقتیکه از ماده
سرد و تر بلغم باشد صفت آن فلفل دراز فلفل قسط تلخ حرج ترکی شونیز از یک ده مثقال سداب
حنظل با زراوند مدحرج حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل از هر یک پنج مثقال

نسیان
ایارج فیقرا
ضماد و شموم

تمدد سرست و آواز ها در سر و گوش و انتقال درد از موضعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی سر علاجش
پرهیز از چیزهای نفاخ و نطول از بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و سعوط از جند بیدستر
قرفیون که در روغن بابونه داخل کرده در بینی چکانند و شمومی سازند از زعفران و مشک و صعتر
و سنبل و عنبر و پیوسته بوی میکنند و طبیعت را نرم گردانند و علاج باقی انواع صداع آنچه بشرکت
معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسیاری مجامعت و غیر آن بود از علامات مذکوره بیرون نیست

شقیقه

شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست یا چپ و اقسام و علامات و معالجات
بدستور صداع ست **سرسام** لفظیست پارسی که معرب کرده اند از سر و از سام که بمعنی آماس ست

سرسام وازخون

درینجا عبارت ست از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ **وازخون** میباشد و این را بزبان
یونان قرانطیس تفاوقات گویند علامتش تب دائمی و گرانی سر و سرخی چشم و روی و رفتن آب
از چشم و صداع و گفتن هذیان و خندیدن و درشتی و سرخی زبان مائل بسیاهی و عظم نبض

علاجش

علاجش فصد قیفال و بقدر قوت و احتمال خون برداشتن و نرم داشتن طبیعت به عناب
و آلو و ترنجبین و بنفشه و تمر هندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عناب
و بنفشه و تمر هندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عناب و بنفشه و نیلوفر
و آلو بخارا و ترنجبین کردن و از صندل و کشنیز تر و گلاب بخلخه ساختن غذا آب جو و عدس و اسفاناخ

وازصفرا

و درو قت هذیان پاشوبه کنند و پایها مالند و بهبندند **وازصفرا** میباشد و این اقرانیطس خالص
گویند علامتش تب تیز و بیخوابی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دهان و درشتی زبان و سرعت نبض

وازسودا

و خشک و بدخوئی و هذیان علاجش بدستور صداع صفراوی **وازسودا** میباشد علامتش
ترش روئی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و صداع و تب خفیف و گریه و بر دو در ربع تغیرات علاجش

وازبلغم

بطریق صداع سوداوی **وازبلغم** میباشد و این را لیثرغس میگویند علامتش صداع و تب نرم
و بسیاری آب دهان و خواب و گرانی و کسالت تا غایتی که از چشم کشادن و دهان بر هم نهادن
کاهلی و کسالت نماید و نسیان از لوازم این مرض ست و لهذا این مرض را نسیان گویند علاجش

شربتی

حقنه در اول و مالیدن و بستن اطراف **شربتی** نافع گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم
پرسیاوشان دو درم بنفشه چهار درم بیخ سوسن تر اشیده یک درم قند پنجاه درم خوردنی دو سیر

مستعمل ست عناب خراسانی چهل عدد پوست هلیله زرد شاهتره سنا مکی از هریک پنجدرم افتیمون مصری چهار درم گاوزبان گل سرخ از هریک چهار درم تمر هندی نه مثقال جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ده مثقال دران حل کرده صاف نموده بیاشامند **طلای** نافع ست روغن کدو و شیر دختر در هم کرده بر سر بمالند و اگر سببش **سوداوی** باشد علامتش حب حدت و سکونت و کثرت ترس و گریه است **جلابی** نافع بعد از فصد اگر ضروری باشد و مانعی نباشد صفت آن گاوزبان گل بنفشه تخم خطمی سفید از هریک سه درم بادرنجبویه گل سرخ از هریک دو درم پرسیاوشان بیخ سوسن اصل السوس از هریک یکدرم جوشانیده صاف نموده قند سفید داخل کرده نیمگرم بیاشامند جمله یک شربت ست **مطبوخ مسهل** که بعد از نضج ماده مستعمل صفت آن عناب سپستان از هریک چهل دانه هلیله سیاه پنج درم بسفائج فستقی اسطوخودوس افتیمون افریطی از هریک سه درم گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه از هریک پنج درم سنا مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین ده مثقال دران حل کرده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم سوده سرداده نموده نیمگرم بنوشند و آخر روز بجهت تقویت قند سفید با شراب گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو بدهند اگر سببش سوداوی بلغمی باشد علامتش کسالت و لینت نبض و بطوان و رطوبت بینی و دهان ست **جلاب** نافع درین قسم گلنگبین یا گلقند دو درم عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر یک ده درم که باشد بست و پنج مثقال حل کرده صاف نموده نیمگرم بنوشند و بعد از نضج مطبوخ مسهل مذکور در سوداوی بدهند و غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب بدارچینی و زعفران بخورند **صرع** مرضی ست در لغت بمعنی افتادن و نزد اطبا سده ناقصه است در بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون و یا از صفرا و این نادرست علاج صرع بلغمی و سوداوی استفراغ ماده است بحبوب قوقایا و مطبوخ افتیمون حب نافع از برای صرع بلغمی خصوص آن صرعی که بمشارکت معده باشد صفت آن ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی غاریقون سفید از هریک یکدرم کوفته بیخته با آب حب سازند جمله یک شربت ست **ضماد** نافع برای این قسم صرع که بمشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب فشار کندر مصطگی کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته بر معده ضماد نمایند **کمادی** که از برای صرعی که بمشارکت عضوی بعید باشد چون انگشت پا اول مرتبه بالاتر از ان موضع را مضبوط ببندند پس سبوس گندم و نمک گرم کماد نمایند آن موضعی را که از انجا

طلای
جلاب سوداوی
مطبوخ مسهل
جلاب
صرع
ضماد
کمادی

مجموعه را کوفته بیخته با دو صد و پنجاه مثقال عسل مصفی و ده مثقال روغن گردکان و چهار درم عسل بلادر
سرشته گلولها سازند هر یک یک درم و شربتی یک گلوله غذای گوشت در خوردن معجون بلادر هیچ
قسم گوشت جائز نیست **جمود** مرضی است که باطل شود حس و حرکت مریض **حقنه** نافع برای
مرض که اخراج سودا کند صفت آن سنا مکی پنج مثقال بسفائج فستقی نیمکوفته سه مثقال گل بنفشه
بادیان پرسیاوشان گل بابونه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال سپستان سی دانه همه را کوفته در یک من
آب بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده شکر سرخ فلوس خیارشنبر از هر یک ده مثقال
دران حل کرده صاف نموده روغن بابونه دو مثقال داخل کرده نیمگرم مد دو دفعه حقنه نمایند
مالیخولیا بمعنی خلط سیاه است و این بیماری باسم سبب نام نهاده اند پس اگر
سبب از سودای دموی بود علامتش سرخی رنگ مائل بسیاهی و سرخی چشم و خنده و فرح و عظم نبض
و سرخی قاروره **مطبوخ منضج** درین قسم بعد از فصد اکحل و تعدیل غذا و مانند شوربای ماش
از گوشت بزغاله و بره صفت آن عناب خراسانی ده دانه گاوزبان تخم کاسنی بادرنجبویه
از هر یک دو مثقال بجوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی یک اوقیه داخل کرده صاف نموده
بنوشند **مطبوخ مسهل** که بعد از نضج ماده که اثر آن از قاروره ظاهر میگردد استعمال
کرده میشود صفت آن عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد شاهتره سنا مکی از هر یک پنج درم
هلیله سیاه گاوزبان بسفائج فستقی نیمکوفته افتیمون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم
بجوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر ده درم تمر هندی دو سیر قند سفید یک سیر
ترنجبین دو سیر دران حل کرده صاف نموده بپاشانند و اگر ده مثقال شیرخشت خراسانی
اضافه نمایند اقوای گردد و اگر **سببش سودای صفراوی** باشد علامتش کثرت
اضطراب و غضب و زردی روی و بدخوئی و جنگ و بیخوابی و حرارت بدن خصوص سر و زردی
قاروره است از اشربه شراب لیمون و شراب نارنج و شراب غوره و شراب زرشک با عرق گاوزبان
بنوشند **شراب منضج و مسهل** درین نوع گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان از هر یک هفت درم
آلوی سیاه پنجاه عدد تمر هندی سی درم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم
داخل کرده بقوام آرند و هر روز پانزده درم با آب گرم بنوشند **مطبوخ مسهل** که بعد از نضج

بطلان حرکت آنرا ابولیمه گویند و اگر بطلان حرکت مخصوص یک عضو باشد آنرا استرخا نامند

علاج

علاج ماء العسل تا چهارم باید که بران عوض آب و غذا اقتصار نمایند جلابی که بعد از چهارم تا پانزدهم
برای نضج ماده هر روز داده میشود صفت آن رازیانه انیسون از هر یک دو درم بادرنجبویه سه درم در آثار آب
بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند ده درم گلنگبین عسلی دران حل کرده صاف نموده بنوشند
و غذا نخود آب باشیرهٔ حب القرطم و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض آب گلاب و عرق
بادرنجبویه بخورند تا پانزده روز برین وجه بگذرانند و بعد از آن پانزدهم حقنه که در رساله ذکر شد
دو سه بار حقنه نمایند پس از استعمال حقنه و استفراغ بلغم تلیین بحب نمایند صبر سقوطری بخیه درم
بوزیدان تربد سفید غاریقون از هر یک سه درم ملح هندی یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی
دو درم و نیم و درین ایام نخود آب گنجشک و کبوتر و کبک و بعد از آن در گوشت دارچینی زعفران و قرنفل
و صعتر و زیره و مصطکی را انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج بود بسبب آنکه دل و دماغ باهم
مقاومت کنند پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرود آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند
پس درین حال تسکین حرارت کنند بشراب لیمو و عرق گاوزبان و غذا نخود و برنج با آب لیمو و شراب سیب.
همدرین وقت توان داد و باشد که حرارت چندان مستولی شود که آب جو باید داد و چون حرارت
تسکین یابد باز بمعالجه فالج پردازند گلنگبین مستعمل در فالج و سائر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج

گلنگبین

و تمدد بلغمی و استسقا و سوء القنیه مفید است صفت آن برگ گلسرخ تر را قیمه کرده یکمن عسل مصفی القوام
آورده چهار من گل مذکور را با آن بیامیزند و چهل روز در آفتاب نهند و اما استرخا در عرف حالتی است
مثل فالج در عضوی از اعضای پس استرخا بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند
که فالج استرخا نصف بدنست در طول و نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است و در عرف
لغوی عربی و نزدیک بعضی هر دو لفظ مترادف اند و استرخا یک انگشت فلج گویند و سبب استرخا
بریدن عصب در عرض میباشد و این علاج پذیر نیست و ورم نخاع میباشد علامتش درد و تمدد
و تپ است علاجش فصد و در ابتدا صندل و قرنفل و کشنیز تر و برگ خرفه و بید مجموعه یا بعضی در گلاب
طلا کنند و در تزاید آرد جو و خبازی و در انتها گل خطمی سرخ و بابونه ضماد نمایند و بر فصد جرأت ننمایند تا غلبه خون
متحقق نشود و سقطه و ضربه میباشد اگر حادث شود و بعد از آن دفعةً قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود

بخار بدماغ متصاعد میشود عطوس نافع از برای صرع صفت آن عطوس مغز فندق هندی که آنرا ریتها
گویند دار چینی اجزا مساوی کوفته بیخته به بینی بدمند تا عطسه آورد و از چیزهایی که بالخاصیت مفید است
دماغ را با گوشت آنکه با سرکه بخورند و همچنین است سم گورخر که بسوزند و بخورند **کابوس**
علتی ست که چون مردم بخوابند چیزی گران تصور کنند که بر سینه افتاده است و این علت مقدمه
صرع هست و سکته و جنون ست حب نافع که برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیقرا اغاریقون
افتیمون شحم حنظل نمک هندی پنج درم باوزانی که رای طبیب مصلحت داند جمله یک شربت ست
و غذا باید که لطیف باشد **سکته** سده است در بطون دماغ و با آن معطل میگردد حس و حرکات جمیعه
و سوء تنفس میشود و بسا باشد که تنفس نیز بمرتبه ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و درین حال
مشتبه میگردد و مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کرده شود اگر عکس ناظر در چشم ظاهر گردد زنده است
و الا مرده و این از دم و بلغم حادث میگردد و آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن
و رگهای سر و روست حقنه نرم درین مرض بعد از فصد قیفال و حجامت ساق مفید ست و آنچه
از بلغم باشد علامتش سفیدی رنگ و سائر علامات بلغم و تقدم اسباب مولد بلغم ست غلغل که در حال
در گلوی او ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده
عسل یا نبات داخل کرده و جور نمایند و حقنه کنند آنرا بحقنه که سنا مکی و قنطوریون و قیصوم و شحم حنظل
و نمک و بوره دران داخل نمایند صفت آن حقنه حاده که سکته بلغمی را نافع ست افتیمون افریطی
شحم حنظل از هر یک یک مشت بسفایج فستقی دو مشت پودینه دشتی یکدسته بجوشانند ... بمالند و پنجاه
درم آب آنرا گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی یک مثقال
نمک هندی و هفت درم ابکامه داخل نمایند اقوی میگردد و چون تابه را گرم کرده بالای طاقه برهندی که زیرش
نهند گذارند که اثر گرمی بلکه احراق بسر رسد درین قسم نافع ست **فالج** و استرخا فالج در عرف اطبا بطلان
حس و حرکت نصف بدن ست سوای راس اگر تا نصف راس باشد فالج و لقوه هست سبب فالج
فرو ریختن فضله رطوبی بود از بطون دماغ باعصاب جانب پس و منع کند قوت حس و حرکت را از نفوذ
دران یا نفوذ نکند اما اعضا متاثر نشود بسبب فساد مزاج بسردی و تری و گاه باشد که افعال طبیعی
بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوای راس را فرو گیرد

صفت آن صندل و فوفل به گلاب سوده بر موضع ورم ضماد نمایند عطوس نافع از برای لقوه و تمدد
و تشنج بلغمی صفت آن جندبیدستر کندش خردل اجزا مساوی کوفته بیخته در بینی دمند و از چیزی موذی
نیز میباشد مثل گزیدن کژدم بر عصب و رسیدن جراحتی یا خلطی حار بر عصب و ازین قبیل است
تشنج کسیکه خلط از بخاری قی کند و تشنج که از دیدان باشد مناسب هر یک معالجه کنند تمدد و کزاز
تمدد و تشنج عصب بود از هر دو جانب و کزاز را بعضی اطلاق میکنند بر تشنجی که ابتدا از عضلات چنبر
گردن کند و بجانب پیش کشد یا پس یا بهر دو جانب و بعضی کزاز را بر طابق تمدد اطلاق کرده اند
و بعضی مخصوص گردانیده بدانکه سبب بردی مجمد بود که در یک جانب باشد
یا هر دو و علامات و علاج آن مثل تشنج است رعشه مرضی باشیاء آزاد مختلط
باشد و صعب تر آنکه در جانب چپ بود جلابی نافع از برای رعشه مزاج بارد ساذج یا مادی
باشد صفت آن انیسون بادیان از هر یک سه درم جوشانیده سکنجبین عسلی ده درم در آن حل کرده
صاف نموده بنوشند غذا نخود آب یا شیره حب القرطم و گوشت گنجشک و کبوتر یا گوشت آهوی که مطیب بدارچینی
و فلفل و زعفران باشد و اگر مادی باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر از خمر باشد علاجش ترک شراب است بالکلی
طلای نافع از برای این قسم رعشه صفت آن روغن گل سرخ روغن مورد سرکه انگوری یک درهم
مخلوط کرده بر دست بمالند لقوه این مرضی است که روی از یک جانب فرو کشیده شود
بجانب دیگر میل کند و سبب این بیشتر آید که تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده یا استرخاء
آن جانبی که از و میل کرده تا هفتم علاج آن از تنقیه دادن ماء الاصول و دواء المسک جائز نیست
در رطوبی و در یبسی مطلقا جائز نیست و درین ایام نخود آب و شیره حب القرطم و ماء العسل اختصار
نمایند و بعد هفتم در مادی اول نضج ماده کنند بماء الاصول پس تنقیه کنند بعده دواء المسک علو جار
دهند و غرغره و مصوعات را تاثیری ظاهر است بعد از تنقیه ضمادی نافع از برای لقوه
گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار یا گاو کوهی آنچه میسر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر
ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه صعتر زوفای خشک پودینه دشتی بسرکه انگوری جوشانیده
بیالایند و زیر ابرو و پیشانی بمالند و متصل آنرا ببوینند طلای نافع خردل سوده بسرکه سرشته
بر سر طلا نمایند اختلاج حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف عادت در عرف گویند که فلان

به پاره شدن عصب و اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده بدان
باشد تنقیه کننده داروهای محلل و مقوی بر موضع ضربه نهند چنانچه در موضع خود بیاید **ضماد**
نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه صفت آن گل ارمنی سه درم برگ سرو
گلسرخ از هر یک پنج درم صبر سقوطری دو درم ماش بیست درم با آب برگ مورد سرشته
ضماد نمایند **ضماد** نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه وقتی که بسبب ضربه ضرری
پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل سفید فوفل از هر یک دو درم سرشته
ضماد نمایند ضماد دیگر بجهت ضربه و سقطه که سبب فالج و استرخا باشد وقتیکه ضربه و سقطه حادث
شده باشد پس بنفشه و عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته بیخته بروغن گل و گلاب سرشته ضماد نمایند
و گاه سبب استرخا سوء مزاج بارد رطب ساده باشد علامتش آنکه بتدریج حادث گردد و دیگر
علامت نباشد علاجش تبدیل مزاج نمایند گاه باشد که فالج عارض گردد از جهت ماده که بعض اعضا
بسبیل بحران دفع کند و بیشتر این در فالج واقع شود و علاج مناسب این آنکه مالیدن روغنها کنند
که گرم نباشد بسیار و تقویت عضو کند که ماده را از و منع کند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل و روغن
قسط برابر با هم جمع کرده بمالند میشاید **تشنج** انقباض عضوی ست و در هم کشیده شدن آن
چنانچه در انبساط و بکشادن عاجز آید اگر سبب تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعة حادث
شود و دیگر علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم و دهن فرفیون مالیدن با آن بعد از تنقیه بلغم بشرائط
نافع ست از برای این قسم تشنج **ضمادی نافع از برای تشنج بلغمی** صفت آن
جند بیدستر فرفیون سوده موم زرد روغن سوسن گداخته همه را در هم کرده ضماد نمایند
و بعد آنکه صاحب تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند و ماء العسل دهند و بعد از
سه روز نخود آب با بکامه و خردل و صعتر و روغن گاو دهند و از گوشت کبک و گنجشک
و تدرو و مانند اینها ماء اللحم ساخته دهند و اگر تشنج بسبب یبوست باشد علامتش تقدم
اسباب یبوست مثل تبهای قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار ست و این تشنج در کودکان
و جوانان نادر ست و انواع مرطبات از اغذیه و اشربه و طلاها مفید ست ضمادی نافع برای تشنج
بسبب ورم عصب چون استعمال کرده شود دفع از فصد و حجامت ساقین و تلطیف طبیعت به شیر خشت

ضماد
ضماد
تشنج
ضمادی نافع از برای تشنج بلغمی

مطب علوی خان

بخوری
بخوری دیگر
بخوری دیگر

بینی کشند **بخوری** بجهت کشودن بینی در زکام صفت آن باقلا را در سرکه ترکرده خشک نموده
در آتش اندازند و سر به بخار آن بدارند **بخوری دیگر** که همین خاصیت دارد صفت آن سبوس گندم را
به سرکه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند **بخوری دیگر** که چون بینی گرفته باشد و از دهان باید
نفس کشید فی الحال بگشاید صفت آن شکمبه را سیراب سازند در تحلیل و فلفل اندازند
چون پخته شود سر را بالای آن بدارند و ردائی بر سر داشته باشند [illegible] بینی بگشاید ولیکن
میباید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باد نزند و زحمت زیاده نشود **غرغره** [illegible]
به گلو و سینه کند صفت آن گلنار فارسی حب الآس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک [illegible]
مجموعه را در دو پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند

غرغره

باب دوم در امراض چشم

باب دوم در امراض چشم

بدانکه چشم مرکب از هفت پرده و سه رطوبت ست
غریزی به ترتیب ابتدا از طبقه که مماس استخوان ست منظوم ساخته منظم کرد آفریدگار تعالی
به صنع خویش چشمست بهفت پرده و سه آب [illegible] صلب مشیمه شبکیه زجاجی و پس جلیدیه
پس عنکبوتیه بیض عنب قرنی و ملتحمه رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت
جلیدیه است باقی رطوبات و طبقات خوادم و معدات وی اند **رمد** ورم ملتحمه است اگر از
خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلاء عروق چشم و بسیاری وسخ ست علاجش
فصد قیفال از جانب ورم ست و اگر در هر دو چشم باشد از هر دو [illegible] فصد کنند و حجامت
و تلیین طبیعت بشراب منجذ از عناب [illegible] سیاه و گل بنفشه [illegible] سفیده تخم مرغ
با شیر دختر سوده در چشم بچکانند یا بر پشت چشم طلا نمایند **ضمادی** نافع صفت آن صندل سرخ
سوده کشنیز تر برگ عنب الثعلب خرفه تر مجموعه را کوفته بجهت بر پیشانی چشم ضماد نمایند
و غذا عدس و ماش بشبیره بادام شیرین یا روغن گاو یا روغن گوسفند و اسفاناخ چاشنی داده
تمر هندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی [illegible] یا الک یا روغن کدوی تازه پخته چاشنی داده تمر هندی
و قند بخورند و زرده تخم مرغ نیمبرشت اگر قبض طبیعت نباشد بخورد و اگر رمد از صفرا باشد
علامتش آنست که آماس و سرخی و وسخ از دموی کمتر بود و درد و سوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست
که اگر مانعی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از دموی که بد خون را پس اسهال نمایند به مطبوخ هلیله

رمد

ضمادی

عضو می برد و اگر اختلاج از ریح غلیظ بود متولد از بلغم باشد کماد نمایند آن عضو را به سبوس گندم
و نمک یا روغن فرفیون و روغن قسط بعد از آنکه آن عضو را بخرقه خشنی مالیده باشند که سرخ
شده باشد طلا نمایند و اگر این تدبیر نافع مرض نبود تنقیه بلغم نمایند به ایارج مقوی بغاریقون
و از چیزهای غلیظ و نفخات پرهیزند و اگر اختلاج کسی اول کم شود و بعد از آن دائم شود بیم لقوه
و صرع بود تنقیه بلغم نمایند

زکام و نزله

زکام و نزله فرود آمدن فضول مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام
گویند و آنچه بجانب گلو فرود رود نزله خوانند و بعضی طبیبان فرق نکرده اند و اگر از گرمی
باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدم مسخنات دماغ و در
مثل آفتاب مقام داشتن و خوردن دواها و غذاهای گرم و مثل آنها و گاه باشد که از حرارت
جمیع بدن بود علاجش اگر با امتلای بدن باشد فصد و اسهال نمایند و در مادی بعد از تنقیه و در ساذج
در اول شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند و غذا ماء الشعیر باشد یا ماش
و اسفاناخ پخته باشند و اگر از سردی بود علامتش گرانی سر و کندی حواس و کسالت و راحت یافتن
بچیزی که سر را گرم نماید و تقدم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد است و اگر غلبه خلطی باشد
بعلامات آن معلوم میگردد پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در ساذج [illegible] و
و کمادات و شمومات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد مضر است و در آخرش
نافع و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و نزله گرم را شراب خشخاش و سرد را [illegible]
منع کند مطبوخ نافع برای خداوند نزله صفت آن بنفشه خشک پنج درم اصل السوس مقشر کوفته
ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و بیست درم گلقند در آن حل کرده
صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است

حب لطیف

حب لطیف از برای نزله صفت آن بنفشه دو درم
رب السوس یک درم کوفته بعسل خیارشنبر بقدر کفایت سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب
نافع برای سعال حادث از نزلات بلغمی این حب بلغم غلیظ را بر آورد صفت آن رب السوس ازیانه
تخم کرفس پرسیاوشان غاریقون سفید از هر یک یک درم مغز بادام تلخ سه درم فانید هفت درم کوفته بیخته
حب سازند شمومی که چون نزله بسینه ریزد منع ریختن آن بسینه کند صفت آن شونیز را بریان کرده یک
شبانه روز در سرکه بخیسانند پس در پارچه کتان پوتلی بسته متصل ببویند تا ماده را بجانب

در پارچه کتان تنک بسته بر چشم و گرد آن بگردانند و اگر وجع و سرخی زیاده بود اجزای مذکور را
با آب سوده بر پنبه چسپانیده بر چشم نهند پوتلی دیگر از تالیف اطبای هند نافع از برای رمد صفت آن
زرد چوب سوده زاج سفید مردارسنگ فلفل سفید توتیای سبز افیون همه را کوفته بهم آمیخته
در چند پوتلی بندند مقدار دو سه ماشه با آب تر کرده بر دور چشم بگردانند و صاحب مطلق سبل را باید
که از دود و غبار سرما و گرما و روشنی و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیار بی آنکه نظر از آن نگرد و از
مجامعت بسیار احتراز نماید و از گرسنگی مفرط و امتلا خصوص در عشا و از چیزهای بخارناک مثل سیر پیاز
و کرنب و شوربها و ترشیهای بسیار ترش و بیداری و خواب مفرط اجتناب نماید **ظفره** نقطه
سرخی ست بر سفیدی چشم بسبب کشودن رگی از ملتحمه خون کبوتر یا فاخته خاصه آن خون از زیر
پر خون بر کشند و بیرون می آید در ابتدا گل ارمنی با آن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک
با لعاب حلبه شسته با آن ضم کنند و بر چشم چکانند و اگر انزروت سفید و کشنیز خشک در گلاب خیسانیده
در چشم چکانند نافع ست و اگر بهدانه داخل نمایند بهتر ست **سبل** غشائیست که بر سطح
ملتحمه متولد شود از اجسام عرقیه که مشابه رگها باشد در غشای رقیق در هم بافته گردد علاجش فصد
کردن و مسهل دادن و شیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و شیاف دینارگون در چشم کشیدن نافع
و اگر غلیظ باشد باید داشت **جرب العین** مرضی ست که پلک چشم درشت و سرخ شود با خارش
و آب ریختن و جوشش و دانه های خرد که سرهای او سفید باشد پوست تنک از آن جدا گردد
با و انتها باشد بصورت دانه انجیر شیاف احمر لین و شیاف سماق کشیدن در چشم
بعد از فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه نافع ست و در نوع آخر شیاف احمر حاد و شیاف اخضر
در چشم کشیدن بعد از فصد و تنقیه نافع ست **جساء الاجفان** علتی ست که پلک چشم سخت شود
چنانکه هر وقتیکه از خواب بیدار شود چشم نتوان کشاد تا زمانیکه دست بمالد ضماد نافع
از برای این علت صفت آن گل بنفشه و گل خطمی با آب پخته ضماد نمایند و گرمابه بخارات گرم
و چشم را با آب گرم شستن سود دارد **سلاق** مرضی ست که پلک چشم غلیظ شود و خارش داشته باشد
و مژه بریزد و ابتدای حدوث این مرض سماق را بگلاب خیسانیده در چشم بچکانند ضماد نافع از
برای سلاق در زمان ابتدا صفت آن برگ خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن [illegible]

ظفره
سبل
جرب العین
جساء الاجفان
سلاق

یا مطبوخ خیارشنبر و اگر دو درم پوست هلیله زرد و یکدرم کشمش کوفته با آب گرم دهند خوب باشد ضمادی
نافع از برای این قسم صداع رمد لعاب بهدانه لعاب بزرقطونا شیر دختر همه را در هم آمیخته پارچه را
با آن تر کرده بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را نرم نمایند به شیر خشت حل کرده
در گلاب و کشنیز خشک یکدرم با آب خیسانیده نبات سفید ده درم داخل کرده وقت خواب
بنوشند و اگر رمد از بلغم باشد علامتش عظم ورم و بسیاری آب ریختن از چشم و درد و سرخی
اندک و گرانی بود و سنج بسیار شیاف بر ثومارا به لعاب حلبه سرشته و تخم کتان و لعاب گل خطمی سوده
در چشم چکانند ضماد نافع درین قسم صبر سقوطری حضض بکی مرکی زعفران با آب سوده بر چشم
ضماد نمایند و غذا نخود آب با شیره حب القرطم بخورد جلاب نافع از برای نضج ماده این قسم
رمد صفت آن بادرنجبویه بادیانه از هر یک دو درم صعتر گل بنفشه از هر یک سه درم اصل السوس
یکدرم جوشانیده بپالایند و گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند
و این همه یک شربت است و اگر گلقند نباشد در مغلی گلسرخ دو درم بیفزایند بجای گلقند
قند سفید ده درم داخل نمایند و چون اثر نضج از قاروره ظاهر گردد دوا اسهال کحب صبر ایارج فیقرا کنند
و اگر رمد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی رنگ و وجع ناخس و اندک
سرخی ملتحمه بود گاه باشد که سرخی در ملتحمه نباشد اما پلک چشم البته باشد جلاب نافع برای این قسم
رمد صفت آن گاوزبان پرسیاوشان سر بنفشه بادرنجبویه از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده
بنوشند و بآن مداومت کنند تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود و پس تنقیه نمایند به مطبوخ افتیمون
پس شیاف بر بیا [illegible] لعاب گل خطمی که به شیر دختر گرفته باشند سوده در چشم چکانند در ابتدا
و انتهای شیاف دینارجون [illegible] چشم کشند و غذا ماش و نخود به و نبه بره و اسفاناخ به روغن گاو پخته بخورند
و مزید از دنبه و شیرجه [illegible] گاوی با نان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد
علامتش [illegible] و گاه باشد که بسبب تمدد سرخ شود ضماد نافع
از برای رمد ریحی صفت آن [illegible] اکلیل الملک و حلبه و فوتنج و سداب را آب
جوشانیده [illegible] آن بدارند و آب آن را [illegible] نمایند و تفلش را ضماد نمایند دوای [illegible]
پوشلی گوسپند نافع بود برای رمد صفت آن [illegible] سفید شکر تری [illegible] کوفته

...تی غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و مانع دیدن باشد
...متش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید هم نزول آب شود لیکن
...ن خیالات از بخار معده نیز میباشد پس اگر در هر دو چشم دائم نباشد بوقت امتلای معده زیاده
...ود و بوقت گرسنگی کم گردد از بخار معده است ایارج فیقرا و تنقیه با آن در ابتدا مفید ست غرغره
...ن بعد از فصد باسلیق و شیاف و مرارات کشیدن و از شوربه‌ها و میوه‌ها و حموضات و لبنیات
...پرهیز نمایند و قلیه و کباب و مطجنه و نان خشکار خورد و بر تشنگی صبر نماید و اگر مستحکم شود منع
...یدن تمامه کند قدح باید کرد و آبی که قابل قدح بود سفید رقیق صافی باشد و آنکه علیل
...چراغ احساس کند و آنچه قابل قدح نیست غمامی و زیبقی و جصی و آسمانجونی و منتشر رقیق که هنوز
...مال نرسیده باشد و همه را به تدبیر قابل قدح گردانیدن ممکن ست و گفته اند که هرگاه شش ماه
...ند در خیالات مذکوره خوف از نزول آب نباید داشت عشا یعنی شبکوری ایارج و تنقیه
...ان بعد از فلفل را با آبی که از جگر بره که کارد بران کشیده باشند و بر روی آتش نهاده باشند
...ان آب بیرون آمده باشد بسایند و در چشم کشند شبکوری را زائل کند جهر یعنی روزکوری ...
...قلت ... باصره بود علاجش تغلیظ و ترطیب ... بود مثل شراب ... شراب
...نهاج و هریسه و گوشت گاو **ضعف باصره** دوای هندی نافع افزایش ... روشنی چشم
...و تقویت باصره صفت آن ... تو تیای هندی بیخ زعفران ... سنگ ...
...هریک جزوی کوفته بحریر بیخته کحل سازند **باب سوم در امراض اذن وجع اذن**
...قطور نافع از برای درد گوش حادث از گرمی لعاب اسپغول و لعاب بهدانه نیم گرم چکانند ...
ضماد نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاسنی زنانه برگ خرفه
...کوفته از بیرون گوش و حوالی آن ضماد نمایند قطور نافع از برای درد گوش از سردی صفت آن
...دهن لوز مر یا روغن شبت یا دهن مخل که در آن جندبیدستر و مرمکی حل کرده باشند نیم گرم در گوش چکانند
...و گوش را به بخار آب گرم بدارند و گوش را بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع در این قسم درد
...گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی سفید اکلیل الملک شبت سداب نیم کوفته با آب بپزند
ضماد نمایند **قروح اذن** علامت آن تقدم ورم اذن ست و خروج مده اگر نواحی اذن ...

ضماد نمایند **طلای** که همین منفعت دارد سفیدهٔ تخم مرغ روغن گلسرخ مخلوط کرده بر بایک چشم طلا نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعد آن مطبوخ هلیله به هندوسر به بخارات آن بدارند و شیاف احمر لین و شیاف ذهبی در چشم کشند ضمادی نافع درین حال عدس مقشر تخم انار کوفته به هیچ سرشته ضماد نمایند **قمل** سپش که بر مژه محل رستن مو پیدا می‌شود غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه به ایارج فیقرا صفت آن عاقرقرحا مویزج سپندان جوشانیده صاف نموده آبکامه داخل کرده غرغره نمایند و چشم را باب بشویند و آب شب یمانی بشویند **شعر زائد و شعر منقلب** بعد از تنقیه موی را بر کنند و خون خارپشت یا آن مع طلا نمایند و کندن پلک و داغ نمودن و بسوزن گذرانیدن چنانکه کحالان دانند مفید است **غرب** زخمی ست که در گوشهٔ چشم از جانب بینی ناصور شود و هرگاه دست بر پلک زیرین نهند چرک بیرون آید علاجش فصد قیفال اگر خون غالب بود و اسهال بحقرض ... **شیاف غرب** در ناصور چشم کشند صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید دم الاخوین سرمهٔ اصفهانی شب یمانی گلنار فارسی از هر یک یک ... زنگار ربع درم شیاف ساخته باب سوده بر موضع ناصور بچکانند **شیاف غرب دیگر** صفت آن زهره گاو یک درم روغن بلسان با آن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیاف از برای ابتدای نزول الماء و انتشار و بیاض را نیز نافع ست و این هردو شیاف را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچکانند و مداومت نمایند اگر باین کفایت نکرده شود بالا بمیل طلا موضع غرب را داغ کنند **قرحه ریش چشم** اگر چرک داشته باشد بمادر ... یا بشیر دختر بشویند و شیاف کنند **بیاض چشم** سفیدی ست که بر قرنیه ظاهر شود و اگر ... قرحه داشته باشد تمام زائل نشود و اگر بعد از رمد و صداع و شقیقه عارض شود بعد از زوال سبب چرم صغیر و چرم کبیر و خرم مغسلی بچشم کنند که بعون الله تعالی نافع ست ... پیوسته پر آب شدن چشم و سیلان اشک دوائیکه بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد بچشم کشند صفت آن سرمهٔ اصفهانی و توتیای کرمانی مساوی کوفته بیخته مدام در چشم کشند و از میوه و شوربه‌ها پرهیز کنند و برشعشاد رعناب عاجل النفع ست **ترذوال آب**

مرزنجوش زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افتیمون اجزای مساوی
در دیگ کرده آب بر روی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طبخ بخار آن بلند نشود و بعد پخته شدن
با آتش ملایم و چادری بر سر گرفته دیگ را در زیر چادر برده سر آنرا برگیرند و مرگوش را به بخار آن
بدارند تا عرق آید پس دیگ را برآورده چادر را بر خود پیچیده صبر کنند که عرق بر طرف شود و اگر ماده
این مرض خلطی سوداوی داشته باشد دو وزن یکی از ادویه داخل نمایند و آنچه از افتادن
چیزی در گوش بود علاجش آنکه روغن بادام در گوش چکانند و عطسه زنند و بینی بگیرند تا بیرون
آید و آنچه از ثؤلول و گوشت زائد شود علاجش بریدن است اگر ممکن باشد **باب چهارم**
در امراض انف **رعاف** یعنی خون آمدن از بینی اگر در بحران باشد منع جائز نیست الا
بوقت افراط و آنچه از امتلای و غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا بیرون رگهای سر خالی و گرانی
بدن زائل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که از نک آید و خون
رقیق و با حرارت بود علاجش بعد از فصد قیفال تسکین و تغلیظ خون بشراب عناب یا آب
زرشک و از چیزهای گرم پرهیز کردن و آب سرد بر پیشانی ریزند طلا که نافع برگ امرود و
برگ بید برگ سفرجل کوفته بسرکه سرشته بر پیشانی بمالند یا گچ بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند
ذروری که خون در بینی دمند خون باز دارد صفت آن گلنار فارسی مازوی سبز افیون
گرد آسیا کافور قیمولیا دم الاخوین کهربا کوفته بیخته روی بینی را بگلاب بشویند و قدری
از آن در نیشتر قلمی کرده در بینی دمند و اگر نسج عنکبوت با آب مادروج تر کرده یا بسیاهی دوات
تر نموده ذرور مذکور بر آن پاشند و در بینی نهند خون آمدن بند کنند و چون سرگین
تازه خر بفشارند و آبی که بیرون آید در بینی بچکانند باز دارد محکم ببندند و حجامت بر نهند
اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سپرز نهند و اگر از جانب چپ بود بر نشیمن نهند و تحت
بیخ آن منع رعاف کند **خشکی بینی** یا از حرارت و یبوست مفرط باشد یا از اخلاط لزج که در آن
حرارت اثر کرده باشد و خشک گردیده باشد و آنچه از گرمی و خشکی بود از خوردن چیزهای گرم
و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نماید و روغن بنفشه روغن کدو
و روغن بادام در بینی کنند و خیار بهندوانه خورده بوی کردن کشنیز تر نافع بود و اگر از اخلاط لزج

باشد مرهم ابیض بروغن گل رقیق کرده بچکانند و اگر کهنه بوده باشد مرهم رسل یا باسلیقون اندازند
و برشعشا جهت تسکین درد نیم مثقال بخور زند و اگر کرم در گوش پیدا شده باشد علامتش خاریدن
گوش بود و احساس حرکت آن و احیانا بیرون آمدن علاجش قتل و اخراج آن کرم بود **قطور**
نافع آب برگ شفتالو و آب برگ آلو بچکانند **قطور دیگر** صبر سقوطری با آب سداب تر نموده در گوش
بچکانند فتیله مفید صفت آن صبر سقوطری بسرکه سوده و فتیله با آن آلوده در گوش نهند این همه
تدبیر کشتن کرم بود و بعد از ان عطسه آرند تا بیرون افتد یا بگوشت گاو بیرون آورد
دوای طنین یعنی آواز گوش انکبابی نافع از تنقیه دماغ یا انچه مناسب خلط بود و بابونه
اکلیل الملک قیصوم شبت جوشانیده سر به بخار آن بدارند و روغن بادام تلخ و روغن بابونه
و روغن شبت در گوش بچکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و مداومت
بر اطریفل کشنیز نمایند و اگر خشکی و خلای دماغ بود استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه نمایند
و روغن کدو و روغن بنفشه و بادام در گوش بچکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند
دخول جانور و آب در گوش انچه در باب کرم مذکور شد درینجا بکار آید و جهت نزول آب
در گوش بر یک پای که جانب آن گوش بود بایستد و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بجهد
تا آب بیرون آید یا ماشوره بر گوش نهد و بمکد یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یک طرف
آنرا در گوش نهد و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازد تا نشف آب از گوش کند **طرش**
یعنی کری آنکه مولدی بود یا عارض بود از پیری یا از فسخ عصب مفروش بواسطه ضربه یا سقطه
قابل علاج نیست و انچه در تپها باشد بواسطه تصاعد ابخره صفرا بدماغ علاجش مسهل
صفرا باشد مثل شیرخشت و مطبوخ هلیله و تمرهندی بنوشند قطوری نافع درین قسم طرش روغن گل
باندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش بچکانند و روغن فربیون را با روغن کدو
یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمرهندی بنوشند
و انچه از ریختن اخلاط غلیظه بآلت سمع باشد علاجش نضج ماده است بشراب اسطوخودوس
پس تنقیه است با ایارج فیقرا و حب قوقایا و روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب و روغن قسط
در گوش بچکانند دوای مجرب مؤلف از برای اکثر امراض اذن صفت آن بابونه اکلیل الملک

و صاف شود و مضمضه نمایند و ترک شیرینی کنند و اگر بجز از فساد دندان کرم خورده و سیاه شده باشد
و به شستن و پاک داشتن و سنون و خوشبو در دهان گرفتن دور نشود دندانها را بکنند
اورام شفتین یعنی ورم لبها علامت هر خلطیکه باشد استفراغ آن کنند ضماد نافع از
برای اورام شفت از خون و صفرا صفت آن آرد عدس کشنیز تر کوفته بلعاب اسبغول سرشته
ضماد نمایند ضماد نافع از برای ورم بلغمی و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک
گل خطمی سفید بزرکتان تخم مرو ضماد نمایند اورام لثه و عمور یعنی آماس گوشت بن دندانها
و عمور جمع عمر ست یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن شناسد
اگر دموی بود فصد قیفال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله زرد دهند مضمضه که در قسم
سفید ست آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده
مضمضه نمایند و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لون و ورم و سردی ست
که بر زبان محسوس شود مضمضه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده روغن
گوسفند و روغن مصطگی داخل کرده مضمضه نمایند لثه دامیه یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از
غلبه خون باشد فصد کنند و اگر از حدت خون باشد به غلظات مثل شراب عناب مضمضه نمایند
نافع بود بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر و آب سماق
و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند و ذروری نافع تخم خرفه سر بنفشه سماق
گلسرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند و مثل شراب عناب
و شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس پخته غذا کنند سنون نافع از برای
این قسم صفت آن کزمازج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گلسرخ پوست انار ترش شاخ گوزن
سوخته کوفته بیخته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع ست استرخاء لثه بسبب رطوبت
علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن [illegible] در وقت سخن گفتن ست
سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی و تری صفت آن قرنفل مصطگی سعد کوفی
تمر هندی گلسرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو اجزا مساوی کوفته بیخته بر بن دندانها
بپاشند درد دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه

باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند **نتن الانف** غرغره که بعد از تنقیه بحب ایارج وحب صبر نافع ست
صفت آن خردل کوفته به سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی به بول شتر بشویند نشوق
نافع مرزنگوش آب فوتنج و آب بادروج سوده استنشاق نماید عطسه و عطسه بسیار از گرمی دماغ باشد
و باید که از گرمی ها پرهیز نمایند و از دود و غبار و طلاهای خشک بر پیشانی و سر مالد و بوهای خشک
مثل کشنیز تر و صندل ببویند **قروح الانف** مرهمی بجهت قروح رطبه بینی مردار سنگ
سفیداب قلعی اقلیمیای نقره از هر یک یک درم کوفته بموم سفید یک مثقال بروغن گلسرخ
پنج مثقال گداخته ادویه را بآن ممزوج کرده استعمال نمایند و اگر بدن ممتلی باشد
فصد کنند مرهمی بجهت قروح یابسه بینی مغز قلم گاو بروغن بنفشه گداخته اندک اندک
لعاب بهدانه داخل کرده برهم زنند و چون دیگر تشرب از لعاب بهدانه نکنند بکار برند

باب پنجم در امراض فم و حلق **بثور الفم** بیشتر از خون و صفرا بود علاجش فصد

و اسهال به مطبوخ هلیله است مضمضه نافع بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه
و آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند ذرور نافع تخم خرفه
طباشیر بنفشه سماق گلسرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان پاشند
بخر یعنی بوی دهن انچه از حرارت معده بود علامتش کم شدن بوقت تناول غذا
و شستن دهان بود علاجش هر صبح آب آلو و آب زردآلو و آب زرشک که همه را در آب
خیسانیده صاف نموده باشند بخورند و از چیزهای گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم عفن در معده
باشد علامتش آنست که به شستن دهان و طعام خوردن زیاده شود و ساکن نگردد علاجش
تنقیه معده باسهال و قی ست و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن و مداومت باطریفل
کشنیزی نمودن نافع ست و اگر از فساد لثه و عمور باشد بسبب فرود آمدن رطوبت فاسده عفن
از سر مضمضه نافع بعد از تنقیه دماغ بایارج فیقرا برگ مورد بگلاب و سرکه برگ مورد در رد
جوشانیده باشند حل ساخته مضمضه نمایند و حب مسک بر دهان نگاه دارند و اگر از فساد
لثه و عمور و عفونت آن و دوام ترشح خون از علاجش باشد بفصد قیفال و اسهال بقرص
بنفشه نمایند و مضمضه نافع درین قسم برگ مورد گلسرخ سماق به آب و گلاب جوشانیده

نتن الانف
قروح الانف
باب پنجم در امراض فم و حلق بثور الفم
بخر

وانچه از استرخا مرلثه باشد علاجش گذشت سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان
لثه صفت آن کندر کرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین ایرسا کوفته بیخته بر بن دندانها پاشند
واگر از ضربه وسقطه بود علاجش استعمال سنون بارد قابض ست **انشقاق لسان** یعنی
شگافتن زبان این مرض از حرارت وخشکی دماغ میباشد علاجش بزر قطونا وبهدانه وبرگ
خرفه در دهان گیرد وبادرنگ را بپزند ودرهم مالند وکف که ازانجا برون آید برزبان مالند واگر
از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند واز غذاهای گرم وخشک اعراض نمایند وتعدیل
معده کنند **اورام لسان** اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان ودرد با تمدد وباقی علامات
غلبه خون ست مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد واخراج خون
وتلیین طبیعت صفت آن آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهو تر آب
شاه توت مضمضه نمایند واگر از صفرا باشد علامتش زردی زبان وسوزش وشدت درد ست
وبسا باشد که زبان با وجود ورم جوشش کند مضمضه که در دموی مذکور شد بعد از اسهال صفرا
بمطبوخ هلیله نافع ست واگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم وکثرت لعاب دهان ست مضمضه
نافع درین قسم بعد از حقنه نمودن حقنه که دران تربد وشحم حنظل باشد صفت آن صعتر سوده بماء العسل
سرشته مضمضه نمایند واگر از سودا باشد علامتش سیاهی وخشکی ودرشتی زبان ست مضمضه نافع
درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن آب انجیر زرد
لعاب گل خطمی بروغن بنفشه مضمضه نمایند **وجاع لهاة** یعنی درد های ملازه بفارسی گرگک
نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی وآماس در گلو وباقی علامات خون باشد باندک دردی
زیرا که حس ملازه کم بود مضمضه وغرغره نافع درین قسم بعد از فصد قیفال صفت آن سماق سبز که
وگلاب خیسانیده وصاف نموده غرغره نمایند واگر از صفرا باشد علامتش نخس بود یعنی
مثل سوزن دران موضع فرو بردن وبسیاری حرارت وخشکی دهان ودرد زیاده غرغره نافع
درین قسم بعد از تلیین طبیعت باب آلوی سیاه وتمر هندی که شیرخشت دران حل کرده باشند
صفت آن آب کاسنی تازه وآب عنب الثعلب وآب خرفه تر ورب شاه توت دران حل کرده غرغره
نمایند واگر از سودا باشد علامتش خشکی وصلابت ورم و[illegible] سیاهی رنگ ست غرغره نمایند

انشقاق لسان
اورام لسان
مضمضه
وجاع لهاة
غرغره

خون بود فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا بود مطبوخ هلیله دهند مضمضه نافع از برای درد
دندان از گرمی خفت آن عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده
سرکه و گلاب و روغن گل سرخ داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین نیابد بهتر و الا قدری افیون
بر موضع درد نهند و قدری موم بالای آن بندند و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع ست
آنرا فوتنج صعتر عاقرقرحا بزر البنج در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدری
عاقرقرحا در دهان گیرند اگر تسکین نیابد بهتر و الا قدری برشعثا بخورد و بر موضع درد نهند
و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن
گشته شده باشد و دائم قبول ماده میگیرد و از آن خون می آید برکند بیخ دندان مرض مغیوت منصرف
و اگر لثه قوی بود آماس نداشته باشد و درد دور در ازی دندان بود و سوراخ و ریختگی در آن پیدا
شده باشد برکندن آن مفید ست و اگر درد عمور بود گاهی بکندن دندان تسکین نیابد بجهت تحلیل ماده
و گاهی می باید گاه باشد که سبب درد دندان دود یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کنند بخور ری نافع
از برای درد دندان تخم گندنا تخم پیاز بزر البنج کوفته با پیه بر یکجا بر آتش نهند و دهان را
به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آهن بدندان رسانند قدری عاقرقرحا را
یکماه در سرکه یکساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها نهد و دندانهای صحیح را محافظت

ضرس

نماید که بدندان نرسد ضرس یعنی کندی دندان برگ زرد آلو خرفه و برگ خرفه بخاید که زائل
میگردد و موم با مغز بادام نیز همین عمل نماید و صعتر با دروج و نمک و روغن مالیدن هم
مفید بود و مضمضه بشیر تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را
حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بآن برسد درد کند زرده تخم مرغ گرم و نان گرفته دندان نهند
چند کرت و چنان گرم که از گرمی آن آب از چشم بیرون آید

صریر الاسنان

فی النوم یعنی دندانها بهم زدن در خواب روغن قسط بفلکین مالند و بابونه و قیصوم طلا کنند

تحرک الاسنان

یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و آنچه از
هزال مرض باشد یا از کثرت بیخ و سیاهنت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد
علاجش غذاهای مطلب و سمن است چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سمنون تا بعض بکار داشتن

صریر الاسنان

تحرک الاسنان

باسلیق و حقنهٔ متوسط میان حاد و لین سبب خناق ورم عضلات بیرون حلق ست یا بدر رفتن
مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطهٔ مواد یا ریاح غلیظه که در میان مهرها در آید یا
تشنجی که در عضلات حادث گردد این را **اختناق کلبی** گویند و ازین خناق مطلق مراد نباشد
علامتش آنست که مریض نا قادر بر حرکت سر نباشد بجهتی از جهات و بر گشادن دهان البته قادر
نبود و قتیکه از بیرون رفتن مهرهای گردن باشد از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج بود
گاه باشد که توان دهان کشاد پس اگر ورم از عضلات باشد تنقیه نمایند بفصد و حقنهٔ متوسط ضماد
نافع از برای خناق حادث از بیرون رفتن عضلات از موضع چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقنهٔ
متوسط در رد فقرات بمواضع خود صفت آن مغاث بغدادی گز هندی مرمکی صافی اقاقیا صبر سقوطری
سرشتی گاهی کوفته با آب برگ مورد و روغن گلسرخ سرشته ضماد نمایند **ذبحه** ورمی باشد در عضلات
از هر دو جانب حلقوم که فرو بردن آب و طعام از آن عضلات پیدا شود و در عضله که بر دهن مری
و حلقوم و اندرون مری نهاده باشد علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام و اگر
جهد کنند از بینی بیرون آید و سخن نتواند گفت و چشمها میل به بیرون کرده بلند شده باشد و آب
از دهان سیلان کند و گاه باشد که سرخی ورمی هلالی از گوش تا گوش و پیش حلقوم بگیرد از طوق
پدید آید و آن مرض را باین سبب ذبحه گویند غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال
و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعده حقنهٔ نرم کنند صفت آن رب شاه توت با آب
عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت بود بار دیگر فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا
سه بار اعاده فصد میتوان کرد **دخول العلق فی الحلق** اگر دیده شود بگیرند بهاستگی و رفق
بیرون آورند **دوای** بجهت اسقاط و اخراج علق متشبث به حلق چون دور باشد و بنظر در نیاید
صفت آن خردل و نمک سوده سرکه و خل نموده غرغره نمایند و جرعه جرعه بنوشند تا نیفتد تدبیری
بجهت اخراج علق زمانی طویل صبر بر عطش کنند و بحمام رفته در پیش دهان قدری تلخ ناموس نهند تا با آن
میل کند و بوی آن بیرون آید باب **ششم** در امراض حنجره و قصبهٔ ریه و ریه و صدر و حجابات
صدر و جنب و عضلات و جنب و قلب **بحة الصوت** آنرا بفارسی گرفتن آواز گویند
و این مرض از فرود آمدن نزله بقصبهٔ ریه پیدا شود علامتش احساس بدرشتی و سوزش در مقدم

غرغره دیگر فلوس خیارشنبر با آب عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند و اگر از بلغم باشد
علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ آن و درد به نهایت اندک ست غرغره نافع درین قسم
صفت آن خردل کوفته با بکامه و گلاب و سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد
علامتش محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ ست غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود
بعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن صعتر حلبه بزرکتان انجیر زرد تخم خطمی در آب
جوشانیده صاف نموده با بکامه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند **استرخاء لهاة** یعنی فرو آویختن
ملازه اگر از سردی و تری باشد بدانچه در ورم لهاة بلغمی مذکور شد علاج نمایند و به بازو
و نمک و شب یمانی و برگ مورد سوده ملازه را بردارند و گاهی سر بیش و سعوط کنند مر او را
بسرکه سرشته بر یافوخ طلا نمایند و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی
از خطر نیست **خناق** عسر النفس بسبب دل و عسر بلع ست و خناق یا بسبب ورم لوزتین
و عضلات اطراف لوزتین و عضلات بیرون ست و این قسم را خناق مطلق گویند پس این
آماس اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و سرخی رگهای زبان و علامات غلبه خون بر تمام بدن باشد
غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بحقنه
نرم صفت آن رب شاه توت و آب کشنیز تازه و گلاب و سرکه حل کرده غرغره نمایند و چون ورم متغیر شود
و زرده نرم گردد انگشت یا آلتی بران بمالند تا بکشاید و اگر صفرا باشد همین غرغره نمایند بعد از فصد
و تلیین طبیعت با آب نقوع عناب و زردآلو و تمر هندی و سر بنفشه و دران شیر خشت خراسانی
حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تهبج روی و چشم و سفیدی رنگ و بسیار
رفتن لعاب دهن و درد اندک و شدت و تنگی حلق و شوری طعم دهان ست غرغره نافع درین قسم
بعد از حقنه حاده که دران تربد و شحم حنظل باشد صفت آن عسل مصفی با بکامه حل کرده غرغره
نمایند دیگر صفت آن رب الخرنوب با آب طبیخ انجیر زرد حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عسلی
یا سکنجبین عنصلی با آب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش
محکمی و تمدد موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل مائل برنگ بیمار و خشکی و ترشی دهان ست
و غرغره ها که در بلغمی مذکور شد درین قسم نیز نافع ست چون استعمال کرده شود بعد از فصد

استرخای لهاة
خناق

خراشیده از هر یک دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم به دستور شراب سازند شربتی هر روز یک اوقیه
و بعد از تنقیه بقی و استعمال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دواء المسک حلو نافع ست
و دواء المسک تلخ نیز نافع ست و اگر از حرارت دل باشد بواسطه کثرت بخارات علامتش
عظم نبض و تشنگی و سوزش دل ست دوای نافع درین قسم که مسکن حرارت قلب ست باید که

علاج

استعمال کرده شود این دوا بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل با شراب نیلوفر
بعرق کاسنی و عرق گاوزبان و شیرهٔ تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند طلای که بر سینه بمالند نافع بود
صندل سفید با آب کشنیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سر بمالند و اگر از استرخاء عضلات سینه ضعف
حرارت غریزی باشد علامتش آنست نبض ست و نفس بر مثال کسی زند که گرسنه باشد و تا راست
بنشیند و گردن راست ندارد نفس بر نیاید و اول را النفس بکاد و دوم را النفس انتصاب نامند علاجش
علاج فالج ست و روغن قسط بر سینه بمالیدن و اگر از خشکی ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفهٔ خشک
و کم شدن آن از خوردن تریها و علاجش خوردن کشک بگوشت بزغاله و بره و مغز کله که شیر بز تازه
داخل کرده باشند و قند سفید با عرق بید مشک و عرق گاوزبان و از میوه‌ها هندوانه و انار شیرین

سعال

و شفتالو میتوان خورد **سعال** یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و ورم جگر
باشد علامات آن مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک میباشد و گاهی تر و سرفهٔ خشک آنست
که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه از نزلهٔ رقیق و نزلات حاده میباشد که پیوسته از سرفه فرود آید علامتش
آنست که در وقت خواب زیاده میشود و نیز قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود بعلاج
آن بپردازند بهتر و الا خوف سل باشد علاجش منع نزله است بخوردن شراب خشخاش
غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس پوست خشخاش گلسرخ بزر البنج عنب الثعلب گلنار فارسی

حب

جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند **حب** سعال که ماده را غلیظ گرداند و منع سیلان کند صفت آن
خشخاش سفید بزر البنج تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز تخم خیار نشاسته کتیرا صمغ عربی افیون
زعفران کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند و پیوسته در دهان نگیرند و چیزی

دیگر

درشت و خشن بر سر بمالیدن درین قسم نافع ست و نیز سرفه از سوء مزاج گرم و خشک ریه
میباشد علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت هواست با لاغری بدن

در این موضع سست پس باید که منع نزله کنند بخوردن شراب خشخاش غرغره که منع نزله کند صفت آن
پوست خشخاش بزر البنج عدس گلنار فارسی گلسرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند
واگر این ادویه را کوفته بیخته خشک بپاشند نیز نافع ست و یا از سوء مزاج حنجره میباشد و این اکثر
در تبها میباشد و از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراط و در هوای گرم علاجش نوشیدن
ماء الشعیر و ماء حنا و آب هندوانه و آب انار شیرین و شراب بنفشه با لعاب بهدانه و لعاب
بزرقطونا و لعاب خبازی و آب عناب ست و یا از سوء مزاج بارد حنجره میباشد و بیشتر حدوث آن
از خوردن یخ و برف با فراط و تنفس در سرما در هوا که خنک بود حب نافع درین قسم چون
پیوسته در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل زعفران سنبل الطیب قرنفل بسباسه [illegible]
از هر یک جزوی صمغ عربی ربع مجموع قند سفید بوزن ادویه حب سازند و یا از سوء مزاج رطب
حنجره میباشد علامتش عدم احساس بخشونت و درشتی تقدم مرطبات ست غرغره نافع
درین قسم صفت آن انیسون بادیان صعتر ایرسا پودینه بآب جوشانیده صاف نموده غرغره
نمایند و نافع ست این قسم را زنجبیل مربا با عسل و سیاه دانه خوردن و انجیر و پسته بریان کرده شعیر
و مویز و یا از سوء مزاج خشک میباشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حدت و صفا اندک میباشد
و درشتی و دود و بیشتر حدوث این حال از گرد و غبار و دود میباشد علاجش روغن بنفشه تازه
یا روغن بادام یا روغن کدو اندک اندک تجرع کردن و لعاب بزرقطونا با لعاب بهدانه و قند سفید
و نبات خوردن و شوربای مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره استعمال نمایند و از خوردن ترش و از
سخن گفتن احتراز کنند و یا از ورم حنجره و قصبه ریه است علاجش حال معتدل هوا و معتدل اگر حار
باشد و ریختن آب بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت گرم و شوربای حلیم کنند و باقلا
و اسفاناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم ریحان و بزرقطونا و یا عود
قند و یا ترنجبین یا روغن بادام شیرین خوردن نافع ست ضیق النفس یعنی تنگی نفس
اگر از بلغم باشد علامتش خرخر در سینه و بسرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت اگر از
سرفه بلغم بر نیاید خوف استسقا ست شراب منضج مستعمل درین قسم صفت آن زوفای خشک ده درم
انجیر زرد مویز منقی از هر یک ده عدد و تخم بادیان تخم خطمی از هر یک پنج درم ایرسا اصل السوس

بحوحت

ضیق النفس

تب باشد ماء الشعیر دهند و از میوه‌ها امرود و انار شیرین دهند **ذات الریه** ورم گرم بود در شش
از صفرا باشد یا خون یا بلغم شور متعفن علامتش تب دائمی و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد
از سینه بجانب پشت و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی زبان
و نبض موجی و سبات و در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت کمتر بود لیکن گرانی و سبات بیشتر
باشد علاجش فصد باسلیق ست و تلیین طبیعت مثل شیر خشت و ترنجبین و خمیرهٔ بنفشه غذا آش جو
از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انارین با عرق گاوزبان وقت غلبهٔ حرارت
شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ تخم کاهو دهند و در بلغمی پرسیاوشان و تخم خطمی و اصل السوس
از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده یکی از اشربهٔ مذکوره داخل کرده بدهند ضماد نافع
در ابتدای ذات الریه صفت آن آرد جو گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیم گرم بر سینه ضماد نمایند
و قیروطیکه از موم سفید و روغن بنفشه سازند بر سینه بمالند و در آخر نیز ضماد مذکور تخم کتان زیاده کرده
ضماد نمایند **حب سعال** که دائم در دهن گیرند مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین خشخاش سفید
مغز بادام شیرین مقشر از هر یک سه درم گل بنفشه دو درم رب السوس یکدرم ترنجبین پاک کرده
بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر یک دو دانگ مع سر انگشت
بر آن نهند تا پهن شود بکار برند **سل** مرض ریش شش بود لازم آنست حمی او قیه و بعضی کسان
باشند که اگرچه شش ایشان منقرح نباشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان و ایشان کسانی
باشند که مده در سینهٔ ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را تنگ و ممتلی گردانیده و مجاری
دم زدن را تنگ گردانیده و سرفه صعب و ضعف و لاغری و کاهش بدن پدید آید و این مرض
اگرچه فی الحقیقه سل نیست اما چون در عوارض شریک ست به سل سل خوانند اما حقیقة که قرحهٔ شش
باشد علامتش لزوم تب او قیه و سرفه و برآمدن مده بسرفه است و فرق میان مده و بلغم
آنست که مده با خون و خشک همیشه بیرون آید و بدبوی بود خاصه اگر بر آتش نهند و اگر در آب
اندازند بعد از زمانی در ته نشیند و بدانکه مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحکام
نرسیده باشد چنین گفته اند که اگر بحد استحکام رسیده باشد شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست
و طبیعت کرده‌اند چه علاج او میشود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بصعوبت نگذرد

ذات الریه

حب سعال

سل

وسرعت نبض وتسکین یافتن در هوای خنک از خفقان و امثال آن علاجش خوردن کشک شعیر ست یا مرغ وکدو و اسفاناخ و سرمق آشامیدن شراب بنفشه و شراب نیلوفر با لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا و عرق کاسنی و عرق گاوزبان از میوه‌ها انار شیرین طلای نافع درین قسم صفت آن صندل سفید سوده برگ خرفه تر کشنیز تر و تراشه کدو بگلاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند و از سوء مزاج سرد شش نیز پیدا شد علامتش عمدة آن چیزها ست که در سوء مزاج حار ذکر شد علاجش خوردن گلنگبین ست و عسل از میوه‌ها انجیر و مویز منقی و مغز پسته بادام و غذاها نخود از نخود و باقلا و لوبیای طلیب بزعفران و دارچینی و سینه را بروغنهای گرم چیزی نمودن و یا از جوشش قصبه ریه ست و این از انواع سعال ست علامتش آنست که از چیزی خوردن و غبار و دود الم یابد و نیز از هوای گرم و خوردن شربتها علاجش فصد باسلیق و خوردن مسهل صفرا ست و تدبیر سوء مزاج حاره نمودن و یا از خشونت قصبه ریه ست و دود و غبار بسیار گرفتن علاجش اول لعابها و شوربهای چرب و فالوده‌جات ست و سرفه رطب آنست که با آن چیزی بر آید و این سرفه یا از امتلای خون و صفرا پیدا شد علامتش عظم نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا و آب سرد راحت یافتن و بلغم یا این سرفه چیزی بر نیاید اما چون گاهی چیزی از وی بر می آید از قسم بر آورده باشند علاجش فصد باسلیق ست و آنچه در سرفه گرم گفته شده از اشربه و اغذیه و ضماد عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظ پیدا شد علامتش خرخره سینه و بر آمدن چیزهای غلیظ علاجش مثل علاج ضیق النفس بلغمی ست و باید دانست که در سرفه اگر ترشی دهند سرفه را زیاده کند و اگر شیرینی دهند بصفرا استحیل گردد و دهن تلخ شود پس شراب نیلوفر که در آن خاصیت هست که بصفرا استحیل نمیگردد باید داد بدانکه در بعضی اشخاص مشاهده شد که ترشی از الهٔ سرفه آنها کرده پس اگر امتحان کنند بدادن ترشی در بعضی سرفهها که از صفرا بود از ثواب دور نیست نفث الدم یعنی خون بر آمدن بسرفه اگر اندک بود و بسرفه اندک آید از حنجره و قصبه ریه باشد علاجش غرغره بقابضات ست پیوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاه داشتن و از گرمی و نفع دندان پرهیز نمایند و اگر سرفه بسیار آید و برنگ سرخ بود از سینه و اگر نیم رنگ بود از شش ست و در جمیع اقسام فصد کنند از باسلیق یا اسیلم و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند و غذا برنج و باقلا با شیره تخم خشخاش دهند و اگر ضعف غالب نباشد و تب نباشد یا مرغ دهند و اگر

گلاب سرخ طباشیر تخم خرفه کشنیز خشک سیب نیلوفر کافور ادویهٔ قلبیهٔ معتدل گاوزبان فیروزه یاقوت
مرکبات مفرحات یاقوتی بارد معتدل و گرم و دوا المسک غشی معطل شدن حس و حرکت است
بسبب ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانکه در نوبتهای بعضی تبها و از گزیدن هوام
زهرناک و از خوردن زهرهای و از فضول بخارات ردیه بدنیه چنانکه در اختناق رحم یا غایت حبیه
چنانکه در تب عفن و امثال آن می‌باشد و از سوء مزاج ساذج یا مادی یا قلت روح در رقت آن
علاجش در آن وقت ریختن آب سرد بود بر روی و بوی‌های موافق و خوش بوئیدن و بوئیدن کاه گل
گلاب تر کرده و دست و پای مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن سبب معلوم
باید کرد و در دفع آن باید کوشید

باب هفتم در امراض معده

سوء مزاج معده علامت
سوء مزاج گرم ساذج تشنگی و جشای دخانی و فاسد شدن غذاهای لطیف و اندک گرمی
و خشکی دهان و قلت شهوت طعام است و علاجش استعمال اشربه بارده است مثل شراب
زرشک و شراب غوره و شراب انار و شراب ریباس و شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیهٔ بارده
مثل زرشکیه و سماقیه و حصرمیه و تفاحیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج بامادّه
صفرا آنچه گذشت تلخی دهان و غثیان علاجش بدر آوردن صفرا بقی و اسهال است و لا بعد از آن
تدبیرات مذکوره و علامت سوء مزاج حار رطب اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب دهان
خاصه وقت گرسنگی و بقی بر آمدن صفرا و بلغم یعنی صفرا محی علاجش قی کردن است و اسهال
بسبب غاریقون و شراب لیمون ده درم در گلقند آفتابی پنج درم سرشته بخورد و نوشدارو نیم درم
در آب سفرجل یک سیر با شراب نارنج یک اوقیه هر صبح بناشتا بخورد و علامت آنچه از گرمی
و خشکی بود علامت حرارت است یا زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت و لاغری بدن علاجش
خوردن آش جو است با مرغ فربه و گوشت بزغاله و بره و از میوه‌ها انار شیرین و سیب شیرین دهند
و از اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آنچه از سردی ساده بود ضعف هضم و دیر گذشتن
طعام از معده و تغیر آن بترشی و تری و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علاجش جوارشات گرم است
و علامت آنچه از سردی و تری با ماده باشد کمی آرزوی طعام و میل به غذاهای تیز و غثیان
و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ در شکم است و علاجش تنقیهٔ معده بقی با آب شبت و عسل است

و علاجش در اول امر که خون بر آید فصد باسلیق کنند و خون اندک برآرند و آنچه از خون برآرند
بچند کرت برآرند پس قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و تدابیر دق نمایند و بدانکه در سل و دق
حیله باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم کشاید هلاک شود و قرص مسلول را وقتیکه شکم کشاید
باید داد صفت آن گلسرخ شش درم طباشیر گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته بیخته بلعاب
بزرقطونا سرشته قرص سازند شربتی یک درم با شراب سفرجل یا با دوغ دهند و نیز عدس و ماش با برگ
تمر هندی و خشخاش و شیره مغز بادام بدهند

ذات الجنب و شوصه و برسام

ذات الجنب و شوصه و برسام بعضی افاضل میان هر یک فرق
کرده اند بیان آن از در معالجه زیاده مدخلی نیست و این هر سه ورم گرم است در حجاب داخل
یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج و ورم قسم آخر چون در خارج است
محسوس گردد و علامتش تب لازم و وجع ناخس در پهلو و نبض منشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزا
و در بلندی و پستی و صلابت مشابه بمنشار و تنگی نفس و سرفه خشک در ابتدا و آخر چیزی بر آید علاجش
باسلیق است از جانب وجع بعد از دوم یا سوم باز فصد کنند بشرطیکه احتمال مریض و غذا آش جو یا
اسفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه با لعاب بهدانه دهند و
طبیعت را نرم دارند ضماد نافع در ابتدا گل بنفشه آرد جو بلعاب گل خطمی سرشته ضماد نمایند

ذات الصدر

ذات الصدر
ورم حجابی است که سینه را در احاطه میکند اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند و اگر در جانب
مهره های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر درد بود در پاره سینه از نفث یا [illegible]
و عدم قدرت علیل نظر کردن بر زمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلو و پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض
احساس درد میان هر دو شانه بر پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه نتوانکردن و در وقت سرفه
زحمت بسیار رسد و علاج هر دو علاج ذات الجنب است الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم در میان
هر دو شانه باید نهاد

خفقان

خفقان طپیدن دل [illegible] از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج ساده
یا باشد یا مادی و علامت سوء مزاجات تکرار یافته شد و ساذج را به تبدیل و مادی را بتنقیه
و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات قوی دل [illegible] گاو زبان و بادرنجبویه و زعفران
لازم دارند و از دندان پیدا باشد علامت و علاج [illegible] ادویه قلبیه گرم مشک عنبر عود و
بهمنین ابریشم زعفران قرنفل [illegible] قلبیه بارده مروارید کهربا صندل

واجتناب لازم داند وگاه بود که این بغایت ضعیف شود ونبض ساقط باشد ورنگ مریض مثل
رنگ اموات گردد باشد که تشنج پیدا آید در دست و پا و دران وقت طبیب را باید که نترسد و دست از معالجه
باز ندارد و چهارم در اسباب هیضه سوء مزاج معده است که تغیر دهد غذا را بفساد و صفراویه
اگر سوء مزاج حار باشد علامتش برآمدن صفرا بود بقی و اسهال علاجش قی ست باب گرم و تنقیه
معده است پس شراب انار منقوع و شراب لیمون منقوع و گلاب و رب سفرجل خالص نوشند
یا معده گرداند غذا را بسردی و فساد بلغمیه علامتش اخراج بلغم بود بقی و اسهال و علاجش آب
مطبوخ انیسون و زیره و مصطگی دهند و بگذارند تا شکم چند مجلس بیاید و جوارش سفرجل و جوارش عود شیرین

جوع کلبی

دهند جوع کلبی یعنی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب میباشد
واین یا از زیادتی سردی معده میباشد و علامت و علاجش بگذشت و یا از بسیاری ریختن
سودا بفم معده میباشد و علامتش آنکه شهوت آب اندک ست و ترشی جشاء و سوزش و دغدغه
فم معده بسیار بود پس صبر بزبان خوردن و کثرت بران علاجش اسهال سودا است بمطبوخ افتیمون
بعد از فصد باسلیق و غذاهای چرب دادن که این مرض بسبب اشتیاق تمام بدن باشد بغذا
چنانچه حال ناقهان ست و علاجش غذاهای کثیر التغذیه دادن ست بکرات و اندک اندک
و از ادخال تنگ محترز باشد و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی نگاه دارد و گاهی از دیدان

جوع بقری

میباشد و ذکر علاج دیدان خواهد آمد جوع بقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا
بنهایت بغذا محتاج باشند و طالب و معده از ان متنفر و غیر راغب و این مرض یا از سوء مزاج بارد
فم معده است که قوت جاذبه را بمیراند یا نقصان غذا و شدت شهوت را اعضا بغذا علامتش ضعف
قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت ست و چون دست بر فم معده نهند سردی محسوس شود و بعضی اوقات
غشی عارض شود و بسیار بود مسافران را که سرمای قوی خورند خاصه اگر پیش ازان گرسنه بوده باشند
و به تحلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجش در حال غشی تدابیریست که در غشی ذکر شده
و معده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد و سنبل الطیب و گل سرخ ضماد کنند و چون
از غشی برون آید نان را در آب گوشت ترکرده بدهند و اگر آب گوشت را باین طریق گیرند
بهترست بگیرند گوشت گوسفند یکساله چربی آنرا جدا کرده سرخی آنرا کباب کنند و در دیگ سنگی نهند

حالتی بود که معده را بآن حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالات یا صفرا ست و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفرا ست بقی و علاجش تنقیه معده است بقی وحقنه و تعدیل باشربه و اغذیه و باید که اغذیه ملائم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم سودا است و علامت هر یک معلوم شد. و علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه آشامیدن شراب و انار و بهی متقوع ست
قی الدم یعنی بر آمدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگیست از معده و علاجش فصد باسلیق است و تجرع باب بسفرجل با شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و خوردن بلوط و خرنوب و سماق نیز موافق ست و یا از آمدن خون از جگر یا از سپرز ست بمعده و علامتش علامات آفات عضو اصلی ست و علاجش اماله بجانب دیگر فواق حرکت فم معده است از برای دفع موذی از خود و این یا از حرارت ست چنانچه در تپ های محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم ست و علاجش استعمال اشربه و اغذیه و اضمده بارده است یا از برودت حادث در فم معده است و این اکثر پیران و مسافران را در سرما عارض گردد علاجش آنست که معده را از بیرون و اندرون گرم کنند درین نوع و در نوع ریحی و رطوبی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنفیه و نعره زدن و نفس نگاهداشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده و فم معده میباشد چنانچه در قی زنگاری و خوردن چیزهای نیز حادث میگردد و علاجش قی به سکنجبین و آب گرم ست و استعمال اشربه بارده مثل شراب لیمون و شراب زرشک با لعاب بزر قطونا و یا از گرانی طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد و علاجش قی کردن ست باب گرم و در بلغمی باب ترب و سکنجبین عسلی ست یا از ماده های غلیظ میباشد و علاجش ما ء الاصول و گلقند عتیق به مصطگی و انیسون ست طلای نافع درین قسم صفت آن پودینه و شبت و بابونه کوفته به روغن مصطگی داخل کرده به فم معده طلا نمایند و یا از ورم جگر میباشد و علاجش بباید و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود و بعد استفراغات و تپهای گرم عارض میگردد و علاجش روغن بادام خوردن ست و بر معده مالیدن و غذا آش جو یا مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ بخته بخورد و قند یا نبات سفید باب هندوانه و لعاب بزر قطونا بنوشند او رام معده این آماس یا از صفرا و خون میباشد و علامتش تپ و حرارت

دانا بکی گلاب بران چکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت
هنوز خام بود و گوشت را بیفشارند و آبی که بیرون آید و آنچه بی فشردن بر آمده باشد یک جوش دهند
که پخته شود و اندکی نمک در آن غذا زنند و بخورند و یا از اخلاط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که بفم معده
و قوت شهوت را میرانند و این بو بخلاف بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترش بود
و فم معده را گیرد و شهوت بحرکت در آرد و این سبب غشی گردد بی طعم و لزج و غلیظ و علامتش علامات
سوء مزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده و تسخین آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال نیست
زیرا که با استفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ است یا حدوث جوع بقری از ضعف
قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است و علامتش علامات سوء مزاج گرم و تشنگی و خشکی
طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی است و علاجش در حال غشی معلوم شد
و بعد از آن غذاهای سرد بالفعل و بقوه و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب
سیب و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج و ریباس و غوره که بیخ خنک کرده با تشنگی
ترک کرده یا بنا[?] **عطش مفرط** یا از حرارت دل و سینه و شش میباشد و علامتش آنست که از هوای
خنک پیش از آب خنک تسکین یابد و علاجش بوئیدن بوهای خنک است مثل خیار و صندل
و گلاب و برگ بید و اغذیه و اطلیه و ضمادات تازه بکار برند و یا از حرارت و علامتش علامات
حرارت معده است و تسکین یافتن با آب سرد زیاده از هوای سرد و علاجش نوشیدن شیره تخم خرفه
مقشر است با سکنجبین یا شراب زرشک و از میوه‌ها خیار و هندوانه و سیب و امثال آنها و یا از غلظت
و لزوجت و شوریهای اخلاط یا غذای میباشد که در معده باشد و ماهی شور جامع این هر سه
صفت میباشد و علامتش آنست که هر چند آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر کند از
آب بتخصیص در اول چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را کاذب
گویند و علاجش آنست که تنقیه بقی و اسهال و اگر سبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نمایند
و گفته اند که اگر دو عدد لیمون گرفته آب آنرا با نمک سنگ بخورند یا قرص سعید هر بار رفع
میشود **قی و تهوع و غثیان** قی حرکت معده باشد بدفع چیزی از طریق دهان که مقترن
باشد یا آن حرکت اندفاع و تهوع حرکت واقع است یعنی معده بحرکت آید دفع و غثیان

عطش مفرط

قی و تهوع و غثیان

در جانب محدب باشد سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن نیز باشد و میان ذات الجنب
و ورم جگر وقتی که در محدب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس باز پس کشد چندانکه تواند
نگاهدارد بعد ازان ازوی سوال کنند اگر دران وقت دردی در زیر اندامهای پهلو بیابد ورم
جگر ست و الا ذات الجنب علاجش فصد باسلیق ست و آشامیدن این اشربه شراب انار شیرین
و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد
نافع در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ لسان الحمل گلسرخ صندل سوده در آب سرشته
ضماد نمایند ضمادی نافع که بعد سه روز استعمال نمایند آرد جو گل بنفشه گل خطمی گلسرخ ضماد
نمایند ضماد دیگر که بعد از هفت روز که حرارت باشد استعمال می شود باید که بر ضماد ما قبل بابونه
اضافه نمایند و بعد ازین ضماد اختصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گلسرخ
کوفته با آب عنب الثعلب تازه سرشته ضماد نمایند یا ورم کبد از صفرا است علامتش
زردی روی و زردی زبان یا جوشش آن است و شدت تب و حرارت و قی صفراوی مطبوخ
مسهل صفرا مستعمل درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب
جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین دران حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم
در محدب کبد باشد چیزی که ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که اسهال کند
و در هر صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از بلغم ست و علامتش سفیدی
روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملایم بودن تب ست ضماد نافع
درین قسم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیره تخم خربزه و استعمال حقنه نیز صفت آن گل بابونه
اکلیل الملک گلسرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد بندند و یا از سودا است و علامتش
ادراک صلابت در موضع جگر ست و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تب و درد
و گاه باشد با حرارت مزاج و علاجش اسهال سودا است بعد از انکه نضج ماده به سکنجبین بزوری
یا مسهل و اقراص مقل داده باشند و اضمده و اغذیه و اشربه بحسب سردی و گرمی مزاج از انچه
ذکرش با ترتیب دهند سوء القنیه بدانکه ضعف و سوء مزاج کبد را سوء القنیه گویند و این مقدمه
استسقا ست علامتش زردی روی آمیخته با سفیدی ست و تهبج روی و پلکها و دست و پا ست

در معده و درد و ظهور ورم و درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها ست و علاجش فصد باسلیق
و نوشیدن آب انار ترش و شیرین و نوشیدن ماء الشعیر و شراب لیمون و شراب آلو و تمر هندی و شراب
بنفشه و شراب نیلوفر با آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه ضماد نافع از برای این قسم در ابتدا آرد جو
برگ خرفه لسان الحمل آب سفرجل آب شبت در هم سرشته بر معده ضماد نمایند ضماد نافع درین قسم بعد
از تسکین حرارت صفت آن اکلیل الملک گل خطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند یا از اشربه مذکوره
آب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر ورم معده از بلغم بود علامتش تب ملائم و بسیاری آب دهن و نفخ
و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی و زبان و تهبج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود آب گوشت
تیهو که بهم پخته باشند و گوشت تیهو را بخورند و بران اکتفا نمایند طلای نافع در ابتدا صفت آن
روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده میشود صفت آن
خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد
استفراغ بر فوق نمایند صفت مسهلی که بر فوق اسهال نماید بادیان سه درم تخم کرفس دو درم جوشانیده
صاف نموده فلوس خیارشنبر پنج درم گلقند آفتابی ده درم دران حل کرده صاف نموده بنوشند
و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا بود علامتش صلابت ورم و افکار ردیه فاسده
و بدخلقی و خشکی روی ست علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج ظاهر شود فلوس خیارشنبر
با آب رازیانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
و چند روز مداومت نمایند ضمادی محلل صفت آن حلبه بزرکتان بابونه گل سرخ کوفته
بیخته با آب سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد اسهال با یارج فیقرا افتیمون یا بتیمون و غاریقون
نمایند ضماد محلل قوی که بعد ازین مسهل استعمال کرده میشود صفت آن اشق مغاث تخم کرفس
سنبل الطیب سعد کوفی اشق را بسرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته
ضماد نمایند **باب ششم در امراض کبد و مراره و طحال** آورام الکبد اگر از خون باشد
علامتش تب و گرانی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگر ست و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم
و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و فواق و اگر ورم عظیم بود معده را از عظم آن زحمت رسد
اگر در جانب مقعر باشد پس آن علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت طعام بیشتر بود و اگر

طلای

باب ششم در امراض کبد و مراره و طحال

یرقان اصفر

خاصه آب جوش مفر ست و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کند و عوض آب غذا دهند مفید ست
و همچنین بول شتر و برگ قیصوم و درمنه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض شد
با صرار ست همچندان انار خورد که از ذکر آن شرم می آید و خلاصی یافت **یرقان اصفر** یا بسبب دفع
طبیعت می باشد صفرا را بظاهر بدن بطریق بحران چنانچه در تپ صفراوی در روزی از روزهای
بحران و اگر پیش از نضج باشد نیک نبود پس اگر طبیعت دران وقت نرم باشد بدی و فساد ش
کمتر باشد و درین قسم مدد طبیعت باید کرد و از آبزن گرم خوردن سکنجبین و یا از گرمی مزاج کبد باشد
و علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی قاروره و کف زرد ست و علاجش مسهل صفرا ست و شرابهای
که جگر را خنک کرداند غذا و ضماد یا از ین قسم و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو آنست
که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و الا روی به تیرگی زند و بدن لاغری پذیرد و طبیعت
قبض شود و علاجش علاج گرمی جگر ست و یا از سده جگر یا باشد و علامت سده جگر گرانی
دران موضع بود بی درد و تپ و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر
در جانب مقعر باشد براز شبیه به آب ناک و سفید آید علاجش اگر سده در محدب بود منضج مدر دهند
مثل سکنجبین با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک مغسول اگر در جانب
مقعر بود و استعمال ادویه منضجه مسهله کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی
و عنب الثعلب و یا از گرمی هوا پیدا باشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث میشود علاجش
هوا های خنک ست و اشربه و اغذیه و میوه های خنک و یا از ورم مراره می باشد و علامت آن
تپ ست و گرانی موضع جگر و درشتی زبان و تهوع و علاجش مثل علاج ورم کبد ست و یا از
ضعف مراره پیدا شد و علاجش مثل علاج ضعف جگر ست و یا سده مابین جگر و مراره است و علامتش
قی صفراوی یا اندک ثقلی در موضع جگر ست و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا ست
و استعمال مفتحات مثل آب کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب سیاه و تخم کرفس و رازیانه
و ریوند چینی و سکنجبین بزوری و بسبب گرمی و سردی مزاج و ورم کبد و مفرد و تصرف نمایند و یا از سده
مابین مراره و امعا است و علامتش آنکه براز دفعتاً سفید گردد و بعسر بیرون آید و ممکن که قولنج تولد کند
و علاجش آنچه گذشت در کشادن سده این مجری آب مطبوخ کرنب و چقندر که دران غلوس خیار شنبر

وگاه باشد که بهمه بدن برسد و از لوازم این مرض ست بسیاری نفخ و قراقر در شکم و اختلاف اجابت
طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی قبض و گاهی زود و گاهی دیر و علاجش خفیف از علاج استسقا
استسقا بدانکه استسقا در لغت بسیار آب طلب ست و در اصطلاح اطبا مرض بادی بود
به سبب آمدن ماده باغریبه بتمامی اعضای ظاهری یا آن موضع برسر غذا و اخلاط و این بر سه
نوع ست اول زقی و این بدترین انواع ست پس لحمی پس طبلی و علامت زقی گرانی شکم
و بزرگی آن و درشتی پوست شکم ست و چون دست بر شکم بمالند چون زقی یعنی مشکی پر آب نماید
و آواز آب مسموع گردد و در وقت دست زدن از پهلو به پهلو گردد علاجش علاج ورم جگر ست
اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج باشد گرم را به سکنجبین مع آب کاسنی و سرد را به سکنجبین
بزوری علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ ماء اصفر به مثل کاکلانج بارد یا حار
بحسب حرارت و برودت مزاج علیل بعد از ان بمدرات و مقویات کبد گرم یا سرد موافق طبیعت
نمایند و مدرات تخم کرفس و انیسون رو باس پرسیاوشان بادیان تخم خربزه تخم خیارین تخم
کاسنی مقویات قرص انبرباریس بارد و حار و قرص گل و شراب دینار و سکنجبین بزوری
بهترین ادویه این مرض ست و علامات لحمی ترهل و آماس جمیع بدن ست و چون انگشت
بر موضع فرو برند مدتی در وی گوی بماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت و گاه باشد که بول سرخ
بود بسبب عدم امتیاز میان خون و مائیت و نزد بعضی این نوع اسلم انواع استسقا ست
و علاجش تقویت معده به سکنجبین ست بانچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شد و در ریگ گرم
و نرم از گردن بدن پنهان شدن و علامت طبلی عدم گرانی ست چنانچه در زقی بود و چون
دست بر شکم زنند آواز طبلی مسموع شود و ناف برون آید علاجش اسهال برفق ست
بحیثیتی بلکه احداث گرمی نماید و تعدیل جگر و معده چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث
شود پس بادها به سکنجبین بزوری و حقنها و شیافات و ضمده کنند ادویه موضعیه سرگین بز و
سرگین گاو و کبریت و سرکه ترکیب کرده لحمی را از جمیع بدن و زقی را بر شکم و طبلی را بر اطراف کماد
نافع از برای طبلی جاورس سبوس گندم و نمک گرم کرده کماد نمایند و اغتسال بچشمه های گرم
و استعمال حمام معرق و استسقا را نافع ست و حمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب بسیار ریزند

تنقیهٔ بلغم منفعت آن تخم اسفند که آنرا بزر حرمل گویند کوفته بجا کستر چوب انگور بسرکه و روغن گل سرخ سرشته ضماد نمایند اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ در شکم و نفس منقطع و سرعت نبض و شریانی که بر هر دو جانب حلقوم ست چنانچه به بصر دریافته شود و لاغری بدن و علاجش اگر غلبهٔ خون بود فصد باسلیق و اسیلم دست چپ ست پس ازان سکنجبین عنصلی و افتیمون و اسهال بمطبوخ افتیمون ضمادی نافع درین قسم منفعت آن اشق بسرکه خیسانیده فودنج و سداب و اسنانجونی کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند و قرص کبیر و ایرسا به سکنجبین متخذ از سرکهٔ کبیر نافع ست اشق را بر سر طلا نمایند و ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر یکدرم قند سفید با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازد و سلیوس گندم بسرکه سرشته ضماد نمایند صلابت آنرا دفع کند **ریاح طحال** یا از سردی مزاج سپرز غلبهٔ سودا دران پیدا شود و علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانکه اگر دست بران فرو برند درد فرو نشیند و قرار گیرد و چپ نبرآید علاجش بار الاصول ست که دران تخم فنجنکشت و تخم کرده باشند و سفوف صرف دادن و صبر بر تشنگی بغایت مفید ست و نهادن محجمه آتشی و ضمادهای محلل بکار برند

باب نهم در امراض امعاء و مقعد و اسهال

هر اسهالیکه بود یا از ماکول بود و یا از اعضا یا از هوا نیز پیدا شود که در جنوب و بلاد جنوبیه است اسهال پیدا شود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن ست و یا از عضوی غیر معین یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و مراره و روده اما آنچه از ماکول بود یا از ادویهٔ مسهله پیدا شود که قوت او در معده یا در روده بماند و علاجش خوردن بزرقطونا بریان کرده بروغن گل سرخ شیرین کرده یا رب سیب شیرین دهند و یا از بسیاری خوردن ست که موجب تخمه و سیئه شود و یا چیزی مزلق مثل آلو یا عدس غذا دهند که خوش طعم بود و یا بغیر شهوت خورده شود یا نفاخ بود و تولد ریاح کند و آن مانع اسهال نشود بر غذا پس غیر منهضم بماند و موجب اسهال گردد و علاج این مجموع آنست که یک شبانه روز غذا ندهند و بعد ازان غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و معده را بحسب خصوصیت که مزاج را تقویت کند و آنچه از اعضا بود و یا از جمیع بدن ست و این را **اسهال بدنی** گویند و سببش اجتماع فضلات از ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلای بدن ست و یا از حبس استفراغ که معتاد بوده مثل حبس خون بواسیر و حبس طمث و امثال آن و علامتش تقدم اسباب مذکوره است و علاجش تنقیه بفصد و اسهال ست و اگر بدن قوی باشد

حل کرده باشند با روغن بادام حقنه کردن بغایت مفیدست و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس داخل کرده باشند قوی تر باشد و یا از قولنج میباشد و علاجش علاج قولنج ست **یرقان اسود** یا از سده میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و فم معده میباشد و علامت این هردو آنکه یرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هردو اینکه در ثانی در شهوت دفعةً ساقط شود و گرانی و تمدد از جانب چپ بود و علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سودا است و یا از بسیاری حرارت جگر و سپرز ست که از خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و علامات سوء مزاج کبدی و طحالی رنگ سیاه بود و یا سیاهی بول و براز و شکایت مریض از جانب چپ و غم و اندوه بی سبب و خبث النفس و علاجش فصد ست و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف جاذبه و ماسکه طحال ست و علامتش کدورت سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج سودا بقی و یا اسهال ست و علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی تیغ زدن ست و ضمادهای مقوی مالیدن و دلک و ریاضت اگر از سکون و بطالت و تخمه باشد و یا از بحران محرقه و امراض سوداوی میباشد و علامتش آنکه در آن امراض حادث میگردد و از حدوث آن خفی حاصل میشود و علاجش ... کردن بر خیره ج ست و یا از ورم سپرز میباشد دوای او ذکر شد

ورم طحال یعنی آماس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از آن دموی و آن زود زود بسوداوی مستحیل میگردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادر می باشد و بیشتر او را ... ورم ... حاصل شود و فرق میان باد و ورم آنست که از دست مالیدن ... زیاده میگردد و ورم باد تنکین می باشد و بود که او را از قراقر مسموع شود اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و حرارت و تشنگی و تب گرم و اشتها ... و سیاهی قاروره و گاه بود و در موضع سپرز سرخی پیدا شود و علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیار شنبر و آب عنب ... و آب کاسنی تازه و ضمادهای خنک و ... الشعیر و اشربه کردن و او را ... ذکر شد و اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز و تب حاد و اشتها ... و زردی چشم و زبان ... باسیاهی ... و علاجش اسهال بطریق ورم صفراوی جگر ست اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندکی زردی ... و سفیدی و ... زبان و ... چشم و حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی براز بود ... نافع از برای ورم بلغمی ... مستعمل ...

یرقان اسود یا از سده

ضعف طحال

ورم طحال

ویا از معده باشد. واین را اسهال معدی گویند. واین بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب
بازماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده است از رطوبتی وعلامتش بیرون آمدن
طعام است بی تغیری واحساس ثقل وعلاجش قی کردن است وجوارش عود وجوارش خرنوب
وجوارش کمون کند رخوردن ویا از ضعف قوت هاضمه میباشد از سوء مزاج وبیشتر سرد وتر بود ویا از بسیاری
ریاح در معده است ویا از رطوبتی لزج که میان طعام ومعده حجاب گردد وهاضمه از کار خود بماند و
علامتش ضعف هاضمه وثقل طعام در معده وغیر متغیر ومنهضم بیرون آمدن این بوقت خوردن بسرعت
چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد. وعلاجش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده به تبدیل
وتعدیل کوشند وباد را بترک چیزهای نفاخ وکاسرات ریاح تحلیل دهند ورطوبتی را که علامتش
غثیان وبسیاری آب دهان وشیرینی دهان وبیرون آمدن رطوبت است ببراز. وعلاجش قی
آوردن است بآب ترب وشبت وعسل ومداومت بجوارشات مذکوره نمایند ویا از ضعف قوت دافعه
میباشد واین نهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف یکبار دفع نتواند کرد
وآنچه دفع کند منهضم بود. وعلامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده
نماند وسبب آن یبوست بود وعلاجش بچیزهای مرطب باید کرد ویا از کثرت صفرا بود ومعده علامت
وعلاجش واسهال مراری نباید. ویا از بلغم شور در معده بود وعلامتش شوری دهان است
وعلاجش قی کردن است وخوردن گلقند مقوی به مصطکی وآشامیدن شراب سفرجل وشراب سیب
ویا از شور وجوشش وقرحه است وریشی در معده وعلامتش جوشش دهان وخشکی وحرارت است
که از بعد تناول غذا در معده احساس شورش ودرد میشود وچون طعام نگذرد تسکین یابد ودر براز
صدید وزرداب رقیق برآید وعلاجش اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند. وغذااش جو بریان کرده
وعدس وبرنج شسته با شیره خشخاش دهند وهر روز دو درم بزرقطونا بریان کرده ویک درم
صمغ عربی سوده بروغن گلسرخ ودو درم چرب کرده با شراب صندل بدهند. اگر بعد از یک هفته
دفع نشود قرص طباشیر وسفوف حب الرمان دهند یا شراب سفرجل ویا از باطل شدن حس معده
باشد وسببش خلط اکال یا تیزاب سموم حاره یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل فلغمونی وحمره وعلامتش
بیرون آمدن طعام غیر منهضم است بی سببی از اسباب مذکوره وعلاجش آنست که معده را بقابضات قوی حمایه نمایند

بریاضت وحرکت ودلاک وحمام معرق ویا از غلبه بمغر اتمام بدن ست ویا علامت وعلامتش در اسهال مرارت خواب آمده یا بر سبیل بحران میباشد ویاب تب وبان وگداختن اعضا میباشد واین در عقب حمیات او قبیه اکثر عارض میگردد وعلامتش التهاب وحرارت تن برانه واختلاف او در علامم وجود آفتی است در عضوی که موجب اسهال گردد واگر ذوبان ذوبان لحم وشحم بود دسمه بد طبیعة وچرب بود ودر آخر مثل شحم متساوی القوام گردد وذوبان لحم تیز اول صدیدی بود اما چرب نبود ودر آخر متشابه القوام گردد ویا از عضوی غیر معین واین اسهال مدی بود وسببش انفجار دبیله میباشد در عضوی از اعضای

ذوبان

صدر وریه وعلامتش تقدم ورم ست دران عضو ووقوع لرزه ونافض قشعریره علاجش آنست که تخم خیارین با گلاب وقند دهند ویا با سکنجبین یا شراب زرشک بحسب احوال وغذا ما ء الشعیر یا شوربای چوزه مرغ دهند و گاه بعد از پاک شدن فتح دهند گل ارمنی طباشیر سفید دم الاخوین گلسرخ از هریک یک دانگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با یک مثقال شراب سیب دهند موضع را بتقویات ضماد نمایند ودر آش قدری برنج داخل نمایند واگر تب نبود وبه جو حاجت نباشد ویا غیر از تبی میباشد چنانچه فضله جمع گردد

اسهال مدی

وعلامتش آنست که دران عضو دردی ظاهر شود وقبل اسهال وبعد اسهال خفتی وراحتی دران عضو پیدا شود ومعرفت نوع اخلاط بول وبراز ویاد دادن از زور عضو واسهال بحال قوا الکبد واگر غب بود صفراوی است واگر ربع بود سوداوی ست واگر مثلثه بود بلغمی باشد واین نوع را اسهال دوری گویند واگر دوری نباشد بلکه دائمی باشد ودر بعضی اوقات قوی تر شود واز فساد خون است علاجش تنقیه است از اخلاط غالب تعدیل مزاج یا آنچه موافق باشد وتقویت آن عضو که دران تخمیر شود وعلامات آنچه از عضو معین باشد یا از دماغ بود واین را اسهال دماغی گویند وبیشتر فرزندان نزله بمعده است وفساد غذا وعلامتش آنست که اول روز که از خواب بیدار شده باشد چند مرتبه بتواتر اسهال شود وبعد ساکن گردد با علامات نزله ووضع مزاج دماغ وعلاجش آنست که تنقیه آن نمایند وبالیدن مشیت کنند وپیش از آنکه عادت از خواب برخاستن بود بیدار گرداننده وقتی غذا بدهند وآنچه باقی بر نیاید ودر معده بماند یا برودة فرود آمده باشد بچیزی مزلق دفع باید کرد مثل تخم ریحان دیا رتنگ با تخم مرو یا بزر قطونا یا شربت انار شیرین یا قند یا شراب صندل یا شراب خشخاش تا ادویه قابضه که اسهال باز دارد ونشاید داد وتدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گذشت

که معروف هست بحد اول و علامتش ثقل در جانب راست و لاغری و فساد لون هست و علاجش تنقیح
سده است به سکنجبین بزوری و شراب بناری و یا از طحال باشد از امتلای سودا و بسیاری آمدن آن
بمعده و علامتش غلبه اشتها و سوزش فم معده و ترشی دهن و سودا و یست برازست و علاجش اگر
قوت بود فصد باسلیق و اسلیم باید کرد و به مطبوخ افتیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و سپرز را
تکمید نمایند و محجمه به آتش چسپانند و یا از مراره بود هرگاه صفرا از زهره بر روده فتاده ازان آید
بجهت دفع ثقل و لذع حدت آن بکار آید اسهال حادث شود و علامتش وقوع آن در تبهای غب
و محرقه یا در عقب نوشیدن شراب کهنه است و علاجش اگر از صفرا بسیار بود به تنقیح هلیله زرد و تمر هندی
و آب انار ترش و شیرین مکرر تنقیه نمایند بعد ازان قرص طباشیر و سفوف حب الرمان با شراب سفرجل
و شراب زرشک ساده دهند و غذا دوغ سنگ تاب و آهن تاب و ماء الشعیر بریان و شوربای برنج
با آب سماق یا انار دانه دهند و اگر ضعف بود تیهو یا جوزه مرغ بریان کرده اندازند و اگر بریان
کنند در وقت بریان کردن در گردانیدن آن آب سماق بران ریزند و چون بریان شود سماق
بران پاشند شاید و یا از روده بود و این را اسهال معوی گویند یا از اکثر اسباب که در معده گذشت
تواند بود و از بثور سطح داخل بود و علامتش برون آمدن صدید یا غذای غیر کامل الانهضام
و اختلاج معده نه احساس و در وقت مرور غذا بر روده باشد و علاجش فصد است اگر مانعی نبود
و ماء الشعیر جو بریان کرده و برنج و با روغن گلسرخ و شراب سفرجل با شیره تخم خرفه مقشر و گل ارمنی
و صمغ عربی دهند و آب با تنگ حقنه نمایند و ترک ترشیهای صرف کنند و از بثور سطح خارج امعا میباشد
در بین هضم صدید نبود و درد به بالا و زیر و راست و چپ میل میکند و علاجش فصد و تسکین حرارت
و برگ خرفه و عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و از هوای گرم اجتناب سازند و از رطوبات فاسده
که در روده جمع میشود میباشد علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام است تا حسن حال
معده و علاجش تنقیه است بقی و اسهال پس استعمال سفوف قابضه و ازتزل و سوء مزاج سرد و تر
میباشد که قوت ماسکه ضعیف گرداند و علامتش آن چیزها ست که در رطوبی گذشت بغیر خروج رطوبات
و علاجش استعمال جوارشات قابضه است که در معده مذکور شد و از ضعف امعا میباشد چنانچه عصاب را
بان آمده است نیز به رعاجش نبود و علامتش تمامست تنها رست همچنین علامتش و تنقیه اسهال قلیل الوقوع ست

وغذا آش جو بریان کرده دهند اگر از حرارت بود والا شوربای گوشت کبک و برنج دهند و گفته اند
که حسوی که از شیرهٔ تازه و نان میده خشک کرده رسانند اثبات خمل معده میکنند و یا از جگر باشد این را
اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوسیت و فعل معده
تمام بود و در معدی ضرری نبود و اسهال کبدی با قیح و ریم میباشد و سببش انفجار دبیله کبد است
و علامتش تقدم ورم و ناخوشی و قشعریره است و علاجش آنچه مذکور شد تقویت جگر با اشربه و ضمادات است
یا غسالی است یعنی مثل غسالهٔ گوشت تازه بود و سببش ضعف جگر باشد یا سبب سده و سوء مزاج
یا ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و دفع کنند و ورم و سده مذکور شد و گفته اند که غسالی
صعب تر بود زیرا که منتقل زائل شود و شک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب خواهد بود
و یا از دم صرف است و این را **دوسنطاریا** کبدی گویند و سببش یا تفرق اتصال جگر باشد و علاجش
آنست که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و یا امتلاء بدن
و علامتش امتلای بدن است و عدم علامات سحج و [illegible] و خروج بتدارک پی در پی و علاجش فصد
اکحل است اگر مریض ضعیف نشده باشد و [illegible] دهند و چون ضعف پیدا شود حجامت بر موضع
کشیده از بدن [illegible] و قوابض استعمال کنند و یا صفراوی میباشد بسبب امتلاء جگر از صفرا و سوداوی
میباشد و این انفجار [illegible] است از انفتاح سده و یا از احتراق شدید و علامات و علاج انفجاری مذکور شد
و علامت انفتاحی و احتراقی و سوداوی و صفراوی آنست که با آن علامات سحج نبود و مختلط نبود و برازه
و مریض پس از خروج آن راحت حاصل آید در وقت خلاء معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد و علاجش
قابض ندهند که خوف هلاک حاصل بود بلکه تعدیل مزاج نمایند و تعدیل اخلاط بماء الشعیر و اشربه بارده و لطیفه که در آن
قبض بسیار نبود چون شربت ریشک و غیره و انار و ریباس و درین نوع اسهال خوف سحج است پس
بارتنگ و اسپغول بریان کرده با اشربه مذکوره دهند و گاه باشد که در کبدی پارهای جگر بیرون آید
و علامتش آن بود که به آتش نهند گداخته نشود و کیلوسی میباشد و سببش ضعف جاذبه جگر بود و علامتش
اسهال سفید و گاه بود که اندکی بسبزی [illegible] و قوت [illegible] و قلت خون در بدن و لاغری
و زردی رنگ یا سفیدی آمیخته و بعلامات و سوء مزاج [illegible] ضعف معده معلوم شود و اکثر آن از برودت
و رطوبت است و تعدیل و تقویت جگر نمایند و خلطی میباشد از [illegible] که [illegible] بود در [illegible]

اسهال غسالی

اسهال دموی

و پنج سیر آب جوشانیده تا پانزده سیر آید بپالایند و دو درم نمک و ده درم فلوس خیارشنبر دران حل کرده
صاف نموده ده درم روغن بادام اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه نمایند و حقنه که در حرارت
استعمال نمایند عناب آلو سیاه از هریک پنجاه عدد سر بنفشه گل نیلوفر از هریک پنج درم برگ
چقندر ریک دسته را زیاده شش درم گل خطمی سفید یک کف در یک من و پنج سیر آب جوشانند
تا پانزده سیر باز ماند بپالایند ده درم فلوس خیارشنبر دران حل کرده صاف نموده ده درم روغن گنجد
اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه کنند و بجای روغن گنجد بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی
ماء الاصول و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب تمر هندی ترش کرده
بعرق بادیان دهند تا گشادن نیابد غذا ندهند و اگر ضرورت باشد بغذا دادن ماء اللحم شوربای مرغ
دهند و بعد از گشادن اگر غلبه خلطی باشد تنقیه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه میباشد بعد از
آوردن طبیعت بعلاج چنانچه در موضعش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از ورم گرم امعا میباشد
و علامتش احساس ورم و تب گرم و غلبه تشنگی و قی صفراوی و درد و پری رگها و گرانی و ضربان است
و اگر دموی باشد علاجش حقنه بارده تلیین است و شراب بنفشه و آلو شیرخشت و فلوس خیارشنبر
پس فصد باسلیق و سائر تدابیر از ضماد و ادویه و اشربه چنانچه در اورام معده گذشت و یا از التوای
روده میباشد و سبب التوای پاره شدن رباطات روده است بواسطه حرکت عنیف یا فتق
یعنی فرود آمدن امعا بکیسه خصیه و علامتش حدوث آن بعد از حرکتی عنیف یا سقطه یا ضربه می باشد
و احساس نزول آن بکیس خصیه و خود باز آمدن و علاجش دست بر شکم بالیدن بر فتق و بهموارست
و بحرکات مختلف تا بجای خود باز آید و یا از دیدان یعنی کرمها می باشد و بعد از تلیین طبیعت بدفع آن
سعی نماید بانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد زحیر بدانکه زحیر حرکت روده مستقیم بود بدفع براز بطریق
اضطرار و بیرون نیامدن مگر اندک رطوبتی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد و صادق می باشد
و کاذب و علاج هر یک ضد علاج دیگرست پس به تحقیق و تشخیص آن اجتهاد نمایند ولهذا باید داشت
در صبح ناشتا شیرینی دهند از قند و بزر قطونا یا تخم ریحان یا بارتنگ اگر آخر روز تمهنا باید کاذب است
علاج آن تلیین طبیعت بمثل شراب بنفشه و طبیخ پوست بیخ حنظل و گاه باشد که به شیرخشت و فلوس
خیارشنبر حاجت افتد و غذا ماش و عدس مقشر باسفناج و شیره مغز بادام شیرین دهند و اگر

و از انفتاح عروق در امعاء اسهال دموی حادث شود و این را ذوسنطاریا متعوی میگویند و در رودهای غلاظ و رودهای رقاق بسیار باشد و رودها شش است اول متصل به معده است و آن را اثنا عشری گویند پس صائم پس رقیق و این هر سه را امعاء رقاق گویند پس اعور پس قولون پس مستقیم و این هر سه را امعاء اغلاظ گویند اگر از انفتاح عروق رودهای غلاظ بود علامتش فرود آمدن براز بود اول با خون و آخر بیخون بی آنکه علامت بواسیر یا بشد و اگر در امعاء رقاق بود علامتش اصل نزول غالبا بود پس نزول خون رقیق و کف ناک یا قراقر باد و علامت اسهال کبدی نبود علاجش فصد باسلیق است اگر غلبه خون باشد و رب غوره و ریباس و سیب و حب الآس با شراب اینها با گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی داخل کرده با زرده تخم مرغ بریان دهند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی داخل نموده با زرده تخم مرغ نیم برشت و یا پخته و صمغ عربی بریان نموده بدهند و حقنه قابض از مثل برنج و حب الآس و گل ارمنی و دم الاخوین حل کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود به نهایت مفید باشد قولنج چون اکثر وقوع این در روده قولون بسیار باشد تا آنرا از آن اشتقاق کرده اند یا از باد غلیظ باشد در میان هر دو طبقه رودهای بماند چنانکه سوس گردد که گویا بجوالی دو سوراخ میکند و این با وجود نرمی طبیعت نیز میباشد و علامتش قراقر و انتقال در واز موضعی به موضعی و تقدم تناول میوه ها و غذاهای سرد بادناک و علاجش شافها و حقنها که طبیعت را فرود آورد و بادها را بشکنند و البته باید که در لوله محقنه که دو سوراخ داشته باشد بکنند و این نوع قولنج را قولنج ریحی گویند و یا از ثقل است که در امعاء محتبس گردد و این قولنج را قولنج ثقلی نامند و سبب احتباس این اخلاط بلغم لزج بود و یا از سودا یا از صفرا محی با خشکی ثقل بنا دق شدن آن از خشکی طعامها یا از اندکی آن یا از حرارت رودها یا ذوب یا یبوست آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلل بدن از کثرت ریح و حرارت هوا علاج همه تسکینی درد وست بکمادها و در آب گرم نشانیدن و بعد از آن استعمال حقنه نمایند که شکم نباید و حقنه جهت ریحی و ثقلی و بلغمی و سوداوی صفت آن بسفائج فستقی تخم کرفس زنیره لیانی بادیان از هر یک پنج درم سنا مکی مغز حب القرطم از هر یک ده درم گل بنفشه حلبه بزر کتان از هر یک شش درم بابونه گل خطمی از هر یک کف و ریگ کمین

تشنگی و لهب و سوزش علاج شراب تمر هندی و اسپغول و تخم لسان الحمل و یا از سوء مزاج گرم
معاست و علامتش علامت سوء مزاج گرم ست و علاجش آب انار ترش و شیرین ست یا اسپغول
بگلاب و روغن گلسرخ برهم زده و یا از بلغم غلیظ ست و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم
استعمال مولدات بلغم ست و علاجش تنقیه است بقی و حقنه و خوردن جوارشات و یا از دیدان ست
و ذکر آن خواهد آمد سحج یعنی ریش روده‌ها و این چنین بود که بر سحج روده‌ها رطوبتی مثل زبد بر روده باشد
با حدت و مضرت صفرا و فضول که بران گذرد و باز دارد پس هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد
و سطح روده‌ها از ان رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط دران تاثیر کند ریش گرداند و علامتش اسهال
با درد روده‌ها ست پس اگر درد در ناف و بالای آن بود سحج در روده‌های بالا ست که امعاء رقاق
و امعاء علیا نیز گویند و چون با براز مختلط بود و روا باشد بسبب نزدیکی با عضاء رئیسه و آن دل و دماغ
و جگر ست و اگر درد زیر ناف بود درد در روده‌های زیرین ست که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند
اول خون آید و بعد از ان براز و این سلیم تر بود و علاجش آنکه شیر را آهن تاب نمایند که مائیت آن
برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشامند و پوست خشخاش
نرم سوده یکدرم با ده درم شراب حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعوق کنند و قرص طباشیر
و قرص کهربا با اشربه مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد تخم خرفه بریان کرده با اشربه مذکوره
بدهند و تخم زردک بریان کرده و اسپغول بریان ساخته بروغن گلسرخ چرب کرده در فرو دهان مسکن
گردانند و غذا برنج با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده بروغن ریخته
بخورد و زرده تخم مرغ نیم برشت بخورد و اگر ضعف غالب بود کباب تیهو و با چوزه مرغ بریان کرده
دهند دیدان یعنی کرمها آنچه درازست آنرا حیات گویند و تولد آن در امعاء رقاق مے باشد
و علامتش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی ست و غثیان و در صورت دندان برهم زدن
و از دهن آب رفتن و در روز دهن مالیدن و خشکی کردن و بدبوی رو و از سخن سخت خشم گرفتن و گاه بود
که غشی و خفقان و حالتی شبیه بصرع عارض گردد و آنچه حب القرع یعنی کدو دانه مشهور ست
تولدش در امعاء غلاظ ست و علامتش آنچه ها ست که گذشت و برون آمدن آن و اگر در حمام در
صبر کند تا اعضا گرم شود و تشنگی غالب کند بعد از ان چیزی خشک بر شکم نهند اگر بالای ناف

تحها بر آید غالب آنست که صادق باشد و علامتی دیگر باید جست تا اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض
و حبس ثقل در امعا ممکن است که از جانبی دیگر تحها بیرون آید پس تفحص نمایند که پیش از وقوع
این مرض طبیعت قبض بود یا تلیین و چون مقرر گردد که صادق است اگر از باد باشد علامتش بیرون آمدن
آن بود با براز و سوزش و حرارت در معده و علاجش آشامیدن آب سفرجل با بارتنگ بریان کرده
و غذا ماء الشعیر جو بریان و برنج و کاورس بریان کرده با شیرهٔ تخم خشخاش بریان و آب سماق
چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی دار بود ضمادی نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش
گلسرخ بزرالبنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب سرشته روغن گلسرخ داخل
کرده بر شکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین نیابد قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم بود علامتش
بیرون آمدن بلغم باشد با براز و سائر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شراب حب الآس سوده
با تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج با پیه گرده پخته زیرهٔ بریان کرده در آن انداخته و جوز
و کاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و بر شعثا شیاف
نافع درین قسم صفت آن حضض نکی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون نیم جزو کوفته
بیخته با آب سرشته شیافها سازند هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند و اکثر اوقات
و این شیاف اکثر اقسام زحیر را نافع باشد و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیر بسبب
از رسیدن سرما بمقعد و علاجش علاج بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم
حمام یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن زمین صلب این مرض حادث شود و زرده
تخم مرغ بروغن گلسرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید
و چیزهای سرد مضر است و از ورم گرده و امعاء مستقیم میباشد و علامت آن ثقل و ضربان در آن موضع
علاجش آبزن نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی و سر بنفشه در آب انار جوشانیده
در آبزن کرده در آن نشینند شیافی نافع صفت آن گل خطمی و خبازی کوفته بیخته با آب سرشته
شیاف ساخته استعمال نمایند **فصل** در درد دبر اگویند و این مرض یا از باد است و علامتش قرقره
و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون درد به بیرون آمدن باد است و علاجش آشامیدن ماء الاصول
و کماد سبوس و نمک و در آب گرم نشستن و یا از صفراوی میباشد و علامت خروج صفرا است

و بر بخور سازند آنرا خشک گردانند دوای که همین عمل کند صفت آن سورنجان یو بد چینی نرم کرده بر آن موضع
بریزند همین عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین دهد بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از
هر یک سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل ازرق دو درم کوفته بزرده تخم مرغ و پیه مرغ
و روغن گلسرخ و مغز ساق گاو و کوهان شتر سرشته ضماد کنند و اگر دامیه بود و حالا خون نمی آید و خواهند
که بیاید زهره گاو و پیاز طلا کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه بافراط رسد و موجب ضعف
گردد پس منع کنند بقرص کهربا و شراب انجبار و شراب حب الآس و بشیاف کحلی صفت آن کندر
گلنار فارسی مازو سبز سرشته اصفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته
شیافها سازند هر یک برابر خسته خرما عمل نمایند و دستکاران اهر بطریق بریدن علاج میکنند لیکن اگر
متعدد باشد تمام را باید برید و اگرچه این علاج کامل ست لیکن خالی از خطر نیست و اما باد بواسیر بادی
بود غلیظ و عسر التحلیل و دردی مثل درد قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده برآید و گاهی بجانب خصیه
و قضیب فرو رود و گاهی قبض بود و گاهی تلیین بی سببی از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب
ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویه و استحاله آن بریاح غلیظه و علاجش تنقیه سوداست و مداومت
بادوای کاسرات ریاح مثل جوارشات و امثال آن اما تلیین طبیعت و اسهال در بواسیر
سبب ریاح ست که از بواسیر حادث میگردد و انتفاخ عروق بواسیر چنانکه انتفاخ عروق امعا
که ذکر شد سبب اسهال میگردد و علامتش علامات بواسیر و مشتبه میشود و بمرور بطن و زلق امعا
و فرق آنست که در آنها علامت بواسیر نیست سفوفی نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن
نشروع خطائی کهربای شمعی گل مختوم از هر یک دو دانگ کوفته بیخته با ماست چکیده بخورند معجون خبث الحدید
از برای اسهال بواسیر نافع ست و خوردن حصص هندی و ورق القنب نیز اسهال بواسیر را
نافع ست و همچنین هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده **نواصیر** و آن قرحه بود یا حادث در میان مقعد
و خصیه و ازان صدید تیز رو آب میرود و نافذ میباشد و علاجش آنست که هر روز بفشارند و شیاف
عرب که در امراض چشم مذکور شد بگلاب سوده سه چهار قطره دران چکانند و اورام مقعد یا از
خون و صفرا باشد و علاجش فصد باسلیق و بروغن گلسرخ و سفیده تخم مرغ ضماد کردن بعد ازان
ضماد کردن بروغن گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد ازان ضماد کردن بخطمی و بنفشه و خبازی و بابونه

جمع گردد حیات ست و اگر زیر ناف ست حب القرع ست علاجش چهار روز هر روز قدری شیر دهند
و در نهار پیشین نخود آب چرب بعد ازان روز پنجم در صبح قدری چیزی گران از جای بجای نقل کنند
چنانکه نفس ثباتی شود بعد ازان از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شیرینی مخلوط کرده بیکبار
در کشند و تا نهار پیشین هیچ نخورند بعد ازان نخود آب بخورند اگر پیش ازانکه سفوف را بیاشامند
اندک کباب یا اندک شیرینی در دهان اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن بیکبار
دوا را در کشند بهتر ست سفوف دیدان صفت آن سرخس درمنه ترکی قنبیل بدی برنگ کابلی مقشر
از هر یک یک درم ترمس شامی ترید سفید مجوف تراشیده قسط حب النیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته
این مجموع یک خوراک ست و آنچه شبیه بکرمی که در سرکه متولد شود در امعاء مستقیم بود علامتش
خاریدن مقعد و خروج آن با براز ست و علاجش حقنه کردن با آب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس
و شحم حنظل ست و قنبیل بروغن رشته شفتالو و روغن رشته زردآلو چرب کرده صبر سقوطری بسرکه
انگوری حل کرده بان آلوده نموده بردارد و از شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارد و چون تولد
اینها از بلغم ست و رطوبات از چیزها متولد بلغم و رطوبات اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن
بر صبح ناشتا قدری مربی تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماید **بواسیر** جمع باسور ست و استعمال
لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی میباشد و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت
ثولول باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ باین موضع آید و بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد
و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که منتن گردد و علاجش تنقیه دماغ ست و استعمال موم روغن و استنشاق
بآب گرم و اگر تحلیل نیابد بشگافند یا ببرند و بمراهم علاج نمایند و آنچه در رحم بود در امراض رحم خواهد آمد
و اما آنچه در مقعد ست زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا گردد و سه نوع
بود ثولولیه که صلب ست مشابه ثولول و عنبیه که شبیه دانه انگور بود و توتیه که بشکل توت شامی بود
و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دامیه میباشد و غیر دامیه علاجش فصد باسلیق ست و قائفه و حجامت
ساقین و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذای صالح تری افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت
بخور می نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد و دنباله بادنجان پوست بیخ کنیر مرمکی صافی
شحم حنظل پوست مار اجزا را برابر مقل ازرق نصف مجموعه کوفته بیخته بر آتش گذارند و در

بواسیر

اسباب سرد و یا آماس مثانه است یا بادی غلیظ در مثانه یا بسته شدن یرقان یا سوء مزاج گرم چنانکه در تبهای محرقه واقع شود یا سوء مزاج سرد و ... شدن حس مثانه یا حبس بول ... باز داشتن آن بسبب مانعی یا سنگ مثانه یا ضربه است که بمثانه رسد تا ورم ... استقیم یا ورم ... ثفلی خشک ... رطوبتی لزج یا باد غلیظ و ... استقیم یا ... و ... در مجری که ... گاه بول یا آن ... درد میکند پس ... بمثانه ... یا ... یا از رفتن عصبه و علامت آماس مثانه اگر گرم بود تب محرقه و ... وصعب ... مثانه ... و انتفاخ مثانه ... یا ... تشنگی ... علاجش آنست که فصد کنند و در آبزن ... از ... بنفشه ... و ... گل ... در آب جوشانیده نشانند و ضماد ... از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر مثانه ضماد نمایند و بعد ... یا ضماد بابونه و تخم کتان و آرد باقلا کنند پس ... شود و ... گردد ... کوشند با ضماد و نشانیدن در آب ... و ... شود ... تشنگی بود ... که ... تر و آرد کرسنه ضماد نمایند ... بمثانه ... بگشاید ... شیره تخم خیارین با شربت بنفشه با شربت ... سفید و ... شربت خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین ... است ... اگر آماس سرد بود ... گرانی و تمدد و ضعف ... ظاهر گردد و ... علاجش در آبزن نشانیدن که در آن بابونه و اکلیل الملک و حلبه و برگ ... جوشانیده باشد و ضماد از ... سازند و علامت ... تمدد ... آرامی و تقدم چیزهای بادناک است و علاجش ... علاج ... است که ذکر شد علامت بسته شدن ... و خون ... بول ... و ... سردی اطراف و ... و علاجش در آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانند و سکنجبین عنصلی نوشند و قدری ... یا ... خرگوش ... جکانند و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته معلوم شد و تدبیر حبس بول بسوء مزاجات در آبزن گرم نشانیدن و ... و ... بالیدن ... علامت و علاج سنگ گرده و مثانه خواهد آمد و اگر ... بزرگ بود ... کردن ... است و ... که از مجری دور شود و بول بگشاید و اگر خورد ه باشد و در مجری بند شود و ... ضربه ... فصد باید کرد و در آبزن که ... بنفشه و عنب الثعلب و جو مقشر در آن جوشانیده باشند نشانند و روغن گل سرخ و روغن بنفشه بمالند و علامت و علاج ورم ... گذشته ...

واگر جمع شود و تحلیل نیابد بگشادن آن و انتظار نضج نباید نمود بلکه پیش از نضج او را بشگافند تا ناصور
نشود **شقاق مقعد** از حرارت و خشکی میباشد علاجش مرهمی سازند از روغن گل سرخ و اسفیداج
و مردار سنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار میدارند و اگر خون سیلان
میکند شادنج و دم الاخوین و شب سوده بر آن جا ریزند **حکه مقعد** خارش مقعد از دیدان
خرد میباشد و مذکور شد و از اخلاط صفراوی و شوری میباشد و علامتش غلبه این اخلاط است
و علاجش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن و مسح مقعد بروغن گلسرخ و سرکه نافع است
خروج مقعد یعنی برون آمدن آن و این مرض کودکان را بسیار حادث میشود ذروری نافع از برای خروج
مقعد صفت آن برگ مورد مازوی سبز گلسرخ گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را بروغن
گلسرخ چرب نموده باشند در آنجا بپاشند و به اندرون فرستند **باب دهم در امراض کلیه
و مثانه و صفاق و اعضاء تناسل وجع کلیه** یعنی درد گرده یا از باد است علامتش
تمدد با گرانی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید از موضعی بموضعی منتقل بود و کمی آن در خلاء معده و نیکوی
هضم علاجش [illegible] است در آن تخم خربزه و خار خسک [illegible] و پرسیاوشان داخل باشد
[illegible] بابونه و شبت و اکلیل الملک [illegible] ایشانند و ضماد
از سداب و بابونه و شبت [illegible]
از سوء مزاج پس اگر گرم بود [illegible]
[illegible]
و ضعف پشت همچون [illegible]
و روغن حب القرطم و روغن [illegible]
و معجون مادة الحیوة مواظبت نمودن و اگر [illegible]
علامتش سفیدی رنگ بول [illegible]
[illegible] نافع از برای این قسم [illegible]
بدستور حلوا سازند [illegible]
بعد از این خواهد آمد و جمیع اقسام [illegible]

شقاق مقعد حکه مقعد باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضاء تناسل وجع کلیه

میباشد پس بر نگاهداشتن تا جمع گردد قادر نباشد تا ضعف واقع پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک
علامتش خروج بول بود بی سوزش و سفید و تقدم تدابیر مذکور و علاجش خوردن اطریفل کشنیزی و جوارش
کندر مقوی و حب الآس ست و نقل سونیز و از اسباب عسر تقطیر نیز میباشد و علامتش عسر با تقطیر ست
و علاجش علاج عسر ست بقانونی که گذشت **سلسل بول** یا از سردی مثانه و استرخاء عضله
آن میباشد علامت و علاجش انچه در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن گوسفند
گرد ران خصیان و مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار جذب میکند و حابس مزاج
میگردد و مثانه ضعیف میشود و علامتش حرارت مزاج ست و اگر مهیا ضر یافتن قرص نافع درین قسم
صفت آن طباشیر سفید گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش کوفته با آب سرشته اقراص
سازند و اگر ربع یک جزو زعفران اضافه نمایند قوی تر ست و در قسمی که از سردی بود بر شعثا بغایت
مناسب ست و مفید **بول فراش** بول در فراش از استرخاء عضله بسبب رطوبت میباشد و علاج
سلسل البول که از سردی بود مداومت نماید و در وقت خواب بدن را از امتلاء طعام و شراب و میوه
نگاهدارد و سم بیش که آنرا انکه گویند و سم خر را اگر بسوزند و به عسل مصفی بسرشند یا آب بنوشند بسیار
مفید ست و دماغ و گرده و تب را نیز نافع ست بول الدم انچه خون صرف باشد از کشودن رگی بود در
گرده یا مثانه بسیار نباید و از گرده بسیار آید و به کشودن رگ از ضربه و سقطه میباشد و از تمدد و کزاز
قوی میباشد و گاه باشد که بعد از ادرار بیاید چنانچه از مقعد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن
حادث شود و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق ست الا آنکه از کزاز بود و قرص کهربا
با شراب حب الآس در همه اقسام نافع ست و یا از ضعف گرده و ضعف جگر میباشد علامتش آنکه
بول غسالی بود و آنکه از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت برو غالب بود و انچه از ضعف جگر بود سرخی
و رقت ست و یا از ریش میباشد و علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و نتن بول ست علاجش
علاج قرحه است **حصی الکلی و المثانه** سبب فاعلی سنگ حرارت از اعتدال ست و سبب مادی
آن اخلاط غلیظ لزج ست و هرگاه ماده را غلظت و لزوجیت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و
دافع آنرا دفع کند بتفاریق ریگ بود و علامت سنگ در گرده درد و گرانی پشت و قطن ست چنانچه
نماید که چیزی از ان آویخته است خاصه که بر ان تکیه کنند و هرگاه امعا را از ثقل ممتلی بود درد موضع گرده

سلسل البول
بول فراش
بول الدم
حصاة الکلی

خواهد آمد و ثقل و رطوبت و باد که در قولنج ذکر شد و در آب گرم نشانیدن در همه انواع نافع است
علامت قروح در وقطن یعنی موضع استخوانی که برانه بیرون میشود بغیر گرانی و تمدد و خروج مده و
خون و قشور قرحه در بول وگاه باشد که مثل گوشت پارها بیرون آید و قروح مثانه از قروح گرده
بآن ممتاز شود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با آتش بود و قروح مثانه با حرقت
بول و بموضع درد نیز توان دانست و علاجش تعدیل اخلاط و ازاله از مراریه و بورقیه سفید سیه است
و اگر غالب بود بفصد و قی و اسهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش کنند و شیاف ابیض بروغن بنفشه
یا روغن گل سرخ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه در آبزن که دران برگ کتان و خطمی جوشانیده
باشند نشانند حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و بورقیه آن بود بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علامتش
حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم مشروبات و ماکولات حاره علاجش آشامیدن شراب بنفشه
به تمر هندی تر کرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب بزرقطونا و امثال آنها قرصی که درین قسم نافع است
صفت مغز تخم خیارین تخم خیار بادرنگ مغز تخم خیار دراز مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر نشاسته کتیرا
رب السوس مغز تخم خربزه اجزای مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند
و هر روز دو مثقال آنرا با یکی از اشربه مذکوره بنوشند و طلاهای خنک بر موضع جگر بمالند و اگر صفرا
غالب بود شیر خشت با آب تمر هندی یا انار ترش و شیرخشت حل کرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر
حرقت بسبب برهنه شدن مجری از رطوبت که بدان مخلوق است باشد سببش یا بسیاری مجامعت
یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور و علامتش فقدان این احوال است و علاجش ترک آن اسباب
و چکانیدن سفیده تخم مرغ در احلیل است و غذا یا ریعیره و بزغاله و مرغ فربه و حلیم گندم و اسفاناخ
و زرده تخم مرغ نیمبرشت و از ریش مجاری و مثانه و جرب آن میباشد و علامتش نتن بول و خروج
مده و چیزها مثل سبوس از قرحه و قشور و لاغری بدن و جرب علاجش چیزهای تر است که در قرحه ذکر شد

تقطیر البول یا بسبب حدت بول میباشد که در مجری سوزش کند پس وقتش معلوم بود و اجتماع
و ثقلش نیز علامتش سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو
به شیره خشخاش و شیره تخم خرفه مقشر و شیره تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست که بدرقه باشد و ادرار
چه ماسکه بول را بار دادن مناسب است یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن

تقطیر البول

دران نان پخته باشند و شش ساعت بگذارند و پس بیرون آورند شربتی باید اندک خون تیس [illegible] آب
کرفس یا آب ترب دادن فعلی عجیب دارد و این را تیس ید الله گویند خاصه تیس چهار ساله که در اول رنگ
بر آوردن انگور ذبح کنند و خون اول و آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از
گرد و غبار محفوظ دارند و یک مثقال آنرا با [illegible] و حب القلقل را در تفتیت حصاة تاثیری عجیب است و تخم
نمک و ترب اگر سنگ مثانه ریخته نشود در شگافتن و بیرون آوردن خطر است و در سن صبی خطرش کمتر بود
اما سنگ گرده را ندیده و نشنیده که بشگافتن بیرون آورده باشند **اورام خصیه و قضیب**
یا از خون و صفرا بود و علامتش سرخی رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علاجش فصد باسلیق و فصد
صافن و استفراغ صفرا و ترک گوشت است و طلاها نافع در ابتدا تخم خرفه آرد جو عنب الثعلب کشنیز تر کاسنی
تازه کوفته بسرکه انگوری و گلاب و روغن گلسرخ سرشته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد انحطاط [illegible] قبل
ضعف آن آرد باقلا آرد عدس با آب عنب الثعلب سرشته طلا سازند طلای مستعمل در انتها [illegible] ضعف آن
آرد باقلا گل خطمی تخم کتان بابونه اکلیل الملک کوفته با آب عنب الثعلب و روغن گلسرخ [illegible] تخم مرغ
سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود و علامتش سفیدی و نرمی و درد اندک است و علاجش [illegible]
شبت و عسل و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و برگ کتان است و یا از سودا بود [illegible] صلابت
و کمودت است و علاجش تنقیه سودا است و اگر با آن غلبه خون بود فصد [illegible]
[illegible] و ضماد [illegible] اکلیل الملک و برگ کتان و حلبه و [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] یا [illegible] گران یا [illegible] از [illegible]
[illegible] آن فرود آید و [illegible]
[illegible] فرود آمده آنرا قیلة الریح [illegible] آب فرود آمده آنرا قیلة الماء [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] فرود آید [illegible]
علاج ورم [illegible] باشد و اگر کشادگی [illegible]
بالند آنرا فتق [illegible] گویند و اگر [illegible]
[illegible] از [illegible] آید آنرا فتق مراق البطن گویند [illegible]

درد پدید آید و صفای بول از کدورت و رسوب رنگی که سرخی و زردی زند منذر به سنگ گرده بود
و گاه بود که درد در خصیه که در جانب چپ آن گرده بود پدید آید و در حالی که از آن جانب بود درد روی
و خدری حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده به درد قولنج مشابه بود و فرق آن بود که درد قولنج منبسط
گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یکی لازم بود و بجانب پشت اندکی مائل باشد
و صاحب قولنج بر خلاف خفت یابد و صاحب حصات شدت و علامت سنگ مثانه درد در زهار است
و نواحی آن و گرانی مثانه و بدن و قضیب و انتشار و استرخای طبیعی ظاهر و رسوب برنگ خاکستری یا سفید
و پیوسته میل بآن مائل بود که دست بر قضیب مالد هرگاه بول کند و حال خواب که تکیه بر بول کنند
و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت بیشتر باشد و سنگ گرده خرد و غیر درشت و سنگ مثانه
[illegible] اگر آن وقت [illegible] بول [illegible] بول را باز دارد و [illegible] نان را تولید سنگ خاصه و مثانه [illegible]
بود و سنگ مثانه که در کودکان بیشتر حادث شود و سنگ گرده در کهول و سنگ مثانه لاغران را بیشتر بود
و سنگ گرده فربهان را و علاجش آنست که بدن را از ماده آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار [illegible]
اوقات تا ماده آن مجتمع نشود و از طعامهای غلیظ اجتناب نمایند و بتجویز هضم و تلطیف تدبیر [illegible]
هیجان درد اگر خون غالب بود فصد کنند و اگر طبع خشک بود حقنه نمایند و در آبزن که در آن بابونه و خسک
و شبت و خطمی و کرنب و خبازی جوشانیده نشانند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و پرسیاوشان
و خسک سازند و در آبزن بادویه گرم [illegible] دهند چون تخم کرفس و قوه و بادیان و انیسون و صعتر
و شونیز و ادویه مدره بارده مثل تخم خیارین و خسک و تخم خربزه و عنب الثعلب و کاکنج و ادویه مدره
معتدله چون پرسیاوشان و غیره بحسب حرارت مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل و چون از آبزن
بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه در مجاری و مواضع مالند و گویند که از بلندی بزیر آید پس اگر
حصات بیرون آید فبها و الا اگر در مجاری بماند لعابها حقنه نمایند و محجمه بر موضعی که زیر آن باشد نهند
تا بآنجا کشند و فلوس خیار شنبر با آب رازیانه و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گیرد
در آب گرم نهند و لعابها و روغنها در [illegible] چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید مثل حجر الیهود باشد
که سنگ مثانه بریزاند و بیرون آرد و روغن عقرب چکانند و خاکستر عقرب که ادون عجب اثری دارد و بگیرند
عقربی که بر آن سفیدی غالب بود و در ظرف آبگینه نهند و سر آنرا محکم کنند و بر روی خشت و تنور تافته که

بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در انوقت ضعفی طاری شود ویا آنکه او را کسی سحر کرده وبسته باشد علاجش
رفع ودفع این افکارست وتصورات ویا از ضعف دل ودماغ ومعده وجگر وگرده است بدلیل علامات
ضعف آن اعضا وتقویت آن اعضا علاج نمایند ویا از استرخاء آلت وضعف بدن ست وعلامت
وعلاجش ذکر شد وانچه از ترک مجامعت ست در عضو ضمور پیدا میشود وعلاجش پیوسته مالیدن چربی
وآب گرم نهادن ست ویا از قلت نفخ در اسافل بدن میباشد وعلاجش تناول چیزهای منفخ مثل
باقلا وانجیر ونخود آب ویا از سردی اعصاب قضیب ست علامتش بسیاری رقت منی ست وسهولت
خروج آن بی انتشار وضعف حس وحرکت وضمور ولاغری یعنی آلت وعلاجش اگر مزمن باشد معالجه
فالج کنند وتقویت دل وشادی وبوهای خوش را در تقویت باه مطلقاً اثری تمام ست اغذیه باهیه
قلیه پیازه مغز کله بره قلیه گنجشک وشیر وگوشت بزغاله مرغ فربه وهریسه شیر برنج وبیضه نیمبرشت وماهی
بریان فواکه محرورین خیار وشفتالو وکدو وفواکه مبرودین انگور خرما مغز پسته مغز گردگان انجیر ادویه باهیه
سقنقور خصیة الثعلب پنیر مایه شتر قضیب گاو خشک کرده بسوهان موده شقاقل خولنجان بهمنین
تودرین زرنباد سورنجان دارچینی بسباسه حبة الخضرا کنجد بزرکتان واز ترشی ها اجتناب نمایند

سرعت انزال از حدت میباشد علامتش احساس حرارت وسوزش بوقت انزال ست وزیادتی
آن بچیزهای گرم علاجش استعمال اغذیه واشربه بارده است ویا از ضعف قوت ماسکه هست بسبب برودت
ورطوبت وعلامتش عدم علامات حرارت ورقت منی وزیادتی بخوردن چیزهای سرد وتر ست وعلاجش
استفراغ بدن از رطوبت باسهال وقی ومالیدن روغن قسط برعانه وخصیه است ویا از ضعف
اعضاء رئیسه است ومعده وگرده واین بانقصان باه وقلت رغبت میباشد وعلاجش تقویت
آن اعضاست ویا از صغر اوعیه منی ووسعت مجاری آن میباشد وفی الجمله بچیزهای قابض کمتر شود

باب یازدهم در امراض ثدی واورام ثدی

در پستان ورم حادث می شود چنانچه
در سائر اعضا چنانچه درین مبحث ذکر میشود اما ورمی که از ریختن لبن وبستن شیر ودران حادث
شود مخصوص بآنست علامتش انتفاخ وصلابت ودرد وسرخی بول ست علاجش آنست که خرفه
تر را کوفته بسر که حدت آنرا باب شکسته باشند سرشته ضماد نمایند ضمادی نافع آرد جو آرد باقلا
باب کشنیز تازه برگ خرفه تازه ضماد نمایند وبعد از تسکین حرارت محللات مثل خطمی وبابونه

در صبیان درست شدن فتق وشق ممکن ست اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاده نشو
از حرکات قوی و رفع صوت و مجامعت خاصه بر امتلا و از طعامهای غلیظ و میوه و خسر و هرگاه چیزی
بکیس فرود آید در آب گرم نشانند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن بابونه گرم کرده بمالند
تا بجای خود رود و پیوسته آنرا بسته دارند و ضماد ازین ادویه کنند برگ مورد گلنار فارسی مازوی سبز
صبر سقوطری مرکی کندر جوز السرو زفت رومی مقل ازرق اقاقیا سریشم ماهی و در فتیله پیچی چند بیخ
فرفیون در روغن یاسمین حل کرده در احلیل بچکانند و در مبلة الماء آب کمتر خورند و ضماد ازین ادویه کنند
حلبه سرگین گاو مشکل گوسفند سرگین کبوتر فلفل و اگر آب بسیار بود تدلی باید کرد بمبضع و در سه
چهار روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بجال ماند پس موضع تدلی را داغ کنند

نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت میباشد یا بسبب استرخای آلت و ضعف شهوت از ضعف
بدن میباشد و علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون ست و علاجش تدبیر بدن ست
بتدبیر ناقهان چون غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا از قلت منی میباشد و علامتش
قلت منی بوقت بیرون آمدن ست و سبب قلت منی خشکی آلات منی میباشد و علامت غلظت منی اتفاق
بحمام مرطب و دخول در آب فاتر و چیزهای تری افزاینده است و علاجش ترتیب بدنست با غذیه و اشربه
و فواکه است و یا از برودت آلات منی میباشد و دشواری بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت ست
و علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است مثل باد الحیوة و معجون شفا صفت آن زنجبیل
یک جزو دارچینی ده جزو جوزماثل سه جزو کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی یک نخود و معجون حافظة الباه
صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوزبوا مشک مصطکی کندر جوزماثل اجزای مساوی کوفته بیخته
بعسل معجون کنند شربتی مقدار یک نخود و یا از حرارت میباشد و علامتش غلظت منی و بسهولت
بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در آنوقت و انتفاع بمبردات ست و علاجش بمبردات مثل
شیره تخم خرفه و شیر و دوغ گاو ست و یا از رطوبت میباشد و علامتش رقت منی و ضرر یافتن از تری ست
و علاجش بمعاجین دافع رطوبت ست و یا از ترک مجامعت و یا از مجامعت و فراموشی نفس ست
و قلت اهتمام بتولید منی علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باهیه است و نظر کردن به تسافد حیوانات
و استماع حکایات و احادیث درین باب و یا از فکری و تصوری میباشد مثل زهد و تعشق یا تنفری از ان امر

بکار برند و تنطیل از خطمی و خبازی و حلبه و بابونه و برگ کتان و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار برند
کثرت سیلان طمث یا از امتلای بدن از خون و دفع کردن طبیعت آنرا بطریق طمث ست
و علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم ست و عدم ضعف و تغیر بدن و رنگ و تا ضعف و تغیر رنگ
پیدا نشود حبس آن جایز نباشد و چون با فراط انجامد فصد باسلیق باید کرد تا ماده از ان جانب
برگردد اما خون بحسب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه بحدس صناعی معلوم میگردد و یا طبیعت تاب
نیاشد در مثل این محل بر فصد جرأت نمایند و محجمه بالنار زیر پستان نهند و قرص کهربا با شراب حب الآس و هند شیاف
محل که ضعف آن در بواسیر گذشت استعمال نمایند و یا از حدت و رقت خون میباشد علامتش زردی رنگ و ضعف بدن
و رقت و سوزش ست در انچه سیلان میکنند و سرعت خروج و زردی آن و علاجش استفراغ ست بمطبوخ
هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی و شیرخشت و آشامیدن قرص کهربا یا زرشک و رب شیرین و شراب ریباس و اگر
بر صباح دو دانگ بزر البنج سفید کوفته با قند بدهند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند
بهتر ست و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با آن ضم کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون از غایت قوت ماسکه
افواه عروق را غلبه سودا نیز که موجب تفتیح آن گردد میباشد بعلامات معلوم نمایند و اگر قدری پنبه
در روز و شب تر دارد و در سایه خشک گرداند رنگ خلط غالب معلوم گردد علاجش بعد از تنقیه بحابسات
مذکوره مداومت نمایند و یا از بواسیر رحم میباشد و علامت و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب
عسر ولادت یا جذب مشیمه و جنین مرده یا انصباب خلط حاد مراری یا کشادگی ورم میباشد و علاج
انفجار مذکور شد و انچه اسباب باقی بود فرزجه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرمکی
و شب یمانی و پوست انار ساخته احتمال نمایند و اگر دور بود که فرزجه با آن نرسد همین ادویه را
در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس یا شراب الجبار
دهند و اطلیه قابضه بر قطن و عانه و تنطیل و در همه انواع لازم دارند احتباس حیض یا از کمی خون میباشد
علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقدم اسباب کمی خون ست مثل امراض و استفراغ و تقلب
و ریاضت علاجش دعه و سکون و غذاهای موافق و خواب و راحت ست و یا از غلظت خون می باشد
بسبب سردی از اختلاط بلغم یا سودا یا خون علامات سردی یا بلغم یا سودا بران دلالت میکنند
علاجش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه

و اکلیل الملک با آب گرم سرشته ضماد نمایند و اگر بسبب ضربه و سقطه ورمی در آن پیدا شود مویز و ماش کوفته با آب برگ مورد و آب برگ سرو سرشته طلا نمایند **قلت اللبن** نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب بسیاری خون کم کردن یا خروج آن بعضی از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندک خوردن یا استعمال غذاهای گرم که از آنها خون کمتر متولد شود و علاجش تقدیم این اسباب است و علاجش منع از استعمال اغذیه و اشربه محموده که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون نباشد به غلبه یکی از اخلاط ثلثه و علامت صفرا زردی شیر و رقت و حدت و علامت بلغم شدت بیاض و مائیت و سیل بجوهر و عفونت رطوبی و طعم و علامت سودا غلظت و قلت شیر است و علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و اغذیه لطیف آنست

باب دوازدهم در امراض رحم

ورم رحم حدوث آن یا از ضربه باشد یا احتباس طمث یا سقوط اجنه یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامت ورم گرم و تب و درد سر و درد میان ناف و آن موضع را ثنه گویند و درد زیر آن از پشت قطن گویند و عسر بول و برازو تواتر نبض و نفس علاجش فصد باسلیق یا صافن است و اگر قوت قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن و نافع صفت آن آرد جو با قلا گل بنفشه گل خطمی سوده با آب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تر سرشته ضماد نمایند حقنه رحم با لعابها و روغنهای سرد کنند و آب گرم و برگ خرفه و امثال آن و بعد از آن در آبزن که در آن بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود به منضجات مثل برگ تازه خبازی و حلبه ضماد کنند و چون [illegible] منفجر شود شیر و نبات حقنه نمایند و شراب انار شیرین و شیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج بروغن گلسرخ رقیق کرده در قبل حقنه نمایند و بعد از تنقیه اگر مندمل نشود گل ارمنی و دم الاخوین اندکی کنند در روغن گلسرخ حل کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد و در مقعد و تهبج اطراف است علاجش قی کردن و مسهل بلغم دادن است ضماد مستعمل در ابتدا کشنیز تازه و خبازی و اندکی بابونه ضماد کنند ضمادی که ورم از ابتدا گذشته بود برگ تازه حلبه انجیر زرد اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکم مثل مستسقی شود و علاجش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سوداویه است و روغن و روغن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم داخلیون از داخل فرج

اوجاع مفاصل

نقرس وجع ورک عرق النسا

صفراوی

وحب سورنجان نمایند و روغن قسط بمالند و اشربه و اغذیه موافقه دهند و یا از تعب و کثرت مجامعت ست
علاجش راحت و ترک مجامعت ست و استعمال حمام غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه ممزوج
نموده بمالند و یا از ضعف گرده است علاج آن استعمال باید نمود و یا از امتلای رگ بزرگ ست
که بر صلب ست میباشد علامتش ضربان و حرارت ست یا علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق
و تسکین حرارت ست تا خاصره یعنی تهیگاه درد آن بدرد پشت نزدیک بود و اکثر بلغمی و ریحی بود
و احتمال بشیافات سخنه نهایت دران موثر ست **اوجاع مفاصل** بطریق عموم اوجاع
در مفاصل درد و ورم بود که در بندگاههای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل کعب و اصابع
نقرس گویند و بیشتر در ابهام میباشد و اگر از مفاصل ورک بود و تجاوز نکند از موضع آن
وجع ورک خوانند اگر تجاوز کند و اکثر از جانب وحشی بود و امتداد یابد تا بزانو یا تا کعب
بحسب کثرت و قلت ماده و مدت **عرق النسا** نامند و از خواص این اورام ست که پخته
نشود مثل اورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد ست و این مواد
خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا و یا مرکب از آنها میباشد و نقرس از بلغم و سودا [illegible]
صفرا که باره آن بود نادرست و ازین سبب کودکان و خصیان و زنانی که قبل ایشان
منقطع شده باشد حادث نشود زیراکه ماده صفرا در ایشان کم باشد و جماع قوی تر اسباب
این مرض ست خاصه بر امتلا نقرس و وجع الورک و عرق النسا یا نقرس یا دموی ست
یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت دموی عظم انتفاخ ست و سرخی و شدت درد
و ضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد ست و اسهال به مطبوخ هلیله زرد و مقوی
سورنجان و در ابتدا اضماد کردن باین ضماد فوفل صندل سرخ و صندل سفید گلسرخ کشنیز تازه
خرفه تر کاسنی تازه طحلب و اگر درد غلبه داشته باشد مثل بزر البنج و پوست خشخاش و افیون
یعنی مخدرات در طلا داخل نمایند و بعد از ابتدا آرد جو گل بنفشه گل خطمی و خبازی و در انحطاط
اکلیل الملک و بابونه ضماد نمایند و در جمیع اضمده اوجاع مفاصل گرم و سرد و اشربه و مسهلات
سورنجان داخل باید کرد که تریاق مفاصل ست علامت **صفراوی** انتفاخ قلیل و زردی رنگ
و شدت درد و حرارت ست و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در مریض فی الجمله دموی باشد فصد کنند

وفوتنج وشونیز ودارچینی وسلیخه وجوزبوا کوفته بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم
شیافی که حیض را بگشاید صفت آن ابهل وسداب از هریک یک جزو مویز وجبز وجامه را کوفته
بزهرهٔ گاو سرشته شیافها سازند وچند بار بردارند حیض بسته را بگشاید شیاف دیگر که همین عمل
کند صفت آن اشنان فارسی عاقرقرحا قوت الضبع سداب فرفیون اجزای مساوی کوفته
بقند سفید سرشته شیاف سازند وبردارند ویا از خشکی میباشد علامتش خشکی دماغ ولاغری بدن
علاجش مداومت بر اشربه واغذیه وحمامهای رطوبت فزا است وروغن بنفشه وکدو وپیه
مالیدن وخبازی وخطمی وبرگ خرفه حمول نمودن **اختناق رحم** این مرض شبیه بصرع بود وبنوبت
دو دور آید وفرق آن است که صاحب آن مرض چون بهوش آید از آنچه برو وارد شده حدیث کند واگر
بسبب قوی بود وزبد وکف بر دهن چنان نیاید که در صرع آید سبب آن یا احتباس طمث بود وهرگاه طمث
انجامد یا کثرت منی واستحاله آن بکیفیت سمی علاجش اگر در وقت نوبت علاج غشی بود وغیر بوی خوش
به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن بر رحم مناسب بود وروغنهای گرم که در آن مشک وعنبر حل کرده شد
در رحم مالند وحقنه کنند واما بعد از نوبت اگر احتباس طمث بود بمعالجه ادرار آن اشتغال نمایند
وفصد صافن کنند واگر از کثرت منی بود بحبوب ایارج تنقیه نمایند ودر تزویج اگر معرض میسر باشد
تاخیر نکنند **عسر الولادت** یعنی دشواری وضع حمل واسقاط مشیمه در آبزن حلبه وبزرکتان وخبازی
نشانند تا ناف وشوربای چرب دهند وروغن کنجد بالعاب تخم کتان آمیخته قبل را بآن چرب
نمایند تا بآن حقنه کنند وچهار مثقال پوست خیارشنبر را نیمکوفته در نیم من وچهار سیر آب بجوشانند
تا هشت سیر برسد پالایند وبقند سفید شیرین کرده بدهند وعطسه آوردن ودهن وبینی
گرفتن بچه ومشیمه را بیاورد وهرگاه درد زادن چهار روز بکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر بیرون
آوردن باید کرد وضمادی که درینوقت مفید است تخم حنظل برگ سداب برابر کوفته بزهرهٔ گاو
سرشته بر ناف وزهار ضماد نمایند وگاه باشد که بدستکاری وقطع جنین احتیاج افتد وباید دانست
که هرگاه قبل از ولادت درد زهار وقطن پدید آید وضع بسهولت خواهد بود واگر بصلب پشت قبل بود بیم
در تسهیل آن اجتهاد باید نمود تا خیر **باب سیزدهم در اوجاع ظهر ومفاصل اوجاع ظهر وخاصره** درد
پشت یا از سردی بلغم خام بود وبعلامات معلوم کنند وعلاجش نمایند باسهال ومعجون سورنجان

اختناق رحم
عسر الولادت
باب سیزدهم در اوجاع ظهر ومفاصل اوجاع ظهر وخاصره

انسی نادر واقع میشود در کتب هر جا تخصیص بجانب وحشی اکثریت ست **باب چهاردهم**
در حمیات و روزهای بحران حمی یعنی تپ حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط
خون و روح و شرائین در جمیع بدن پراگنده شود اشتعالی که بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات
سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی و حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد و پس گرمی آن بدل
رسد پس سائر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت غریبه با اعضای اصلیه تخصیص داشت
تاثیری کند پس با روح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گرداند
پس ارواح و اعضا و این جنس بسیط بود یا مرکب و بسائط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و عفن
اخلاط یا خارج عروق ست و یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه
بعفونت نمی باشد الا خون که گرمی آن بغلیان نیز عفونت میدارد و بعضی حمی دموی را منحصر
بغلیانی دانسته اند **حمی یوم** حدوث این تپ یا از اسباب مادیه بدنیه است یعنی وارد
بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فرح و فزع مفرط و بیخوابی و خواب و تغلب
اسهال و درد و گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد هضم طعام در معده و بعضی اورام بظاهر بدن و توقف
در آفتاب و اغتسال با آب سرد و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که در حمام معتاد بوده باشد
و از زکام و نزله گرم علامتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر نبض و قشعریره
ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام حادث میشود و بعرقی اندک مفارقت کند و اکثر
زمان بقای آن بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته اند و این قول بعید است و علاج هر یک
علی التفصیل در کتب مطوله مسطور است و علی الاجمال مقابله سبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مشابه
در همیه و تسلی در غضبیه و استخفاف و استهانت مفرح در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ بقی
و اسهال در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات با آب گرم در استحصافیه و این آنست که از اغتسال
با آب سرد حادث میشود و در همه اصناف حمی یوم الا تخمه غذا بانگیزند و اغذیه لطیف صالح الکیموس
دهند تخصیص در یغی و غمی و همی و جوعی و آنکسانی که در ابدان ایشان مراره بسیار بود چنانکه در غذا
بران جماعت مطلوب بود **حمی دق** از اسباب سابقه میباشد مثل تپهای محرقه هرگاه مدتی کشند
و حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم در سینه

و بمطبوخ هلیله زرد و حب سورنجان تنقیه نمایند و غذا و شراب هر روز بدستور که در امراض صفراوی ا
دانسته شد عمل کنند ضماد نافع درین قسم آرد جو تراشه کدو و کشنیز تازه کاسنی تر عرق تر طلب
ضماد کنند و درین قسم احتیاج به محلل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ و درد کم و عدم حرارت
و تقدم تدبیرات مولد بلغم علاجش قی ست با آب ترب و عسل و اسهال معجون سورنجان و حب
و قی دهند که ماده را نیک نضج داده باشند بیمار الاصول و کاشم بین و قبل از تنقیه بگل بابونه ضماد نکرد
که محلل ست بی حدت ا[illegible] بعد از تنقیه بزر کتان و حلبه و شبت و اکلیل الملک با روغن قسط ضماد

سوداوی

نمایند علامت سوداوی قلت تمدد درد و کثرت و شدت و صلابت ورم و کمودت و باقی علامات
سودا است علاجش استفراغ سودا است بحسب مزاج هر کسی بعضو و اسهال [illegible] و بعد از نضج
ماده استعمال ادویه محلله و روغن های گرم و تر و نطولات علامت ترکیب اختلافات انتفاعات
می باشد چنانچه گاهی از اشیای حاره و گاهی از اشیای بارده انتفاع یابد علاجش مرکب از علاج

وجع الورک

مفردات بحسب ترکیب ماده باید کرد وجع الورک چون درد در مفصل عمیق ست پس علامات ورم
بران نیک ظاهر نمیگردد و در بعض اوقات علاج آن مخالف اوجاع مفاصل باشد و این
وقت که رادع در ابتدا امیر نمانند زیرا که ماده عمیق بود و رادع بموجب حبس و عسر تحلیل میشود
و مفصل را بر خلع مهیا می گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خبازی در ابتدا موافق بود مگر آنکه ماده
بسیار رقیق بود و اگر خواهند که استفراغ کنند در دموی فصد باسلیق کنند از جانب درد و اگر
بلغمی بود حقنها و شیافها و بگرسنگی تدبیر نمایند و روغن قسط بمالند و ضمادهای قوی التحلیل
مثل جند بیدستر و عاقرقرحا و خردل و سورنجان ضماد نمایند بعد از ان ضمادهای که پیشتر مذکور شد
بکنند و گاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد بقانونی که در ترکیب عمل باید مذکور ست

عرق النسا

نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد عرق النسا گاه باشد
که پای را لاغری میکند و عرج حادث میشود و آن از اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس و در عرض
عکس و بازگشت زیاده است و اصناف عرق النسا و وجع الورک مثل اصناف نقرس بود
و علاجش مثل علاج آن الا آنچه در استثنا کرده شد اگر در قسم دموی عرق النسا و نقرس اگر
فصد باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب

بود و روقت طلوع آفتاب پنج سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت
بآبزن نشانند که در آن کدوی تازه و جو مقشر نیکوفته و برگ کاسنی و برگ خرفه تر جوشانیده باشند
که آب بغایت ملائم و معتدل بود چنانچه مودی بعرق شود و احداث حرارت کند و اگر نه آن
ی که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بودی که آبزن در زمستان کمتر
شود احتیاط تمام بجا آورند که زکام نشود و بعد از آنجا که بیرون آید روغن بنفشه و روغن کدو
عضا بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند یا ماء الشعیر که در آن مرغ فربه یا ماهی که در آن جوش داده
شته باشند و بزغاله و بره یا آب ماش با رشته و اسفاناخ که در آن پخته باشند بدهند بحسب قوت
و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و اشربه شیرین آنچه مذکور شد که بر تقدیری
ن داد که به صفرا استحاله نگردد و اولا از آنجمله غیر شراب نیلوفر نتوان داد پس سکنجبین و شراب حماض
ریج و لیمو و انار دانه شکسته استعمال اینها چنانکه بسیار ترش نباشد با لعاب بهدانه و شیر بادام بدهند
شود و اشتها پیدا کرده اگر از حمیات تشنج کند بعد از [illegible] شیر همراه بیاشند شیر دادن
بغایت مفید است و بهترین شیرها شیر آدم است پس شیر خر پس شیر بز و بهائم که دو شبانه باشند
شیر خر شیر لیط نگاه دارند اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه
گذشته باشد و علف آن جو و کاه و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیار بادرنگ بود و هر
بار که بخواهند دوشند نزدیک بیمار آورند چه اگر دور باشد متغیر میگردد و قدری پاکیزه اندر ظرفی که
آب گرم باشد نهند و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول نیم سکرچه
دهند و هر روز نیم سکرچه زیاده کنند تا روز هفتم سه سکرچه و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم سکرچه کم
کنند و سکرچه مطلق بسنگ هرات چهار سیر و ربع یک سیر بود و در روزیکه شیر داده باشند بعد از یک
ساعت نبض را ببینند اگر قوی تر شده و بطلب میل کرده فاسد نشده و اگر ضعیف تر و صغیر تر
شده باشد فاسد شده دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد در آن روز از ترشی
ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اصطحاخ را بریاحین و فواکه خوشبو معطر گردانند و لباسهای
کتان بگلاب و صندل مطیب سازند و با او در نزدیک آب روان اختیار کنند و در تابستان بغایت
گرمی روز چنانچه کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند

حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب بادیه میباشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جزع
و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم محرور مزاج ها را و نزلات حاره صفراویه که دائم از سر
به سینه انصباب نماید خصوص در هوای گرم علاماتش نبض دقیق صلب متواتر ضعیف ست و هرگاه
دست بر وی نهند حرارت اندکی نماید و هرچند دست نگاه دارند قوی تر گردد و مواضع عروق
و شرائین گرم تر بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده و نبض قوی تر و اندکی مایل بعظم کند و این
دلیل قوی باشد برین تب و این تب بر صاحبش نیک محسوس نشود زیراکه چون مزاج اصلی
گردیده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در
بدن دو جنس رطوبت ست و آن اخلاط اربعه اند یکی را رطوبت اولیه اصلی که اتصال اعضا
بآن میباشد دوم را رطوبت ثانویه گویند و آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور میباشد
در عروق که غذا باعضا میرساند و آنرا رطوبت عروقی گویند دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه متوجه ست
که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبتی ست که باعضا پراگنده باشد و مثل شبنم بر آنها
چسپیده باشد آنرا رطوبت طلی گویند چهارم رطوبتی ست که قریب الانعقاد رسیده باشد و این را
رطوبت قریبة العهد بالانعقاد گویند پس چون حرارت افنای رطوبت افواه عروقی کند و شروع
نماید در افنای رطوبت طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افنای رطوبت طلی کند و شروع بافنای
رطوبت قریبة العهد بالانعقاد کند مسمی بذبول گردد و مریض که با نتها این مرتبه رسد کمتر خلاصی
یابد و چون این قسم را نیز فانی کند و شروع بافنای رطوبت اصلی کند باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را
حمی دق گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل باشد و علاجش آسان و آنچه در مرتبه دوم
بود یا نزدیک بآن بود معرفتش آسان و علاجش مشکل باشد و مرتبه سوم علاجش نباشد علاج
مرتبه اول تبرید و ترطیب اغذیه و اشربه بارده مرطبه چون ماء الشعیر ست و مرغ چوچه و گوشت
بزغاله خصوص پاچه بزغاله و شراب عناب و شراب نیلوفر و شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین معرق کاسنی
و عرق گاوزبان با شکر و شیره تخم خیارین و کدو دهند و دانه شفتالو و زردآلو دهند و آنچه در مرتبه
دوم بود یا نزدیک بآن محتاج بعلاج قوی تر باشد پس وقت آخر شب شیره تخم خرفه مقشر بعرق گاوزبان گرفته
با یکی از اشربه مذکوره یا با قند سفید و نبات سفید شیرین ساخته یک شعیر کافور قیصوری داخل کرده

نیلوفر و سکنجبین شکری دهند مناسب است و روز ششم که روز سکون نیست فی الجمله تحریک مناسب
بجوش تخم کدو و تخم هندوانه شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین و در این روز مسهل نباید داد که خطر است
روز هفتم که روز نوبت است اول بجا است بجای تخم کاسنی و تخم خیارین شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه
بدهند و در این روز بهیچ وجه تحریک خوب نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت
خمیره بنفشه با گلقند انگریزی با عرق کاسنی و عرق نیلوفر و آب تمرهندی دهند و روز نهم شیره تخم کاسنی
شیره تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق بیدمشک دهند و سکنجبین ندهند که بعد از
مسهل دادن سکنجبین خوف حدوث تشنج است روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز
نهاز و روز نوبت است باعتبار روز … و از برای … دفع شدن در روز
بحران ضرورست شیره تخم خیارین دهند و باعتبار آنکه تسکین ضرورست شیره تخم کدو باید داد با لعاب
… تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیه مسهل که اگر چیزی باقیمانده باشد باز لایق دفع
شود … شیره … با شراب نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بیدمشک و اگر بقیه از تب باقی باشد
روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند و روز سیزدهم اگرچه روز نوبت است و در روز نوبت
… تسکین ضرورست لیکن تنقیه شده است از تحریک ضرری متصور نیست
… روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تب است فی الجمله تحریک ضرورست
… تخم کاسنی و شیره تخم خیارین با لعاب و اشربه مذکوره دهند و روز چهاردهم که روز بحران است
… هیچ … نیست شیره … هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق
… روز نوبت است مسکن باید داد و شیره …
… طبیعت آنرا بحرکت در آورد … دفع نشده
… شیره تخم خیارین داخل باشد با لعاب بزرقطونا و سکنجبین شکری و اگر تا پانزدهم حمی
زائل نشده باشد روز شانزدهم نیز مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبه دارد
بعلاج حمیات مرکبه صفراویه علاج باید کرد که در میان غب خالص اگر آب بسیار
خورده باشد قی میتوان کرد و اگر در روزهای نوبت خود می آید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا احتیاج …
و امتلا شود با مبردات گلقند میتوان داد و غذا آش جو باشد و شوربای ماش با آب تمرهندی

دق شیخوخت

وچون گرم گرد تازه گردانند سه چهار بار روزی کفایت بود و زیاده نکنند و دق شیخوخت آنرا
دق هرم نیز گویند هرچند از قبیل حمیات نیست اما عادت ایراد آن در ذیل دق جاریست یا
استیلای یبوست بود بر مزاج در تب و حرارت بسبب استیلای یبوست [illegible]
که غاذیه از عمل خود باز ماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد یا استیلای حرارت [illegible]
رطوبات کرده باشد و اجسا حرارت غریزی و این بسبب سردی و خشکی عارض شده باشد یا از
استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش بول و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ [illegible]
دگاه بود که در لمس سردی محسوس گردد و نبض صغیر و بطی و متفاوت [illegible]

حمی دموی

که متواتر گردد و قاروره سپید مائی بود و علاجش ترطیب و تسخین باشد حمی دموی آنرا [illegible]
گویند از غلیان خون بی عفونت میباشد و این قسم را سونوخس خوانند علامت سرخی روی
وچشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم [illegible]
ابتدا کردن بست و دادن ماء الشعیر که با عدس و تمر هندی پخته باشند و یا [illegible]
وشراب آلو و شراب زرشک و شراب تمر هندی و شراب [illegible] و شراب انار [illegible]
عفونت خون است و علامتش علامات سونوخس است با زیادتی قلق و اضطراب [illegible]
و بعضی این قسم را مطبقه خوانند [illegible]

حمی صفراوی

از آنچه تحلیل رود [illegible] متعفن مساوی تحلیل بود [illegible] علاجش علاج
سونوخس است اما هرگاه خارج عروق حمیاتی بود که حادث گردد در اورام اعضای باطنی مثل دماغ
و آلات نفس و معده و جگر و کلیه و مجاری [illegible] مذکور شد حمی صفراوی اگر صفرا خالص در خارج عروق

غب خالص

متعفن شده باشد غب خالص نامند علامتش آنست که یک روز بود و یک روز نبود یا ناقص [illegible] شدید
و قشعریره یعنی در لرزه چنان نماید که سوزن در روی میزنند و قالب زبان ناقص زرد و گرم شدن
و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب و قلق و قی مراری و باقی علامات صفراوی علاجش آنست
که تا روز سوم شیره تخم کدو دهند با لعاب بزرقطونا و شراب نیلوفر روز چهارم بعوض شیره تخم کدو
و شیره تخم کاهو و شیره تخم خیارین روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد یعنی بجای شیره
تخم خیارین و شیره تخم کاهو شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه دهند و اگر بعوض شراب

بلغمی صفت آن غاریقون سفید یکدرم مصطگی یکدانگ تربد سفید مجوف نیمدرم شحم حنظل یکدانگ کوفته
با آب حب سازند جمله یک شربت ست واگر مقدم برین مسهل در طبیعت قبض واقع شود طبیعت را
نرم کردن قنطوریون دقیق و مغز خسک دانه و لبلاب و سنا مکی و گل خطمی باشد نرم
کنند واگر وقت خواب یکدرم ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخود آب باشد
ان را زیانه در مرغ و نمک و تیهو ج انداخته باشد و غذا وقتی باید داد که چون نوبت در آید
سنگ شده باشد و اگر تغذیه برین وجه میسر نشود با آخر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم
درون عروق بود تپ بلغمی لازمه حادث شود و این را حمی الثقه گویند علامتش علامات بلغمی
نده است الا آنکه با این ناقص تپ بود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تپ بدق شبیه
رد رشیان نبض و نرمیش ساعت فتور داشته باشد و علاجش علاج مواظبه است الا آنکه ملطفات
غیر بای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و ربع آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند
راب لیمون شیرین باقی که ادرار کنند مثل تخم خیارین و تخم خربزه و پرسیاوشان میداده باشند بعد ازان
سکنجبین بزوری و مالیدن بدن تپهای بلغمی مناسب بود و اگر منضج عنکبوت را در تپ بلغمی حمائل
مناسبت فائده دهد حمیات سوداویه اگر ماده خارج عروق بود ربع دائره حادث شود
روز بگیرد دو یک روز نه و این یا از سودائیست که از سوداوی طبعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم
صفراویه یا خون و علامات هر یک ازین اقسام اربعه علامات آن خلط بود که ازان تولد میکند
اگر حدوثش آن بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون ست و اگر بعد از مواظبه بود
دلیل آنکه از بلغم ست و اگر بعد از حمیات صفراویه بود دلیل آنکه از صفرا است علاجش اگر از احتراق
خون بود فصد باسلیق کنند و بعد از نضج ماده اسهال به مطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از بلغم باشد
سکنجبین بزوری دهند و به مطبوخ تخم ترب و سکنجبین عسلی قی فرمایند و حب مسهل از افتیمون و تربد
سفید بسفائج و غاریقون و لاجورد ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب
لیمون و عرق کاسنی و عرق گاوزبان در همه قسم نافع ست و قی به سکنجبین و پوست بیخ خربزه نمایند
مسهل از سنامکی و تمرهندی و خیارشنبر و شیرخشت مقوی با افتیمون و روغن بادام شیرین دهند
را اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عنه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دائره

و اسفاناخ و کدو و از میوه ها انار و هندوانه و امرود و لیموی شیرین خوب است و در روز نوبت غذا ندهند مگر آنکه نوبت در آخر روز باشد و صبر نتوانکرد و در روز نوبت مسهل جائز نیست و اگر تدبیر این تب خطا نشود از هفت نوبت تجاوز نکند و اکثر آنست که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غب غیر خالص بسا باشد که تا شش ماه بکشد و علامت غب غیر خالص زیادتی نوبت باشد بر دوازده ساعت و باشد که بیست و چهار ساعت کشد بلکه سی ساعت بحسب امتزاج بلغم با صفرا و علاج آنست که از علاج صفراوی و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفرا داخل عروق بود پس یا در تمامی عروق است یا در بعضی رگها که حوالی دل یا فم معده باشد و یا در عروق حوالی کبد پس از این هر قسم حمی محرقه صفراویه است و اگر در بعضی رگها بود سوای آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند و در این هر دو اشتداد غب میباشد یعنی یکروز کمتر است و یکروز بیشتر و اعراض آن یبس و درشتی زبان و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل در محرقه زیاده بود و علاج هر دو علاج غب خالص بود و الا آنکه در محرقه اهتمام به تبرید بیشتر و قرص کافوری و حبوب کافوری با بهدانه و غذاهای سرد بر دل و جگر بانند و شاخهای بید و خیار و کدو و هندوانه بر اطراف و حوالی مریض نهادن و مبردات بر ناف و بیخ سر کرده نهند و گاه باشد که در غب لازم فصد اکحل فایده دهد گاه باشد که التهاب را زیاده کند و محرقه بلغمیه نیز میباشد که ماده آن بلغم شور بود مرکب از بلغم تفه و مره صفرا و علاج آن علاج حمیات که از صفرا و بلغم است **حمی بلغمیه** اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بگیرد این را مواظبه نامند علامتش ابتدا کردن بنافض است و سرما و دیر گرم شدن و خون گرم نشود و قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض بقی بر آمدن بلغم و تهیج و زردی روی و بعضی تبهای بلغمی را در ابتدا سرما بود و بعضی را قشعریره و بعضی را نافض و چند نوبت که گذشت از این سه حال چیزی نبود اما نوبت تا هیجده ساعت تواند بود و بدن از نوبت گذشته پاک نگردد و علاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین گلقند آفتابی ضم کرده گلقند نصف یا مثل سکنجبین بحسب مزاج مریض و تصرف طبیعت و سکنجبین بزوری با این نسخه صفت آن رازیانه پنج درم پوست بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم تخم کشوث پنج درم سرکه سه سیر قند سفید ده سیر بدستور مرتب نمایند و در اول هر نوبتی تخم ترب و شبت با سکنجبین قی نمایند و در تقویت معده اهتمام کنند و بعد از آنکه ماده پخته شود و در قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند حب مسهل نافع از برای

حق گیرد و چنانچه در دو غب و سه ربع بود و مواظبه عدد آن معلوم گردد و چنانچه اگر دو روز گیرد و یک روز نه
بود معلوم گردد که مرکب از دو ربع ست و اگر دو روز نگیرد و دو روز بگیرد دلیل آن بود که مرکب از دو
ربع ست و اگر دو روز بگیرد و سه روز نگیرد علامت دو سه ربع باشد پس درین صورت آخر بدور
ماهیت عدد استدلال شده باشد و در صورت دوم بر عدد و در صورت اول بر ماهیت باید دانست
عمس مع امثال آن از قبیل ربع ست بزیادتی غلظت و علاج آن مثل علاج ربع بود
بزیادتی استعمال ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج ماده مسهل ندهند بسبیل
وجوب و بعضی گویند که حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود مادام که ماده ساکن باشد
متوجه عضو شریف نباشد و اگر چنین نبود قبل از نضج واجب بود چه دادن مسهل پیش از نضج موجب
طول مرض ست و انتظار موجب هلاک مریض و در جای انتظار نضج واجب بود و اگر در طبیعت
قبض باشد حقنه کنند ولیکن ضعیف توان داد و در روز نوبت و روز بحران مسهل نشاید داد و در
پیش از نضج مسهل دادن خطرناک ست و بهترین ایام در حمیات صفراوی از برای مسهل دادن هشتم و دهم
و دوازدهم و شانزدهم ست و در ایام بحران و غیر ایام بحران روزهای که دران ایام از ایام بحران
نیک واقع شود ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست
و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و روزهای که دران ایام بحران ضعیف واقع شود
و این ایام را ایام بحران بدی خوانند سوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهایکه دران بحران نادر
افتد و اگر افتد بد باشد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم پس روزهایکه
دران ایام بحران واقع شود جمله بست و پنج روز ست و در پانزده روز باقی بحران نیست و بحران برعاف
احمد بحرانهاست خصوص در حمیات دموی و نزدیک بفصد باشد پس اسهال پس قی پس عرق
پس ادرار بول پس اخراج **باب پانزدهم در اورام و بثور و امراض که در جلد حادث
میشود حصبه و جدری** حصبه بفارسی سرخچه گویند و سببش غلیان و جوشیدن و تیزی و صفراویت
خون ست و جدری آبله را گویند و سببش غلیان خون و دفع فضلات ست که از خون یا در وقت
حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیره انگور تا غلیان نکند
صاف نگردد و سلیم تر آن باشد که سفید و بزرگ بود و بعدد اندک و باسانی و بیرون آید بی کرب

حادث شود و این قلیل الوقوع است و علامتش صغر نبض و بطوء و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی حرارت
بر بلغمی و اندکی آن از صفراوی و اشتداد ربعی بود و علاجش فصد باسلیق است و فصد صافن اگر قوی
باشد و استعمال مدرات و مسهلات سودا و علاج عام در همه اوصاف ربع آنست که روز نوبت
هیچ نخورد مگر صفراوی باشد که سکنجبین بدهند و در ابتدای آن قی فرمایند و در میان لرزه
آب ندهند و در میان تب اگر آب خورده باشد و در معده جمع شده باشد البته قی کنند و در آخر
تب سکنجبین با شراب لیمون یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و در روز دیگر نخود آب
که در ان سرکه با آب کامه و مویز تمر هندی پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص و ماده آنچه لایق داند
و مرغ در ان انداخته باشند باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود بمزوره یعنی آب مرغ
اقتصار کنند بیشاید خاصه کسی را که بدن قوی و اشتها ضعیف بود اما در روز مقدمه البته مرغ باید داد
و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد تبه گردانند و آب آنرا بدهند و اگر اشتها غالب و هاضمه قوی
باشد بجای مرغ گوشت [illegible] تا زمان ظاهر شود و روز مسهل دادن روز دوم
راحت بود [illegible] سوداوی و بلغمی یا دو غب
جمع شود [illegible] بر سبیل مبادله بدا باشد چنانکه یک روز دیگری گیرد و یا داخله
چنانکه [illegible] یا مشارکه چنانکه در زمان گرفتن هر دو شریک باشند و آن
[illegible] آنچه باقی باشد [illegible] شطر الغب است و این تب باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو خلط
از هم متمیز باشند و در غب غیر خالص هر دو خلط از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده و اینجا نه چنانست
پس هر روز یا [illegible] یا لازمه یا صفراوی که بلغم غالب بود و علامتش غالب و همه علامات
شطر الغب [illegible] یک روز قوی تر باشد و علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی [illegible] باشد
و بباید دانست که در معرفت مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه بیشتر باید که
دو غب باشد یا سه ربع بر سبیل مبادله مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود
که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غب اند پس علاج آن بعلاج صفراوی و مستتبع خطا خمس آن
گردد اما در معرفت ماهیت بعضی حمیات از عدد ماهیت یا عدد بعضی مرکبات نادر استدلال
باید کرد چنانچه در ربع و خمس و سدس و امثال اینها علامه بوقوع ماهیت آن حمیات

نافته بود نمک آب ورد دارند شری شری باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ شرهین بیشتر باشد دفعةً پیدا
شود با خاریدن و کرب و یا از خون بیا باشد علامتش بسیار سرخ بودن ست با حرارت و زود ظاهر
شود و در روز بیشتر بود و علاجش فصد اکحل ست در وقت مهلتی که در میان بروز و ظهور آن می باشد
تلیین طبیعت با آب آلوی سیاه و تمر هندی و آلوی بخارا و زرد آلو در وقت ظهور آن آب فاتره
بدن ریزند و سرکه یا آب غوره یا روغن گلسرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش و عدس و تمرهندی
شده و از میوه آلو دهند و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم باشد و علامتش میل آن سفیدی
هیجان آن در شب ست و علاجش آنست که مطبوخ هلیله زرد مقوی به تبرید دهند و غذا شوربای
ماش و نخود باشد و از اشربه سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و در حمام آب کرفس و سرکه
تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر تمام بدن بمالند **ماشرا** آماس سرخ بود که بسر و روی و پیشانی
دست گرد و علامتش سرخی آماس و درد و ضربان در سر و روی ست علاجش فصد قیفال و حجامت
ساقین و تلیین طبیعت ست بشیر خشت و تمرهندی و در وقت تلیین صندلین و فوفل و گلاب
بر حلق و سینه طلا نمایند تا ماده فرو نشیند و غذا شوربای ماء الشعیر و عدس با هندی ترشش
ده است و از اشربه شراب عناب به تمرهندی ترش کرده و صندل سرخ با آب کشنیز تر سوده
طلا نمایند و اگر بشگافند و زرد آب بیرون آید مرهم سفید و روغن گل سرخ و مردارسنگ مرهم ساخته
بکار برند **جرب** یعنی گر یا خشک ست یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه بالجمله جرب
از فساد خون باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور یا سودای سوخته
علاجش اگر مانعی نبود اول فصد اکحل نمایند پس بحسب هر خلط مسهل مناسب آن دهند و شاهتره
و سنا مکی و خیار شنبر در همه اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب رومی عرمن اثر بین ست هر روز
نیم مثقال خورند سه روز متعاقب بعد از آن یک روز نخورند تا نه مثقال خورده شود و ملازمت حمام و ترک

ع نافع ترین چیزها ست جرب حکه را و بعد از تنقیه تعدیل و اطلیه بکار برند طلای نافع از برای
جرب رطب صفت آن زرد او ندر زرد چوبه مامیران قنبیل مردارسنگ اشق خبث الحدید نوشادر شخار
هر یک زر کوفته بیخته اجزای مساوی به روغن گلسرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای نافع
برای خشک و تر صفت آن توتیای کرمانی مغسول مردارسنگ زیبق مقتول سرب از هر یک دو مثقال

و اضطراب و بدترین هر دو سیاه بود پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از جدری آنچه پهلوها داشته باشد
یا مضاعف بود یعنی متصل یکدیگر باشند و علامات این هر دو مرض تب مطبقه و محرقه و درد پشت و خاریدن
بینی و فزع یعنی ترسیدن در خواب و بیداری بود و علاج آن اگر مانعی نبود قبل از ظهور فصد یا حجامت
کنند و غذا شوربای عدس دهند و از اشربه شراب عناب با عرق گاوزبان دهند و ورم خبه یعنی خاکشی
که آنرا ابشیر ازسی شفترک گویند سنگ شو کرده با شراب عناب بدهند و قدری در جامه و بستر ریزند
و اگر دیر بیرون آمدن کند یا کند می کنند یا خون فرو شدن بود عصفر و بادیان و عنب الثعلب و کشنیز
از هر یک یک درم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب و تخم خبه یعنی خاکشی
بدهند و قدری آب گرم در زیر دامان نهند تا بخار آن مسامات را کشاده گرداند و بسهولت برآید
و از برای حفظ اعضای باطن بقدر یک دانگ مروارید ناسفته سوده و از برای سهولت بروز
و تسکین الم بروز آن یک دانگ گل شقایق النعمان بدهند و در ایامی که بروز مطلوب است
یعنی از چهارم یا هفتم آب مطبوخ نخود و عدس و گندبید بدهند و اگر درین طبیخ چند عدد انجیر باشد
بهتر است و اگر طبیعت محصوب و مخمور نرم بود و تفحص کنند اگر از آن طبیعت تخفیف و راحت
و تسکین کرب یابد تقبض نکنند و اگر رود بقبض آن بشراب صندل یا شراب سفرجل جهت تمایل و غذا
عدس که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر دو سه بار چنین کنند قبض زیاده کند
و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده یا سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده با شیره انار دانه ترش
در چشم چکانند تا منع برآمدن آبله در چشم کند و اگر پاها را بحنا که با آب گرم خمیر کرده باشند ببندند
بخاصیت این عمل کنند و صندل را بگلاب سوده در بینی چکانند تا منع برآمدن آبله در آنجا کند
و بشراب توت شامی غرغره کنند یا آبی که در وی سماق و گل سرخ و عدس مقشر جوشانیده
باشند غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ بود بر آب و بر جامه خواب
تحمل نیاورده برآرد جو یا آرد ارزن خوابانند و ریگ که بغایت نرم بود و انسب است و اگر
موضعی ریش گردد گلسرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سوده بر آنجا ریزند و اگر آبله دیر خشک شود
قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند زود خشک شود و ازین قوی تر آنکه عدس و گلسرخ و تراشه چوب گز
در آب پزند پس قدری نمک در وی افگنند و پاره پنبه با آن تر کرده بر آبله ها نهند و از جاییکه آبله ها

و دگر تب شود و علاجش فصد و تلیین طبیعت ست و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربه بارده و در ابتدا
بزر بسرکه سوده طلا کنند یا خبث الحدید بسرکه سوده بمالند و یا اسپغول بسرکه سرشته ضماد نمایند
و درد قوی باشد بزر البنج و افیون بسرکه سوده طلا نمایند و بران برف یا یخ نهند اگر دفع شود
والا و ر روغن گرم نهند تا تحلیل بیابد و اگر تحلیل نیابد پیاز در زیر خاکستر گرم پخته پس شگافته
بر آن بندند یا گندم را خائیده بران بندند یا تخم مرو و انجیر کوفته بران نهند تا پخته شود پس بگشایند
و باید و ادمرهم نهند **ثالیل** آنرا زخ گویند و سبب آن یعنی ثولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی
سب ... بود علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود بمسهل
... نماید و اگر ... در آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه دانه یا کزنازج یا سرگین بز بسرکه سوده
نمایند زائل گردد و زرنیخ زرد با مویز دانه برون کرده طلا نمایند زائل گردد **حمره یعنی
میان عوام بسرخ باد معروف ست** علامتش سرخی باشد که چون انگشت
بمالند زائل شود و باز بزودی سرخ شود و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضعی
بموضعی و از جائی بجائی رود و این قسم را خالص گویند و علاجش استفراغ بدن از صفرا است و غذا
... از اشربه شراب عناب که به تمر هندی ترش کرده باشند طلای تا دفع صفت آن صندل
... کشنیز تازه و برگ خرفه تر و لسان الحمل و اسپغول بگلاب سرشته طلا نمایند و تقسیم
... به حلل نباشد و غیر خالص آن بود که صفرا بخون مختلط باشد پس از پوست تجاوز کرده بود
... کند و از موضعی بموضعی نرود و به فلغمونی که ذکر خواهد شد شبیه باشد علاجش فصد کنند و پس
استفراغ صفرا و بعد از آن استعمال طلای رادع پس طلای محلل مثل خطمی و خبازی و آرد جو
نمله حجم دانها باشد بسبب پهن و متفرق میباشد و مجتمع میباشد و بنهایت سرخ میباشد پس خشک
... گردد و درد آن بنهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نهند و علاجش فصد و اسهال صفرا
... دردی سرکه را بر زمین شخ که طین خر ریزند تا بر جوشد پس قدری کافور قیصوری بران ریزند
... مواضع حمره طلا کنند **نار فارسی** مثل حمره بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطهای سرخ مثل
... بانه آتش پیدا شود علاجش مثل علاج حمره بود بعد از فصد و اسهال بر چیزهای که رطوبت
... ماهیت در خون احداث کنند مداومت نمایند مثل ماء الشعیر و سپندانه و شفتالو و کدو و ...

حمره یعنی در زبان عوام بسرخ باد معروف

نمله

نار فارسی

سرب را بگدازند و سیماب را در روی اندازند و بار دیگر دار رو با در ها و ن نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر
روغن گلسرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع ست **قوبا** بفارسی بزلیون گویند و بهندی
داد نامند و آن درشتی بود بر ظاهر پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک
بود حاجت تنقیه نیست مگر آنکه مزمن باشد و روغن گندم مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن
چنان بود که وصله آهن را پهن کنند و قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم
نهند و آنچه از آن سیلان کند روغن گندم ست مردارسنگ زرد آوند و صمغ آلو و عفص را کوفته بسرکه
و روغن گلسرخ سرشته طلا نمایند و سیماب هم در دار روی اندکی مناسب ست **سعفه** جوششی بود که
منقرح گردد بر سر و روی و در کودکان بسیار حادث بشود علاجش اگر غلبه بود فصد و حجامت کنند
و اگر صفرا یا بلغم شور یا سودا بود به آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلای نافع صفت آن توبال
مس و انزروت سفید مردارسنگ کاغذ سوخته مجموع را نرم کوفته بروغن گلسرخ و سرکه انگوری سرشته
طلا نمایند **طلای دیگر** گل تنور کهنه یک جزو نمک طعام نیم جزو سوده بسرکه انگوری سرشته طلا نمایند
طلای دیگر خاصه جهت کودکان زردچوبه حنا مردارسنگ پوست انار کوفته بسرکه انگوری و روغن گلسرخ
سرشته طلا نمایند **دمامیل** گاه برآمدن دمل بسیار بود فصد باید کرد و بعد از آن مناسب خلط غالب
مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینیها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند و از
میوه ها انار ترش و ریباس یا غوره یا تمر هندی مناسب ست **نقوع** نافع از برای دمامیل صفت آن
زرشک منقی آلوی بخارا عناب تر آن شب بخیسانند و صبح در آب آن شراب عناب داخل کرده
بیاشامند و با بتدای حدوث ورم رادع بر آن استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده
بشود صفت آن صندل بگلاب سوده فوفل کوفته بزرقطونا به آب خرفه تازه و کاسنی سبز
و گلاب سرشته طلا نمایند و اگر رادع نفع نگیرد و پخته خواهد شد گل خطمی کندر خبازی با سفیده
تخم مرغ ضماد نمایند و چون جمع شود گندم خاییده با انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بر آن نهند و چون خواهند
که بگشایند خمیر ترش و تخم مرو و سرگین کبوتر در هم سرشته بر آن نهند و چون بگشایند و از ریم پاک شود
مرهمی از مردارسنگ دو درم سفیداب قلعی دو درم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم
سرشته نهند **اخس** ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود و علامتش ضربان قوی و درد کند و

بود و در اول حدوث آن اگر دست فشرده گردد باز عود کند و گاه بود که عود نکند. علاج این
تنقیه بلغم بود بقی و اسهال با یارج فیقرای مقوی بغاریقون و ضماد کردن به داخلیون حلبه
کتان و خنازیر را به داخلیون و ابرسا نرم سوده بهم آمیخته ضماد کنند و شحم گورخر سوخته
زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر باین تدبیرات مداومت باینها تحلیل نیابد قبها و الا
برو انند و بشگافند و علاج قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود بانچه ذکر شد تحلیل نیابد از بیخ و کار
برو بشگافتن و بیرون آوردن باکیسه که آنرا کیسه السلعه گویند یا به ادویه معفنه ریش گردانند
ست آن آهک آب نارسیده چهار جزو زرنیخ دو جزو توبال مس سه جزو نطرون دو جزو مجموعه را نرم سوده
روغن گلسرخ سرشته طلا نمایند و صفت شحمیه را با ادویه محلله و معفنه علاج نتوانکرد و دفع آن جز بریدن کردن
نشود و فوره را به داخلیون ضماد کنند و بربالای آن پارهٔ سرب گداخته محکم به بندند داء الثعلب و داء الحیه
ریختن موی سر و ریش و پوست تنگ سر و سفید داء الحیه گویند و داء الثعلب می نامند یا از بلغم بود علامتش
سپیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علاجش تنقیه بلغم است بقی و تخم ترب و شبت و عسل
اسهال با یارج فیقرای مقوی با غاریقون است و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند
کندان و پیاز عنصل طلا نمایند یا پیاز عنصل را با عسل سوده طلا کنند یا حب السلاطین را
سرکه عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا میباشد علامتش زردی و درشتی موضع و سایر علامات صفرا
ست علاجش تنقیه است بحب قرص بنفشه و بمطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گلسرخ بمالند
پوست بندق یا بپوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا میباشد علامتش تیرگی رنگ
کمودت و درشتی موضع و سایر علامات سوداست علاجش اسهال است بحب افتیمون و معجون
نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز عنصل بالیدن و پیه خرس و شحم مار را سوزانند یا بیخ نی
سوخته کرده سوده طلا کنند و روغن پیوسته بمالند و یا از خون میباشد علامتش سرخی موضع و علامات
غلبه خون است علاجش فصد است و استعمال اطلیه مذکوره و شحم خراطین را سوخته خاکستر آنرا بروغن کنجد
سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن در همه اقسام
موی بر رویاند کلف و برش و نمش و خیلان و ماکلف پس حدوث کمودت بود و زردی و تغیر رنگ
اندکی بسیاهی آمیخته یا بسبزی و نمش حدوث سیاهی است که بسرخی زند بیشتر بشکل مستدیر از

طلای نافع از برای نار فارسی صفت آن مازو سبز حضض مکی کافور صندل سوده بسرکه و لعاب
اسپغول و آب برگ لسان الحمل و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند **فلغمونی** ورمی
بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان است علاجش فصد است و در ابتدا طلا
از سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده بسرکه و آب کشنیز تازه و اگر ازین طلا درد زیاده
شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بر عضوی که بالای آن نشست نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه
خبازی با لعاب اسپغول طلا کنند و چون بینند که از آنچه هست زیاده میشود طلای از آرد جو
و آرد باقلا و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون بینند که کمتر میشود طلای از بابونه و اکلیل الملک
و برگ کتان و حلبه کنند و در همه اورام که از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود و در ابتدا رادع
و در تزاید جمع کردن میان رادع و مرخی و در انتها مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر بینند
که تحلیل نیافته و جمع مده باشد تخم مرو و انجیر در هم کوفته ضماد نمایند و امثال این تا پخته شود و تدبیر
کشادن آن کنند و مثل سرگین کبوتر و اشق یا بآلات **اورام مغابن** سه عضو بود که هر یک مفرغه
عضو رئیس واقع شده اند ابط یعنی در زیر بغل که مفرغه دل باشد و اربیه یعنی بیخ ران که مفرغه جگر
بود و خلف الاذنین یعنی پس هر دو گوش که مفرغه دماغ بود و هرگاه درین اعضا ورم حادث
گردد از ان جهت که اعضاء رئیسه مواد را باینجانب دفع کرده اند و یا بر اطراف ریشی و یا ورمی بود
و از ان موضع متوجه آن عضو ما وقف شده باشد چون بآن عضو رسد و در انجا بماند زیرا که گوشت نرم
دارد آنرا لحوم رخو گویند علاجش تضمید و بمرخیات در ابتدا بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال مثل
آب گرم ریختن بآنجا و سکه مالیدن و خطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رادع جائز
نبود و درین موضع خنازیر و سلعه و غدد و خنازیر ورم صلب و غلیظ بود بر ظاهر آن گرمی ها و ناهمواریها
باشد و در گوشت بسته بود و در لحوم رخو خاصه بر گردن حادث گردد و بیشتر متعدد بود که یک کیسه
و سلعه ورمی بود مختلف باشد در جثه از مقدار نخودی یا مقدار خربزه او را کیسه بود و در گوشت
بسته نباشد و یا انگشت نتوان گرفت و بهمه جوانب حرکت نتوان داد و آن چهار قسم است عسلیه و دردیه
لحمیه و شراریه یعنی در اندرون مثل این چیزها بود و غده ورمی بود صلب بمقدار فندق یا خرد بر کف
و پیشانی بسیار واقع میشود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زیاده نشود و غلاف ندارد

فلغمونی

اورام مغابن

و گاه بود که بر موضع حجامت پاشیده آن برص حادث شود بواسطه ضعف عضو بجراحت علامت
سفیدی براق و آماس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن پوست آن موضع
ملشت بران فرو برند از موضع دیگر که انگشت فرو برند بیشتر در کو افتد و چون سوزن در زنند
بیرون نیاید علاجش هر چند انکه مرض را گفته اند که داء عضال عسر البرء لایکاد و لن برا یعنی
ست که اطبا از علاج آن جسته اند و نزدیک نیست که نیک شود اما چون امکان صلاح و اد
چه علاج شده اند و علاجش استفراغ بلغم است و تبدیل مزاج بمعاجین گرم و خوردن تریاق
رودیطوس طلای نافع بجهت برص سفید صفت آن نفط سفید زرنیخ و می خردل سرخ خربق و بیخ
ش شونیز بوره سرخ بوره سفید پیاز عنصل شیطرج هندی عاقرقرحا پوست بیخ کبر نیز اوند اطریلال کوفته
بسرکه سرشته طلا نمایند و یا اطریلال را با دانگی عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشته بر هند و یکدو ساعت
افتاب نشانند چندانکه عرق کنند و باشد که تا روز یا روز دیگر آبله زند و زرد آب روانه شود
ت یا بد جبر **جراحات** اگر جراحت خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهایش هموار بود
چنان بود که در بستن نافع تر آن تمام مرهم می نشیند بر هر جایی که افتاده نهند و بر باطن و روسر بندند
تا لبهای آن درست بر هم نشیند و چیزی در اندرون نرود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و
سه روز بر آن گذشته بود و لیکن چرک و ریم نگرفته بود آنرا انجرا شند تا خون آلوده گردد پس بندند
اگر جراحت عظیم و غائر بود از این ادویه ذروری ساخته بر انجا ریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین
فته بیخته ذرور نمایند و بر حوالی آن صندل سرخ و فوفل با آب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب
عرفه تازه سوده طلا نمایند و اگر خیال اقتصار نمایند فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسد و زند
اگر غور داشته باشد و از انچیزی گوشت افتاده باشد یا قعر اجزای آن بر هم نمی کشیدند و
میان تضاد داشته باشد که رطوبت و ریم در آن جمع خواهد شد پس بادویه که تخفیف رطوبت
جلای و منع تواند کرد احتیاج باشد ذروری که درین وقت نافع است کندر صبر سقوطری انزروت ایرسا
توتیای کرمانی مغسول اقلیمیا نقره مجموع را نرم کوفته بر انجا بپاشند و بر بندند و باید که بستن غور آن
محکم تر و بستنش سست تر باشد و عضو را بشکلی دارند که زرد آب از آن بآسانی بیرون تواند آمد و هرگاه
خواهند که پاک گردد پنبه کهنه پر کنند پاک گردانند مرهمی که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال

جراحات

نمش

مکلف زنگین تر بود و سرخی دران بیشتر ست سرمش نقطهای سیاه بود و گاه باشد که بسرخی و کمودت مائل باشد
و بیشتر و زردی واقع شود و خیلان مثال این آثار باشد لیکن مرتفع بود از سطح بدن و انچه مذکور شد اگر با طفل
مولود بود رفع ان تواند شد و انچه حادث شده باشد علاجش فصد و اسهال خلط سوداوی ست پس طلا کردن به تخم
خربزه و تخم ترب و قسط و ایرسا و خردل و ترمس کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را بسوزن
در زنند و بسرکه و گلاب بشویند و به ادویه مذکوره طلا کنند **صنان** یعنی بوی بغل و امثال آن تغیر
رائحه و نتن ابطین و زیر پستان و میان انگشتان پای و پوست سر و عروق از عفونت اخلاط و حدت
آنها بود و علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و پستان را صندل سفید و برگ مورد را بگلاب سوده
طلا نمایند **ذروری** بجهت نتن میان انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مردار سنگ گلسرخ
گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم کوبیده بکار برند و جهت
سر هم مناسب ست و اگر بسر کوبکان و شیرازت باشد با آن ادویه پوست درخت بازو و بخور السر
سوخته ضم کنند **بهق سفید و بهق سیاه** اما بهق سفید علامتش آنست که بسیار سفید نبود و
با یاره نزدیک بود و برنگ پوست بدن بود و در پوست فرو رفته و اماس نبود و موی که از انجا براید
سیاه بود و علاجش اسهال ست بایارج فیقرا و تخم حنظل و تربد و غاریقون و از البدنیات اجتناب
نمایند و بر کلنگبین و اطریفل کشنیزی مداومت نمایند طلای نافع از برای بهق ابیض ترمس شامی
پوست بیخ کبر و شیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته بیخته بسرکه سرشته
در شب طلا کنند اما **بهق سیاه** تغیر پوست عضو ست بسیاهی سبب آن مخالطه سودا بود چون
علامتش آنست که چون دست بران مالند سبوسه از ان ریخته شود و موضع سرخ بماند علاجش
فصد ست و اسهال سودا و حمامهای مرطب و ترطیب مزاج باغذیه و اشربه و طلا نمودن ست بطلاهای
مذکوره و نوعی از بهق اسود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی با خاریدن و تقشر
مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه بود با زیادتی اسهال و ترطیب مزاج **برص**
سفیدی که بر بعض اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و یکرنگ شود و سبب آن ضعف
قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بران خونی که غذای آن عضو ست یا بواسطه سوء مزاج عضو ست
از برودت و رطوبت و حدوث طبعی سدمی در دا اگرچه آن خون که غذای او دیگر و نیکو بود و از بلغمیه

آفتاب موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله برند طلاهای خشک مثل صندل و خرفه و برگ بید تازه
و پوست غلیظ درخت بید کمنه که آنرا بفارسی بید مده گویند سوده طلا نمایند و یا بگل ارمنی و سرکه و آب
و اگر آبله زند و عظیم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر و مرهم اسفیداج بران بمالند و اگر الم بسیار عظیم بود
مرهم نوره علاج کنند صفت آن بگیرند آهک آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانکه
در هر شستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند چهار جزو ازین شش جزو از روغن گلسرخ و دو جزو موم سفید
و بیضه و سفیداب قلعی شسته مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن روغن گرم را بمثل آنچه گذشت
معالجه کنند و آنچه مخصوص است باین سفیده تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت است که ترتیب داده
بران بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم پیش از آنکه آبله کند آب انار را بر آنجا ریزند و خرقهای خشک
بران نهند و خاکستر موی سر آدمی بزرده تخم مرغ سرشته بمالند و اگر از آفتاب پوست بسوزد مرهم
کافوری طلا کنند و اگر روی را به سفیده تخم مرغ با لعاب اسپغول یا مغز نان میده در آب آغشته
طلا کنند از آفتاب متاثر نشود **باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه** و مضروب بچوب
و تازیانه و جبر و کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا اگر کسی چیزی مثل دیواری
بروی افتد یا ضربه بسر او بزنند یا کسی از بلندی بیافتد یا عضوی از و شکسته گردد علاج مشترک است
میان این مجموع فصد و حجامت کردن است از جانب مخالف هرچند در بدن غلبه خون نبود مگر
دران موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس به تلیین طبیعت اقتصار باید نمود و حقنه لینه
نمایند به آب عنب الثعلب و قنطوریون و فلوس خیارشنبر بعرق کاسنی و روغن بادام شیرین دهند
و برای خوردن ضمادی که بران عضو ضماد نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی
که آنرا امیده لکڑی گویند برگ مورد از هریک سه درم برگ سرو گلسرخ از هریک پنج درم صبر سقوطری
دو درم مامیثا هفت درم با آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود
صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هریک دو درم طلا کنند و غذایش برنج بشیره
بادام دهند یا زرده تخم مرغ نیمبرشت و اگر مومیائی خالص میسر آید به نهایت نیکو بود یک قیراط بخوردن
دهند و پیش بعضی یک درم بیست قیراط است و پیش بعضی بیست و چهار قیراط و آن را درین طبیخ دادن
مناسب و زراوند نیم درم فوه الصبغ یک درم عنب الثعلب سه درم گاوزبان چهار درم بجوشانند

کرده میشود صفت آن مرداسنگ انزروت سفید دم الاخوین زفت رومی گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد
بروغن گلسرخ گداخته ادویه را بآن سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن مغز قلم گاو کنند انسب
مرهم هندی مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پاو مرکی سرخ دو درم روغن کنجد نیم سیر گندهبهروزه
نیم دانگ موم سفید پیاز پاو سیر اول پیاز را در روغن کنجد بپزند تا سوخته شود پس صاف نموده
موم را دران بگذارند پس ادویه را کوفته بیخته داخل کرده در هاون سنگی بدسته ها بکوبند تا سرد شود پس
بکار برند و صبح و شام این مرهم چرک را پاک میگرداند و زخم را مندمل میگرداند و چون گوشت تازه
بر آورد به ادویه مندمل و خاتم خشک کنند و آن ادویه این است مرداسنگ سوخته برگ سوسن هلیله
تازه و سبز گلنار فارسی زردچوبه صبر سقوطری و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام
و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلاء بدن اول بتدبیر آن
اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد بیرون کردن گوشت بد
و فاسد را و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون هر یک را خواهد آمد و اما جراحت
عصب احتیاط نگذارند که از ورم کردن ایمن شود چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول
جز آن به دماغ و از آب و هوای سرد نگهدارند و اگر ورم کند به آرد جو آرد باقلا و برگ کتان سوده بزیت
سرشته ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که قمد میکنند ببرند بروغن بنفشه تکمید کنند و پشت
و گردن را بروغن بنفشه و پیه بط و پیه مرغ خانگی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضماد حار
باید گذاشت و اگر دران اشظایای عظمی یا عصبی پیدا شود به زراوند مدحرج ضماد کنند تا بیرون آید پس
کندر و مرکی بعسل سرشته ضماد نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن بفساد گوشت فاسد را
بمرهم زنجار رفع کنند و استخوان را بتراشند و اگر جراحت بر شکم بود روده و ثرب بیرون آید باندرون نهند بستند
و شکم بدوزند و اگر روده ها ورم کرده باشند و باندرون نروند بشراب تکمید کنند تا ورم برود و پس دست ها
و پاهای علیل را گرفته او را بردارند تا پشت او منجذب گردد و روده باندرون رود و اگر باین عمل باندرون
نرود دهن جراحت به مقداریکه روده اندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی فرا رسد که ثرب سبز یا سیاه
شده باشد آن مقدار که متغیر بود ببرند و سر رگی بزرگ که دران بود به ریسمانی باریک ببندند و باندرون فرستند
و غایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش و روغن گرم وغیره و روغن و آب گرم و از

علاج جستن خون از بینی و دهان و غیره

باطه و رفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدای بستن از موضع شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای
ضع کسر را محکم به پیچند پس بر رفاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار کرت متوجه بر آن
ند و در هر دو پیچیدن ست در ابتدا محکم به پیچند و چندانکه می پیچند اندکی به سستی مایل کنند پس بادویه
بارده طلا کنند و به بندند و بعد ازان فصد کنند و تلیین طبیعت تا سه روز بکشایند مگر آنکه درو قوت
دیگر گردد و ما دون باطه سرخ گردد پس باید کشاد و سست تر باید بست و اگر خاریدن قوی عارض
د که تحمل نتوانکرد بکشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خاریدن ساکن گردد و یک ساعت
تراحت نموده باز به بندند و رفاده ها را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر خشک نیز
دارند و ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر ازانکه اول بسته اند به بندند و بکشایند
در چهار و پنجروز یا زیاده ضماد و جز از عدس و مغاث بغدادی و مغاث هندی و گل ارمنی و
ب مورد سازند و اغذیه لزج مثل کله پاچه و هریسه و مرغابه و برنج با بطون بقر و بطون بره
بزغاله و در آخر امر در وقت انعقاد شدید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدای انعقاد
نیز پیدا شدن خون ست بر رفاده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت ست ماده پیدا
نجا که از مسام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک قوی ندهند و اگر با کسر
راحتی بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و دهن کشاده
رند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد از مرهم اهین گردند مرهم روبا نند و نهند و اگر
ن بیرون دود همی ابتدا از صبر و کندر و مرصافی و دم الاخوین ذروری ساخته بر آن پاشند تا خون ایستد
برون آوردن خار و پیکان پیکانرا باید بیرون آرند و موضع آنرا ابر و کندر کنند اما خار و آنچه پائین آن
و بیخ نی یا شیلم را بکوبند و ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و اشق و زراوند
زفت و علک البطم کوفته به عسل سرشته ضماد کنند یا پیاز نرگس و آرد شیلم بعسل سرشته ضماد کنند
فساد اطراف بسرما سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم ست بآنجا و مختنق و محتبس
شدن در انجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن گرداند علاجش اگر ورم نکرده باشد فاسد نشده باشد
لکن ابتدا کرده که سبز شود زیت و روغن زنبق بسیار بران طلا نمایند و اگر آماس کند در آبی نهند
بران شلغم و گیاه گندم و سبوس و بابونه و اکلیل الملک و کرنب و حلبه و کتان جوشانیده باشند و چون

وصاف شوده بقند شیرین کرده بدهند و اگر **ضربه و سقطه** بر سر واقع شود برگ مورد و عدس مقشر
و گلنار فارسی کوفته بروغن گلسرخ و گلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم
باقی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی و تنقیع عدس دهند و اگر کسی را چوب
و تازیانه و امثال آن زده باشند بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوسفند جدا
کرده باشند بر موضع ضرب پوشانند و تا دیگر روز بر ندارند و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع پاشند
پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر مرداسنگ و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن
گلسرخ مرهمی سازند و بمالند نافع باشد علاج **خلع و کسر** خلع بیرون آمدن زائده استخوان است
تمام از مغاکی که در استخوان دیگر است که میان هر دو اتصال موضع هر دو با آن بود و دونی اندکی
بیرون آمدن باشد نه تمام و در این کوفتگی بود که آنرا ربی نیز گویند که با استخوان و آنچه بگرد آن در آمده است
برسد علامت آن خلع ظاهر بشود از تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از مقایسه
دست علیل را با دست صحیح مقایسه کنند لیکن خلع بازو و مفصل ورک را دشوار توان دانست
زیرا که سر عضو هرگاه منخلع گردد در زیر بغل افتد پس ظاهر نبود و سر بر ران در اربیه یا ناخنه ورک افتد
و اینجا گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد و علامت لازم بازو موی مستدیر است که در زیر بغل
پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن سر آن دست بدندانها و پهلو و علامت بیرون شدن آن بعد
دراز شدن بر ایت پا بود و از پای اگر بجانب پیش افتاده باشد و ظهور ورم در اربیه و عدم
قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران جمع توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر است
و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو افتادن اربیه و کاسه شدن آن و علامت
وثی آن بود که در مفاصل اندک تغیری و موی از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات
ممکن بود و در این جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود و علاج خلع را ابتدا را و رفق بشکل طبعی باز آرند
طلای نافع از برای خلع صفت آن ماش مقشر ده درم گل ارمنی مرکی خطمی سفید گلسرخ از هر یک سه درم
برگ مورد پنج درم نرم کوفته بسفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و فی این راهمین طلای موافق و کافی
بود اما کسر و آن شکستن استخوان است عضو را و استخوان را برفق مساوی گردانند و نگاه باید
که بعضی از پارهای استخوان که اصلاح آن نتوانند داشت دور باید کرد و عضو را باید بست

ق فاروق جهت این نفع یکمثقال بود و خوردن خلاصه یکمثقال دفع جمیع زهرها و گزیدنها کند و گفته اند
دن ثوم با شراب و نیز شراب بابونه یا گندنا باغی میکند از علاج دیگر که از برای جمیع گزیدنها
هرها نافع ست و اگر بچیزی دفع آن نشود مرتکب آن شدن خطای محض بود و اصل خشخاشی که در
ی استرآباد ست بار دارد مشهور ست منفعت آن در این باب متواتر رسیده طرد عقرب
ا از بستن بالای آن و امتصاص نمودن و بخرقه گرم کنند و یا دروج کوفته و گرم کرده ضماد کنند
ردن آن نیز مفید بود و عقرب را اگر بسیار باشند بشگافند و ضماد کنند و از مفتحات خاصه کرفس
تناب کنند و در مواضعی که عقرب بسیار باشد اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و بادروج
ر کرفس ست رتیلا و عضا و سام ابرص اما رتیلا بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و بعضی
کتب طبی مذکور نشده اما عصابه و حربا که از جنس آنست و هرکدام ازینها اگر بگزد دندانهای او
انجا بماند و بآن سبب درد کند تدبیر بیرون آوردن آنست که سنجاکستر چوب انگور و انجیر در روغن زیت
نجی طلا کنند و یا فتیله در انجا بگشند تا دران آویزد پس سنجاکستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر درد
ساکن نشود بسیار بمکند و در آب گرم که در وی سبوس گندم جوشانیده باشند بنهند اما سام ابرص
ر حشرات بیابانی باشد و نقطهای سیاه بر وی ست آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن و از
زبان آن تب مطبقه و در میان آن لرزه اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و
بسیار بود که با فراط در هلاک کند و موضع نهش سبز و زرد شود و زرداب و رطوبات تا سه سیلان کند
پس بطریقی که گذشت دندانهای آنرا بیرون آرند و قاریحی پشم را مانند ابریشم متعرض نموده بازر قطونا
در آبی که دران صمغ عربی حل کرده باشند بر زنند و ضماد کنند و یک روز بگذارند پس برفق بازکشند تا دندانها
بیرون آید و علامت بیرون آمدن آن زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرداب باشد پس بعد ازان بعض
نسخه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند **عض کلب** کلب حیوانی ست که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ
و شغال در دیوانه عارض میشود و گفته اند که بغل را نیز عارض میشود و این را ازین سبب کلب نامیده اند که در
سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که اینحال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم
و زبان از دهان بیرون افگندن کف و لعاب بسیار آمدن و سر بر زمین نزدیک گردانیدن و دم را در میان هر دو پا
بر زمین میکشد و در رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود بخورد و اگر تشنه شود از آب بترسد و ناشاید بهر چیز که بیند

عض کلب

برون آرد و روغن مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه شده باشد و نیشها در آن نهند و ریش را نیک فرو برند
و در آب گرم نهند پس بگل ارمنی و آب و سرکه بهم سرشته طلا کنند و بعد از دو سه ساعت بسرکه و آب
نیمگرم بشویند یا بشراب نیم گرم و اگر آفتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشند چقندر و کرنب را بپزند
و با روغن گوسفند یا روغن گاو بکوبند که مثل مرهم شود بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده یا سیاه
گردیده بیفتد پس بعلاج قرحه علاج کنند **باب هفتم در طرد هوام** از مسکن و تدبیر نهش هوام
و گزیدن سباع و علاج سقی سموم و ادویه سمیه اما طرد هوام پس بدانکه در نگاه داشتن گربه و لقلق و طاوس
و خارپشت و ابن عرس و گوزن در خانه هوام از انجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند بعضی گفته اند
که مار نزدیک پوست پلنگ نرود و اگر ریسمان را بقطران سیاه و حلتیت آلوده کنند و بر گرد خوابگاهی
گردانند هوام در نیاید و تبخیر شاخهای درخت انار و بیخ آن و تبخیر فنجنکشت و در جامه خواب نهادن آن
همین عمل کند و از چیزهائیکه مار بگریزد تبخیر پشم بزکوهی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و بر نجاسف و گوگرد
و خردل و اگر بمسکن مار نهند بگریزد و طرد عقاب از تبخیر بعقرب یا کبریت یا زرنیخ یا سم خر یا سم
یا روغن گاو و از یاد روج و ترب و برگ آن بگریزد و طرد براغیث حنظل و خرنوب در آب بجوشانند
و آن آب را در خانه پراگنده کنند و اگر چوبی را به پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند
طرد بق و دد گاو یا سرگین گاو و یا سیاه دانه یا چوب تاڑ و یا برگ سرو و جوز آن و اگر روی را بروغن
چرب کنند کمتر زر رسانند طرد زنابیر بخار گوگرد و شبیر طرد فار موش بزرا اگر پوست باز کنند
یا دم ببرند یا خصی کنند باقی موشان بگریزند طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید
علاج لذع و نهش حیات باید که اول بالای اثر را محکم ببندند و به محجمه بسیار و پیاپی بمکند و اگر محجمه حاضر نبود
کسی را گویند که گرسنه باشد و دندانهای او معیوب نبود که دهن را بشوید و چرب کند و بمکد و آب دهن را
انداز و بسیار بمکد و در نهش جمله هوام اول این عمل باید کرد و اگر از جنس مارهای قوی باشد فی الحال
عضو را ببرند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را بردارند تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را
به نیشتر بشگافند و دهن زخم را کشاده گردانند و بعد از امتصاص و مکیدن بسیار به محجمه یا دهن از این
ادویه را ضماد کنند زفت رطب فرفیون جاوشیر قنیه و اگر اینها حاضر نشود سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر
چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و در آخر فائده ندهد و مقدار شربت

باب هفتم در طرد هوام

روغن را بریزند و روغن تازه داخل کنند و بعد از یک شبانروز بریزند و یکبار دیگر چنین بکنند پس پنج
ایه خشک کنند و باد و وزن آن عدس مقشر بسایند و قرصها سازند شربتی دو دانگ با آب گرم دهند
نوان مذکور عمل کنند نسخهٔ دوای السرطان بگیرند سرطان نهری ماده علامت مادگی آن آنست
ل روزبان خود برند از آن آبی سفید بیرون آید همه اطراف آنرا ببینداند و بجا گستر و نمک پاک
ینده و بعد از آن با آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک شب
غوری که در آن پخته باشند بنهند پس ده جزو از این یا پنج جزو از این و پنج جزو خطیانا گیرند و کنند و کوفته بیخته
و زنیم صبح و شام دو درم با آب سرد بنوشند جالینوس گفته که هر کس از این دارو بخورد از ترسیدن آب
ن شود و گفته که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند و بعضی
تکافت نمودند هلاک شدند و از استعمال دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نه افتاد
فزع پیدا شود تدبیر آنست که از موم و عقید شکر اجواف باسانند و پر آب کرده به بلع آن امر
یند یا مشربه سازند سر تنگ و لوله دراز در آن نشانند و سر لوله در حلق نهند تا آب بحلق فرو رود
ب را نه بیند تدبیر و یابس قرار از آن اولیست و اگر میسر نشود و تنقیه بدن کنند و تعدیل مزاج
ک فواکه و شراب و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع ست فواکه کثیر الرطوبت مثل
بزه و زرد آلو و هندوانه و بر مجففات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه بکافور و سعد و صندل
مشک و عود و عنبر و بید و کدو و سیب و به و امرود و گلاب مطیب و فرش گردانند تدبیر شرب
موم قی کردن با آب گرم ست مگر روغن کنجد و زیت با طبیخ بزر الحیره و مسکه و روغن گاو خوردن
زین طعام بسیار نباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فبها و الا کسر مضرت آن کنند تریاقی که زهر را
بیرون آرد آنرا تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال زیت
شند شربتی یک درم و بعضی گفته اند که خیر الدیک فی الحال قی آرد سم کنند و بعد از آنکه ورقی استفصا
ده باشد قدری شیر دهند و بعض قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرری و المی ادراک کنند حقنه کنند و اگر معلوم
که کدام زهر بوده پس آنچه مخصوص آنست با آن معالجه کنند چنانچه در مطولات مذکور است پس از کتابها فرا گیرند

تمت

الحمد لله و المنه که کتاب مطب علوی خان در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بماه نومبر سنه ۱۸۹۳ع طبع گردید

حمله کنند و آواز نکنند و اگر آواز کنند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر بآن رسند خشوع و تملق
کنند بحرکت دم و غیره چنانکه رسم کلاب ست و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بودن ست و قبل از استحکام
بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و مخصوص یعنی گزیده شده کلب کلب را بعد از هفته یا دو هفته یا چهل روز
و گاه بود که تا شش ماه بلکه یکسال در تاخیر افتد بحسب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سوداویت
حالتی مثل مالیخولیا از دوست داشتن تنهائی و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چه بیند و در حال
ازان ساکت بودن و از آب و رطوبات ترسیدن یا آنرا نجس و پلید شمردن و ازین سبب از شرب آب
باز ماندن و هرگاه که با نیم تب رسد امید صحت اندکی ماند چنانچه اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی تخیل او
کرده و هرگاه چنین باشد طمع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن
مردم و هر که او را گزد او را نیز این خیالات عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید.
و گاه بود که در بول مخصوص اشیاء لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گزیده کلب ست
یا غیر آن پاره نان یا چیزی که از زخم او سیلان میکند آلوده گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد و سگ
دیوانه نبود یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم ببندند و در صبح پیش مرغ اندازند اگر بخورد یا نخورد و بمیرد دیوانه
بود و علاجش موضع گرفته را گشاده گردانند و به محجمه مص بسیار فرمایند پس سیر کوفته بسه که در روغن گوسفند برشته
ضماد نمایند یا جاوشیر بسرکه سوده و بازفت گداخته مخلوط کرده ضماد کنند و یا سیر و پیاز و نمک را کوفته
یا خاکستر چوب رز ضم کرده ضماد نمایند و تا سه روز این تدبیرات مفید بود اما بعد از سه روز گشاده گردانند
و دهن جراحت فائده نبود لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه بینند که آنرا اندمال پیدا شد
یا ادویه که ذکر شد ضماد نمایند تا بکشاید و تدبیر مالیخولیا و تنقیه سودا استعمال باید نمود و **دوا الذراریح**
دوا السرطانات بدهند و دوا الذراریح فربه و بزرگ و سرها و پاها جدا کرده و انداخته یکمثقال عدس مقشر
یکمثقال سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یک دانگ نرم کوفته با آب سرشته قرصها سازند
و هر روز صبح و شام دو دانگ با آب نیم گرم بنوشند و اگر در مثانه دردی پیدا شود طبیخ عدس و روغن بادام شیرین
یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دوا الذراریح دهند در حمام روند و در آبزن نشانند تا در آبزن بول کنند
و از سر بانگاه دارند و غذا مرغ فربه و ماش داشته باشد و شراب کهنه دادن گفته اند نسخه دیگر
دوا الذراریح بگیرند و ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته شد و یک شبانروز در دوغ نهند

دوا الذراریح

ل مطبوعه طبیه که از قالب طبع بر آورده بودند در قالب تحریر ریخته شد و با کوتاهی
ند التماس بخدمت اصدقا اینکه اگر بسهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند
یل ع نبیه شند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن شدت است
صل خطاب و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبیعت با علاج بدان سبب
ان بما تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی
یعت را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال
هنگام کارزار لا محاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص یا بالعکس
ین اقسام تغیر شتگانه هویدا میشود و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب
باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش می آید
مان در بین روز همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات مصعبه شنیدن
زها چون دوی و طنین و تشویش افعال بمریض لاحق میشوند پس روزیکه بحران
ع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک
ن شود موجب استفراغ مفرط گردد و در ان مخالفت ضعف بل سلب قوت
ت است و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد
یعت از فعل تام خود که بدون عایق و مانع بود باز می ماند و بحران جید اخراج ماده
تیصال مرض بوجه اکمل نمیشود و ازین وجه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات
ز محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از اغذیه باز دارند و الا
ر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند **فائده** بدانکه
نیکه بدفع ماده بود پنج نوع است قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و

رسالۂ بحران

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بحمد اللہ الحکیم الوہّاب ونصلی علی رسولہ محمّد صاحب الحکمۃ وفصل الخطاب وعلٰی
آلہ الاطیاب اصحاب الجناب اما بعد میگوید بندہ مسکین **محمّد بدر الدین** بن
خواجہ جمال الدین غفر اللہ لہ ولوالدہ واحسن الیہما والیہ کہ این فوائد چند ست مسمّی بہ
مختصر البیان فی ضروریات البحران کہ از رسالہ مستغنی عن الاوصاف
در نظر اہل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو و کہن جان حکمت یونان مسمّی
بغایت البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جہان محسود
اماثل و اقران یکتای زمانہ بوعلی روزگار یگانۂ عصر جالینوس وقار حضرت اوستادی حکیم
علی حسین عم فیضہ الی تعاقب الملوین کہ دست شفایش ہمدست اعجاز یست
و تدبیر صائبش امراض لادوا را غاتہ بر انداز از روح علی عباس مجوسی را بجند آتش
ایمان کامل و در جنب مسیحائی او دعوی ابی سہیل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد
مردم دیدۂ آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی
محمّد حسین عززہ اللہ تعالٰی فی الدارین بہ کمال استعجال بنا بر ضمیمہ کردن

ناقص و ردی بود بدانکه در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا ایام الباحوریه گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها نه از باحوری باشند و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران در آن روز واقع میشود ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک باشد یازده روز چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست یکم و بست چهارم و بست هفتم و سی یکم و سی چهارم و سی هفتم و چهلم و بنا بر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد نظم

کاف و دال و کاف از امیدان یقین		زا و یا و دال و کاف و کا
میم ایام بحارین را گزین		الف یا لام دال و لام زا

ایام واقع فی الوسط شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه دران بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشد هشت روز است ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و یازدهم و شانزدهم و هیزدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده روز است بست دوم بست سوم بست پنجم بست ششم بست هشتم بست نهم سی ام و سی سوم و سی پنجم و سی ششم و سی هشتم و سی نهم و جهت تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم میشود

جدول ایام بحران مسهل و واقع فی الوسط خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

	٦		١١		١٦		٢١		٢٦		٣١		٣٦	
بحران	٦	بحران [illegible]	١١	بحران جيد	١٦	سبب بحران [illegible]	٢١	بحران [illegible]	٢٦	سبب	٣١	بحران	٣٦	سبب [illegible]
خلافی	٧	بحران [illegible]	١٢	سبب بحران [illegible]	١٧	بحران	٢٢	سبب [illegible]	٢٧	بحران	٣٢	سبب [illegible]	٣٧	بحران
بحران	٨	سبب [illegible]	١٣	بحران [illegible]	١٨	بحران	٢٣	سبب [illegible]	٢٨	خلافی	٣٣	سبب [illegible]	٣٨	سبب [illegible]
بحران	٩	بحران	١٤	بحران [illegible]	١٩	سبب [illegible]	٢٤	بحران	٢٩	سبب [illegible]	٣٤	بحران	٣٩	سبب [illegible]
[illegible]	١٠	سبب [illegible]	١٥	خلافی	٢٠	بحران	٢٥	سبب [illegible]	٣٠	خلافی	٣٥	سبب	٤٠	بحران

بحران که بعرق وادرار ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد وغلیظ باقی میماند
وبحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد **فائده** بحران را تقدم اعراض لازم است
مثلاً اگر در روز بحران شود علامات واعراض در شب متقدم شوند واگر به شب واقع
شود در روز ظاهر گردند وهریک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه متقدم
نشوند مثلاً علامات قی ضیق النفس وغثیان وتقلب نفس وتلخی دهن ودرد فم معده
واختلاج آن وتاریکی چشم وسقوط نبض واختلاج لب زیرین وعلامت اسهال درد
امعا وثقل بدن وتمدد شراسیف بطرف اسفل ونفخ بطن ودرد پشت والتصباغ براز
وقراقر امعا وعدم علامات قی ورعاف وغیره ونبض صغیر وقوی وصلب بودن
وعلامت رعاف ثقل سمع ودوی اذنین واشتعال سر واشک وبناریق وبرق چشم
وخارش بینی وضربان رگهای سر وبودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً
وقتیکه بیمار جوان باشد وعلامت ادرار ثقل مثانه وغلظت وکثرت بول و
عدم اسهال ماده بطرف دیگر ودر زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت
عرق انتفاخ بشره رنگینی بول بروز چهارم وغلظت آن بروز هفتم وموجب نبض
متنبه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت بقوت دفع
ماده نماید عین مقصود ومراد است والا آگاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت
طبیع شود ودر صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج وبسبب ضعف
خود نتوانه استیصال آن نتوانکرد **فائده** بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود
چهار مرتبه میباشند ابتدا تزیید انتها انحطاط بحران در انحطاط می شود وبحران تام
در وقت انتها باشد وانچه در ابتدای مرض افتد مهلک ست وانچه در زمان تزاید

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه روز علامت بحران میماند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً اگر یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود

فائده این همه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع می شود و اما در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه چون هفت نوبت غب باشد بالجمله بعد صد و بست روز بحران یا پس هفت ماه باشد یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بست و یک سال و بقراط بعد از چهل روز بحر در شستم و هشتادم و صد و بستم از روزهای بحران شمرده و بانند که در حمی غب دائم النوبه روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت نوبت تنقیه هم واقع نشود

فائده معمول اکثر اطبا است که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انتصاف نهار باشد ترک میکنند ظاهر اسببش این است که یوم طبیه نزد ایشان از نصف نهار تا نصف النهار دیگر است باقی برای این اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران حساب میکنند و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در نهایت البیان فی ما یتعلق بالبحران مذکور است این قدر برای تعلیم مبتدیان وحفظ الاطفال مرقوم شد الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

الحمد لله والمنه که درین ایام فرخی فرجام رساله هذا معروف به رساله البحران بصحت تمام و تنقیح مالا کلام در مطبع ... منشی ... مشهور واقع کانپور بماه ... سنه ... روز ... طبع یافت